

تاریخ

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی | برای معلمان، دانشجو معلمان و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش | دوره بیست و دوم | شماره ۱ | پاییز ۱۳۹۹
۴۸ صفحه | ۵۰۰۰۰ ریال | پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵

۲۴ عثمانی شناسی (گفت و گو با دکتر نصرالله صالحی)

۱۹ نقش تاریخ شفاهی در آموزش تاریخ

۲۴ انسان و تاریخ

۲۸ ایدئولوژی‌های حاکم بر حکومت سریداران

سالروز دفاع مقدس



بامرکز فرماندهی حسن صباح آشناشویم

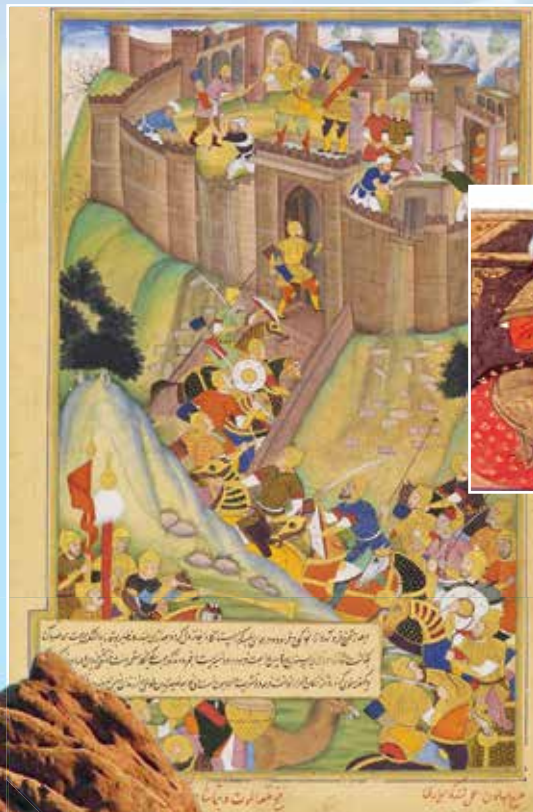
دولت اسماعیلیان مرکز فرماندهی خود را در ایران از سال ۴۸۳ هجری - قمری با فتح قلعه الموت در قزوین پایه‌گذاری نمود و فرمانروایی آن تا ۶۵۴ هجری - قمری ادامه یافت. بیشتر فعالیت آن‌ها مبارزه با خلفای بنی عباس بود. حسن صباح به عنوان شاخص‌ترین فرمانروای اسماعیلیان با انجام تبلیغات وسیع توانست حوزه قدرت خود را گسترش دهد. سرانجام دولت اسماعیلیه پس از سال‌ها حکومت، با حمله هلاکو خان مغول از بین رفت.



حسن صباح



فتح قلعه الموت و به تماشا درآمدن هلاکو خان به آن قلعه



هلاکو خان



حسن صباح (۴۴۵ هجری قمری / ۱۰۵۰ میلادی) بنیان‌گذار دولت اسماعیلیان الموت در فلات ایران و داعی بزرگ مذهب اسماعیلیه نزاری بود. وی در خانواده‌ای از شیعیان امامی در شهر قم متولد شد. پدر او "علی بن محمد بن جعفر صباح حمیری" از اهالی کوفه بود. حسن در "ری" نشو و نما یافت و به مذهب اسماعیلی متمایل شد. تا پیش از سی سالگی، در مصر، تحصیلات خود را کامل کرد و از اوضاع خلافت فاطمیان آگاه شد. او پس از بازگشت از مصر، به عنوان داعی اسماعیلی در فلات ایران مشغول به تبلیغ برای فاطمیان شد و الموت را به عنوان مرکز فرمانروایی خود برگزید تا پناهگاهی برای اسماعیلیان در مقابل سلجوقیان باشد. وی سرانجام در پی بیماری کوتاهی، در ۲۶ ربیع‌الثانی (۵۱۸ قمری) درگذشت و در نزدیکی قلعه الموت به خاک سپرده شد.

نمایی از ورودی قلعه





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

مدیر مسئول: محمد ابراهیم محمدی
سر دبیر: مسعود جوادیان
مدیر داخلی: محمد حسین معتمد راد
هیئت تحریریه: دکتر حسین مفتخری
حشمت الله سلیمی
دکتر نصرالله صالحی
دکتر جواد عباسی
دکتر عبدالرسول خیراندیش
دکتر فرح الله احمدی
دکتر عطاء الله حسنی
دکتر عباس پرتوی مقدم
ویراستار: جعفر ربانی
مدیر هنری: کوروش پارسنازاد
طراح گرافیک: احمد قائمی مهدوی
دبیر عکس: پرویز قراگوزلی

نشانی مجله:

تهران ایران شهر شمالی، پلاک ۲۶۶

تلفن مجله: ۰۲۱-۸۸۸۳۱۱۶۱-۹

(داخلی ۳۷۴)

نمبر مجله: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۱۶

صندوق پستی مجله: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۵

صندوق پستی امور مشترکین:

۱۵۸۷۵/۳۳۳۱

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

پیامک: ۳۰۰۸۹۹۵

پیام نگار: tarikh@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت افست

قابل توجه نویسندگان و مترجمان:

● مقاله‌هایی که برای درج در مجله می‌فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی تربیتی فرهنگی این مجله مرتبط باشند و نباید قبلاً در جای دیگری چاپ شده باشند. ● مقاله‌های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشد و متن اصلی نیز همراه آن باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می‌کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● مقاله یک خط در میان، در یک روی کاغذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله‌ها می‌توانند با نرم‌افزار word و بر روی CD یا از طریق رایانامه مجله ارسال شوند. ● نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. ● محل قراردادن جدول‌ها، شکل‌ها و عکس‌ها در متن مشخص شود. ● مقاله باید دارای چکیده باشد و در آن هدف‌ها و پیام نوشتار در چند سطر تنظیم شود. ● کلمات حاوی مفاهیم نماییه (کلید واژه‌ها) از متن استخراج و روی صفحه‌ای جداگانه نوشته شوند. ● مقاله باید دارای تیتراژ اصلی، تیتراژ فرعی در متن و سوتیتر باشد. ● معرفی نامه کوتاهی از نویسنده یا مترجم پیوست شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله‌های رسیده مختار است. ● مقالات دریافتی بازگردانده نمی‌شود. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رای و نظر مسئولان مجله نیست.

روشد

۲۵

WWW.ROSHDMAG.IR

رشد آموزش

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی | برای معلمان دانشجو معلمان و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش



- | ۲ | **یادداشت سر دبیر / سخنی با خوانندگان**
- | ۳ | **عشمانی شناسی (در گفت و گو با دکتر نصرالله صالحی) / مسعود جوادیان**
- | | **ارزیابی علوم و تمدن اسلامی از نگاه علامه طباطبائی /**
- | ۹ | **علامه محمد حسین طباطبائی**
- | ۱۴ | **زیادین ایبه؛ چهره‌خشن تاریخ اسلام / دکتر محمد رضا سنگری**
- | ۱۹ | **نقش تاریخ شفاهی در آموزش تاریخ / مهدی بخشی**
- | ۲۴ | **انسان و تاریخ / دکتر عبدالرسول خیراندیش**
- | ۲۸ | **ایدئولوژی‌های حاکم بر حکومت سرداران / اعظم جوزانی**
- | ۳۳ | **زندگی و آثار میرزا محمد رضا کلهر / محمد علی علوی کیا**
- | | **ویل دورانت در ایران / مسعود جوادیان**
- | ۴۰ | **گشت و گذاری در قونیه / سکینه سلیمه دار**
- | ۴۳ |

سخنی با خوانندگان



ایجاد کرده است. در زمینه آموزش تاریخ و کلاس‌های درس، تعطیلی ناگزیر مراکز آموزشی، چاره را در تدریس مجازی در پیش رو قرار داد. شما دبیران تاریخ نیز، نه از طریق حضور در کلاس (که به نظرم جاندار است و مخاطب در آن، با دانش و احساس و فراز و نشیب‌های کلامی‌تان ارتباط مستقیم برقرار می‌کند) به کمک ابزارهایی با دانش آموز ارتباط برقرار کردید، مطالب را تدریس نمودید، ارزشیابی به عمل آوردید...

چنین روشی را چگونه دریافته‌اید؟ چه راه‌های تازه‌ای رفتید و از آن‌ها چه تجربه‌ای کسب کردید؟ به نظر شما آیا این‌گونه کلاس‌داری، تمام و کمال می‌تواند جای کلاس حضوری را بگیرد؟ تدریس مجازی تاریخ با تدریس مجازی سایر درس‌ها چه تفاوت یا تفاوت‌هایی دارد؟

دریافت‌ها و تجربیات جدید خود را بنویسید و برای ما بفرستید. گمان می‌کنم چاپ این تجارب، می‌تواند مفید باشد و بازخوردهای شایسته‌ای فراوری همگان قرار دهد.

لازم است حجم مقالات، کمتر باشد تا درج مطالب متنوع در مجله امکان‌پذیر باشد. همچنین اصل را بر چاپ مقالات خواهیم نهاد و گزارش و خبر، کمتر از قبل خواهیم داشت.

انتشار مجله در ۴۸ صفحه، پی‌آمدهای دیگری هم خواهد داشت، همچون به درازا کشیدن نوبت چاپ مقالات، که اجتناب‌ناپذیر است.

۳. کتاب‌های درسی حاوی مفاهیم کلامی و بصری فراوانی است که شرح و بسط آن‌ها می‌تواند برای دبیران و مدرسان آن مفید و کاربردی باشد. بنابراین درخواستم از همکاران این است که دست به قلم ببرند و بنویسند. کتاب‌های درسی، ممکن است اشکالات و ایرادهایی داشته باشد که مکرر گفته شده است. تکرار آن، دردی را دوا نمی‌کند، اما تهیه مقاله‌ای که حاوی دانستنی‌های بیشتر در باب یکی از مفاهیم آن باشد، مفید است و علاقه‌مندانی خواهد داشت.

۴. **کرونا!** پدیده کرونا برای جوامع، اصناف، دولت‌ها، و یکایک مردمان جهان، تأثیرات و عواقبی داشته و تغییراتی را

مدتی این مثنوی تأخیر شد!

۱. سال گذشته به من اعلام شد که دیگر سردبیر نیستم، چون به قول معروف «کشتیبان را سیاستی دگر آمد!» آن زمان (خوشبختانه یا شوربختانه) فرصت مرور آنچه گذشت و شرح و توضیح نکات لازم برای خوانندگان فراهم نبود و این زمان نیز که قرار است دوباره در خدمت شما باشم، شرح و بسط چگونگی این آمد و شد را ضروری نمی‌دانم! گمان می‌کنم که خواننده گرامی هم در پی آن نیست؛ بلکه در پی دستیابی به نکات و مطالب مفید و خواندنی است. امید که به کمک شما این مهم محقق گردد.

۲. چارچوب محتوا و مطالب مجله، همچنان به روال سابق خواهد بود: گفت‌وگو خواهیم داشت و مطالبی در زمینه آموزش تاریخ، و تاریخ جهان و ایران و اسلام. لیکن از آنجا که بنابر سیاست سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، محتوای مجله، از ۸۰ به ۴۸ صفحه تقلیل یافته است، ناچاریم در روش کار تغییراتی را لحاظ کنیم؛ از جمله درج مقالات بلند و پر حجم، بیش از پیش دشوار است.

مسعود جوادیان

عثمانی شناسی

در گفت و گو با دکتر نصرالله صالحی

اشاره

دکتر نصرالله صالحی که اکنون مسئولیت سرپرستی دانشگاه فرهنگیان استان البرز را بر عهده دارد، هم در حوزه تاریخ عهد قاجار صاحب نظر است و هم در دودهه اخیر به پژوهش درباره تاریخ عثمانی مشغول بوده و تاکنون چندین کتاب مربوط به این موضوع را به بهترین شیوه تصحیح یا ترجمه کرده است. گفت و گوی حاضر به دستاوردهای وی در این زمینه اختصاص دارد و امید است که مورد پسند خوانندگان قرار گیرد.



پایان نامه دکتری نیز همین طور. ولی الان میدان دار فعالیت های تاریخ عثمانی در ایران هستید و پرکارترین پژوهش گر در این زمینه به شمار می روید؛ گرچه پیش کسوت هایی مثل دکتر امامی و دکتر خیراندیش متخصص عثمانی هستند اما این شماست که در این سال ها متمرکز هستید بر این رشته و چاپ متون مربوط به تاریخ عثمانی را پیش گرفته اید. لطفاً بفرمایید این کار را از کجا شروع کردید.

● بسم الله الرحمن الرحيم. با تشکر از وقتی که برای گفت و گو درباره تاریخ عثمانی اختصاص دادید. در دوره ارشد، پایان نامه من در خصوص مسائل مربوط به اصلاحات سیاسی و موانع آن در دوره ناصری بود. پایان نامه دکتری هم «اندیشه تجدد و ترقی در مشروطه». من هنگامی که در سال ۷۱ فوق لیسانس گرفتم با مرکز انتشار اسناد وزارت امور خارجه به صورت مقطعی همکاری می کردم و هفته ای یکی دو روز در آرشیو وزارت خارجه کار می کردم. این

● آقای دکتر صالحی از شما ممنونم که تشریف آوردید. ما در این جلسه خیلی وقت نداریم که به همه موضوعات بپردازیم. حتی در مورد بیوگرافی شما اگر بخواهیم صحبت کنیم، خیلی وقت می گیرد. بنابراین اگر موافقید امروز در حد امکان درباره تخصص سال های اخیرتان صحبت کنیم و اگر مجال شد به بحث های دیگر هم می پردازیم. اولاً می دانیم که شما متولد ۱۳۴۳ هستید. لیسانس و فوق لیسانس از دانشگاه شهید بهشتی و دکترای از دانشگاه تهران دارید. ما سالیان دراز است که توفیق آشنایی با شما را داریم. زمانی که من مسئول گروه تاریخ دفتر تألیف بودم اولین بار در نشست ورامین بود که با هم آشنا شدیم. پیوند برقرار شد و الان مایه افتخار من است که دوستی و همکاری مان ادامه دارد. یادم است که پایان نامه فوق لیسانس شما در مورد قاجار بود،

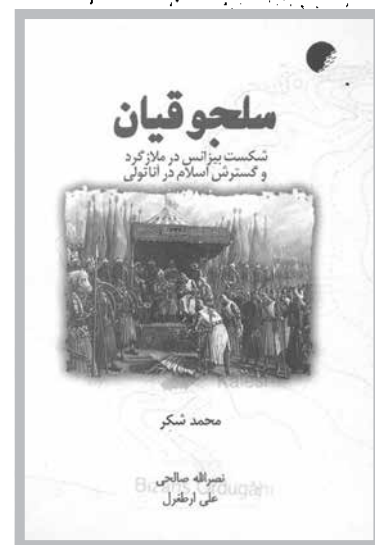


می‌شد کتاب دیگری به نام «**هجوم روس و اقدامات علمای دین برای حفظ ایران**» مربوط به جنگ جهانی دوم و نقش **آخوند خراسانی** و علمای مقیم عراق در دفاع از ایران است. روس‌ها در جنگ جهانی اول به ایران هجوم آوردند، علما از عتبات حرکت کردند به طرف مرز. شخصی به نام **نظام‌زاده** فتاوا و تلگراف‌های علما را جمع کرده و من چاپ کردم. به جز این‌ها کارهای دیگری هم منتشر شده است. در دوره دکتري دوباره از عثمانی دور شدم و به تاريخ معاصر پرداختم و سراغ تاريخ فكر و بحث تجدد رفتم. بخشی از حاصل کار از سوی طهوري منتشر شده است.

● زبان ترکی استانبولی را چگونه یاد گرفتید؟

● اینجا در تهران در کلاس‌هایی شرکت کردم. با مقدمات این زبان به صورت علمی در دو ترم آشنا شدم. یک تابستان هم در ترکیه در کلاس‌های ترکی شرکت کردم. در دوره دکتري دانشجویی ترک از ترکیه به دانشگاه تهران آمده بود برای فرصت مطالعاتی شش ماهه. با او آشنا شدم. به پیشنهاد او کتابی را از استادش به فارسی

فعالیت باعث شد از نزدیک با اسناد تاریخی ایران در دوره قاجار، با منابع اصلی پژوهش در دوره معاصر از نزدیک آشنا شوم و تاریخ معاصر را از منظر روابط خارجی مورد توجه قرار دهم. به هر حال بحث عثمانی نظر مرا جلب کرد. به اسناد دوره عثمانی پرداختم و حاصل آن کتابی به نام اسنادی از روند انعقاد **عهدنامه دوم ارزنة الروم** بود که سال ۷۳ چاپ شد. می‌دانید که **میرزاتقی خان امیرکبیر**، چهار سال مسئولیت کنفرانس بین‌المللی در ارزنة الروم را بر عهده داشت ولی اسناد مذاکرات این کنفرانس هنوز چاپ نشده بود. فقط دکتر فریدون آدمیت در کتاب «امیرکبیر و ایران» مذاکرات را تحلیل کرده بود که آن هم بیشتر مباحث وی مبتنی بر اسناد بریتانیاست. این کتاب سومین کار من درباره عثمانی بود که منتشر شد. یک کاری هم همان سال‌ها انجام دادم تحت عنوان «**فتاوی** علما و مراجع ایرانی مقیم عراق در جنگ جهانی اول». می‌دانیم که عراق در قلمرو عثمانی بود و در جنگ جهانی اول هم مراجع عظام فتوا یا خطابه دادند که در آرشیو وزارت خارجه موجود است و من آن را استخراج و تصحیح و چاپ کردم. دومین کار من که به قلمرو عثمانی مربوط



ترجمه کردیم که پنج، شش ماه طول کشید و کار سختی بود. سطر به سطر می‌خواندیم. من ترجمه می‌کردم و او اصلاح می‌کرد. اسم کتاب «سلجوقیان و شکست بیزانس در ملازگرد و گسترش اسلام در آناتولی» بود و در انتشارات ادیان قم چاپ شد. این کار مشترک باعث شد با زبان **ترکی استانبولی** بیشتر آشنا شوم و کم‌وبیش به ترکی استانبولی تسلط پیدا کنم. سال ۸۸ اولین متن عثمانی را ترجمه کردم با عنوان «تاریخ عثمان پاشا» از ترکی عثمانی به فارسی با مقدمه، توضیحات و پیوست‌ها. سال ۸۷ بیشتر دنبال متون بودم و تلاش می‌کردم منابع دست اول عثمانی را به فارسی ترجمه کنم. همراه با تعلیقات و مقدمه انتقادی. این راه را شروع کردم و روی جلد نو شتم «مجموعه تاریخ ایران و عثمانی» امسال جلد نهم هم منتشر شد. از سال ۸۸ تا ۹۷ سالی یک جلد کتاب در حوزه متون منتشر کرده‌ام. این کار تاریخ عثمانی نیست بلکه من دنبال تاریخ ایران در متون عثمانی هستم. در ترجمه کتاب توضیح داده‌ام که منابع عثمانی به سه دسته تقسیم می‌شوند. داده‌های تعدادی از آن‌ها صددرصد، درباره ایران هست، در دسته دوم نیز بخشی مهم درباره ایران هست و در تعدادی هم درباره ایران اطلاعاتی نیست. در دو دسته اول تاریخ ما هست ما غفلت کرده‌ایم. پژوهشگران از منابع برون مرزی ما غفلت کرده‌اند بنابراین من منابع تاریخ ایران را به دو دسته تقسیم کردم؛ منابع درون مرزی و منابع برون مرزی پژوهش‌های ما مبتنی بر حوزه منابع درون مرزی بود. برای مثال وقتی روی صوفیه کاری می‌کنیم، به استناد منابع فارسی کار می‌کنیم. تا الان تحقیقات به این صورت بوده است. دوم اینکه متون این زبان‌ها به فارسی ترجمه نشده و مورد غفلت قرار گرفته است. من به این دلیل تلاش کردم منابعی را که در آن‌ها صددرصد درباره ایران صحبت شده به فارسی ترجمه کنم، تا امکان دسترسی به منابع عثمانی فراهم شود. ما باید ببینیم چقدر عثمانی‌ها هم‌زمان با ما منابعی تولید کرده‌اند؟ با آن تطبیق بدهیم. کاری که من انجام دادم یکی جست‌وجو در

منابع برون مرزی است، یکی هم کاوش و کشف داده‌های مربوط به تاریخ ایران در منابع عثمانی. تا زمانی که منابع عثمانی را نشناسیم و آن را به زبان فارسی ترجمه نکنیم، نمی‌توانیم اطلاعات دقیق درباره رویدادهایی که طی ۶۰۰ سال گذشته اتفاق افتاده به دست آوریم. این خلاء بزرگی بوده که من به دنبالش رفتم و کار کردم. اروپایی‌ها از ۲۰۰ سال پیش چه کار کرده‌اند؟ از یونان، بلغارستان، مجارستان تا آلمان و اتریش و انگلستان، تاریخشان با تاریخ عثمانی تلاقی داشته و صدها سال با هم جنگ داشتند. اما ۲۰۰ سال است که در این کشورها کرسی‌های عثمانی‌شناسی وجود دارد و اسناد مربوط به عثمانی را ترجمه می‌کنند، چاپ می‌کنند و تصحیح می‌کنند. عثمانی پژوهشی به عنوان شاخه مهم در عرصه شرق‌شناسی، و اسلام‌شناسی از اروپا تا آمریکا کشیده شده و در ۵۰ تا ۶۰ سال گذشته دانشگاه‌های مهم در مورد عثمانی کار کرده‌اند و کار می‌کنند و آثار مهمی منتشر می‌کنند. اما در ایران غفلت شده، نه کرسی‌های عثمانی‌شناسی داریم، و نه به اهمیت این موضوع توجه کرده‌ایم!

آیا تاریخ عثمانی جزو درس‌های رشته تاریخ هست یا نه؟

● در دوره کارشناسی چند واحد درباره عثمانی می‌خوانند ولی مسئله این است که در ایران گرایش عثمانی‌شناسی نداریم، در دوره ارشد گرایش‌های مختلف داریم ولی گرایش عثمانی نداریم، در اروپا در حوزه‌های اسلام‌شناسی گرایش عثمانی‌شناسی هم دارند...

ولی ضرورت هست در فوق لیسانس گرایش عثمانی داشته باشیم.

● بله، ۶۰۰ سال تاریخ ایران با تاریخ عثمانی یا آسیای صغیر در هم تنیده شده، مگر می‌شود این را کنار گذاشت؟ این امکان‌پذیر نیست، در دوره باستان ارتباط ایران با آسیای صغیر فرق داشت، اما از جنگ ملازگرد به بعد تاریخ ما و تاریخ آسیای صغیر در هم تنیده شده، ما نیاز داریم پژوهش‌ها و مطالعات ایران را به سمت

سلطان احمد یکم، چهاردهمین سلطان عثمانی





گروه آثاری منظوم و منشور به فارسی داریم. این نکته اول، نکته دیگر اینکه در عثمانی منصبی داریم به نام «شاهنامه‌چی» یعنی «شاهنامه‌نویس». این‌ها تاریخ عثمانی را در قالب شاهنامه به زبان فارسی منظوم می‌کردند. در این زمینه خانم کریستین ووهد انگلیسی کارهای جدی کرده و مقالاتی نوشته که یکی از این‌ها را ترجمه کرده‌ام. در ۵۰ صفحه به نام «منصب شاهنامه‌چی در امپراتوری عثمانی» تک‌تک شاهنامه‌نویسان از ایران مهاجرت کردند. آنجا آثاری را تدوین یا معرفی کردند. یکی از این شاهنامه‌نویسان به نام لقمان، ۳۰ سال در دربار عثمانی این منصب را داشته! و در ۵ جلد شاهنامه سروده است. افزون بر این از سلاطین عثمانی تعدادی خودشان به زبان فارسی مسلط بودند و دیوان اشعاری به زبان فارسی داشتند. مثل سلطان سلیم، سلطان مراد سوم، که آثارشان چاپ شده است.

● در آن زمان مفاهیم شهروندی به صورت کنونی هنوز ایجاد نشده بود. الان شهروند ترکیه می‌گوید من اهل ترکیه هستم. افغانی می‌گوید من افغانی هستم. به این مفهوم دولت مدرن با ویژگی دولت جدید تشکیل نشده بود. در آن زمان هنوز مطرح نبوده که روی زبان ملی تأکید بشه یا تعصبی داشته باشند!

● از منظر تعصبات زبانی نبوده. در ایران دوره صفویه، هم زبان ترکی و هم زبان فارسی رایج بوده و کسی هم تعصب نداشته که این زبان، زبان ملی باید بشود. توانمندی‌های زبان فارسی بوده که آن را در ایران و عثمانی به این درجه از اعتبار رسانده. در دربار صفوی اگر چه سلاطین، رجال و دولتمردان به ترکی حرف می‌زدند ولی موقع نوشتن به فارسی می‌نوشتند.

● اینجا هم دانشمندان به فارسی حرف می‌زدند و به عربی می‌نوشتند!

● بله، در قرن پنجم زبان عربی، زبان غالب بود و خیلی از دانشمندان به زبان عربی می‌نوشتند. به همین ترتیب زبان فارسی هم از آسیای صغیر تا هند زبان غالب بود. کسی که زبان فارسی بلد بود از آسیای صغیر حرکت می‌کرد و تا هند می‌رفت و مشکل ارتباط پیدا نمی‌کرد، ضمن اینکه در محافل علمی یا مدارس این زبان تدریس می‌شد و تعلیم داده می‌شد. مثلاً در آسیای صغیر، اگر کسی در دیوان سالاری

منابع عثمانی سوق بدهیم و منابع عثمانی مربوط به ایران را مطالعه کنیم، نشر بدهیم ولی این یک کار فردی نیست، کار گروهی است. صدها جلد کتاب به زبان ترکی استانبولی درباره ایران هست و هنوز کسی سراغش نرفته و حتی معرفی نشده است!

من به همراه انتشار آثار، شروع کردم به چاپ یک رشته مقالات در مجله «گزارش میراث» به نام «ایران در متون و منابع عثمانی» که در ۱۷ شماره چاپ شد. تلاش می‌کنم به خواننده‌ها

بگویم که این متن‌ها درباره ایران هست و اگر فرصت ترجمه نیست در دو تا سه صفحه معرفی شوند. می‌خواهم بگویم این متن‌ها دست نخورده است، درباره ایران از صفویه تا قاجاریه.

● قاعدتاً محافل پژوهشی ترکیه شما را باید بشناسند.

● بله دوستان ما را می‌شناسند و به همایش‌ها دعوت می‌کنند. دو سال پیش اسفندماه، من در همایشی در استانبول، که به مناسبت یکصدمین سال درگذشت سلطان عبدالحمید برگزار می‌شد، مقاله‌ای ارائه دادم.

● گویا بعضی از منابعی که نویسندگان آن مورخان عثمانی هستند به زبان فارسی نوشته شده و حتی تاریخ سلاطین عثمانی را به زبان فارسی می‌نوشتند. همچنین در میدان نبرد، شاهنامه‌خوانی می‌کرده‌اند، برای تهییج سربازان خودشان. در این باره توضیح بدهید.

● بله این خیلی عادی، صدها سال زبان ادبی آسیای صغیر فارسی بود. در دوره‌های سلجوقیان و سپس عثمانی، زبان فارسی در اوج بوده و هم فارسی می‌نوشتند و هم فارسی درس می‌دادند! حتی سلاطین عثمانی مکرر می‌گفتند کتاب‌های عربی را به فارسی ترجمه کنید تا عموم استفاده کنند! زبان ترکی به زبان مسلط و غالب تبدیل نشده بود. اسنادی داریم سلطان دستور می‌دهد وفیات‌الاعیان ابن خلکان را از عربی به فارسی ترجمه کنند تا مورد استفاده قرار بگیرد. زبان علمی در حوزه‌های درس، فارسی بوده، به این جهت در دیوان سالاری عثمانی فارسی رواج داشت. دیوانسالاران آشنا به زبان فارسی دو دسته بودند ایرانی‌های مهاجر که کم نبودند. و بومی‌هایی که از کودکی زبان فارسی یاد گرفته بودند و با توجه به توانمندی‌هایی که در این زبان داشتند در دستگاه دیوان سالاری جذب می‌شدند. از هر دو

به انگلیسی، چکیده، همه را خودم انجام می‌دهم؛ حتی استخراج نمایه. این‌ها کارهایی است که اهل فن باید انجام دهند. ولی چون کسی نیست و از طرفی وسواس دارم که کسی نتواند این کار را خوب انجام بدهد ۵۰ درصد وقتم صرف کارهای علمی می‌شود و ۵۰ درصد صرف کارهای جنبی مربوط به چاپ. اگر مثلاً کسانی بودند که کمک می‌کردند برای کارهای فنی مثل تایپ و استخراج نمایه، من تمام وقتم را صرف کارهای مربوط به ترجمه و تحقیق می‌کردم.

تعدادی از استادان، کارهایشان را به دانشجویان می‌دهند تا به آن‌ها کمک کنند.

● نه، من خودم تمام کارها را انجام می‌دهم. حتی بعد از اینکه کاری تمام می‌شود بعضی از کارها را ۶ تا ۷ بار می‌خوانم، پرینت می‌گیرم. ترجمه متون ترکی عثمانی نیز کار دشواری است. زبان و نشر این گونه متن‌ها پیچیده و متکلف است. من هنگام انتشار ترجمه متون، متن اصلی را عیناً در پایان کتاب چاپ می‌کنم. در ترجمه متن شماره صفحات نسخه اصلی را داخل پرانتز می‌آورم که معلوم شود این ترجمه از صفحه چند تا چند است تا اگر خواننده خواست مقایسه بکند بتواند این کار را راحت انجام دهد. این منابع سند است اگر یک کلمه اشتباه ترجمه شود، موضوع به‌درستی منتقل نخواهد شد. این متن صد درصد باید

منصبی می‌گرفته باید اول امتحان می‌داده «تاریخ و صاف» را امتحان می‌داده و قبول می‌شده. یعنی باید به زبان فارسی مسلط می‌بوده و بنابراین منشیان عثمانی اغلب به زبان فارسی، ترکی و عربی مسلط بودند، ولی زبان نگارش فارسی بوده، بعدها در عثمانی به تدریج تحولاتی پیش آمد که زبان ترکی رو آمد. تا زمان آتاتورک، تعصبی نسبت به اینکه زبان فارسی یا عربی حذف بشه وجود نداشت اما با انقلاب آتاتورک آمدند زبان ترکی را از واژگان بیگانه پالایش کردند. از دیدگاه ناسیونالیست‌های ترک واژگان بیگانه عربی یا فارسی بود. البته ترک‌ها خط عربی را هم به خط لاتین تغییر دادند و کوشیدند واژه‌سازی کنند و زبان ترکی را غنی بکنند.

روش کار را لطفاً توضیح دهید. شما یک متنی را که می‌خواهید تصحیح و منتشر کنید، از روزی که شروع می‌کنید تا روزی که ناشر کار چاپ را انجام می‌دهد تا به دست خواننده برسد، چه کارهایی روی آن انجام می‌دهید؟

● این کارها اگر به صورت گروهی بود یا اگر از طرف مؤسسه‌ای حمایت می‌شد خیلی راحت‌تر بود، اما چون از صفر تا صد کار را خودم انجام می‌دهم، خیلی کار سختی است. تمام کارها را انجام می‌دهم و محصول نهایی را روی CD تحویل می‌دهم. ویراستاری، نمونه خوانی، ترجمه فارسی





شاه عباس صفوی



سلیمان یکم، دهمین سلطان عثمانی

درست منتقل بشود. به همین خاطر ترجمه‌ها را اغلب به دو سه نفر از دوستان می‌دهم تا بخوانند، وقتی نهایی شد خودم دوباره می‌خوانم و رضایت به چاپ می‌دهم. همین آخرین کتابم به نام «تاریخچه نوس» که یک متن شسته رفته و ۵۰ تا ۶۰ صفحه است دو سال و نیم وقت گرفت و ۵ بار این متن خوانده شد و **با متن اصلی چند بار مقایسه شد** که مبادا آن چیزی که نویسنده گفته درست ترجمه نشده باشد.

● حاشیه‌هایی که می‌زنید اطلاعات سودمندی به خواننده می‌رساند.

● وقتی متنی ترجمه شد کار مهم‌تر پژوهش درباره آن است. اگر من مترجم به دوره و موضوع به درستی آشنا نباشم، اولاً در ترجمه مشکل پیدا می‌کنم دوماً نمی‌توانم مقدمه‌ای بنویسم که خواننده اهمیت موضوع را دریابد. بعضی مقدمه‌هایی را که برای متن‌ها نوشته‌ام به صورت مقاله علمی-پژوهشی نیز منتشر شده است. بنابراین بعد از ترجمه پژوهش صورت گرفته درباره موضوع و ارزش موضوع و متن بالا می‌رود. متن خام هست و منتشر می‌شود و هر کسی از منظر خودش نظر می‌دهد. زبان‌شناس از منظر خودش، مورخ از نظر تاریخ، جغرافی‌دان از نظر جغرافی، ادیب هم همین‌طور هر کسی از منظر خودش وارد متن می‌شود. براساس همین متن‌ها مقالات و کارهای علمی ارزشمندی منتشر می‌شود و از منظرهای مختلف روی آن کار می‌شود.

● ممنونم دکتر صالحی. در همین ارتباط اگر نکته دیگری باید می‌پرسیدم و نپرسیدم مطرح بفرمایید.

● متن‌هایی که ترجمه شده و یک سری متن‌هایی که تصحیح و منتشر می‌کنم، از اسناد تاریخی آرشیو وزارت خارجه و کتابخانه ملی است. اما مشکل بزرگ‌تری که با آن مواجه هستم این است که اغلب این اسناد نسخه بدل ندارند و فقط تک نسخه هستند. مثل رساله «تحدید حدود» که ناظم‌الملک مرندی نوشته، فقط یک نسخه از آن داریم و این نسخه دشواری‌هایی

برای قرائتش وجود داشت علی‌الخصوص قرائت متن‌هایی که مربوط به تحدید حدود است و فوق‌العاده سخت است، چون پر از اسامی جغرافیایی، نام ده‌ها، روستاها، کوه‌ها، دره‌ها، دشت‌ها و حتی اشخاص است. رسم‌الخط فارسی که مشکلات عدیده دارد. خیلی اسامی به مرور زمان تغییر کرده‌اند، یا از بین رفته‌اند یا اصلاً در ایران نیستند یا در ترکیه یا در عراق هستند. خلاصه مشکلات زیاد است و کار زیادی می‌طلبد. گاهی اوقات در بعضی اسناد بعضی از کلمات ناخواناست و ماه‌ها باید با این‌ها کلنجار رفت تا بشود آن را خواند، تا بفهمیم چه کلمه‌ای است. در صورتی که اگر نسخه بدلی داشته باشد، تطبیق می‌دهیم. در واقع نسخه بدل ندارند، واحد هستند. آن موقعی که این اسناد را می‌نوشتند خودشان می‌دانستند چی می‌نویسند ولی الان کلمه‌ای را نوشته و ما نمی‌دانیم یا است، تا است، نا است، با است گاه نقطه هم گذاشته‌اند. اگر کلمه معنا داشته باشد می‌توان فهمید ولی اگر کلمه‌ای اسم مکان باشد مکان را در واقع نقطه آن را درست نگذاشته باشد نمی‌دانی اسم کجاست. باید ماه‌های متمادی کندوکاو کنید. تا بدانید داستان از چه قرار است. این وضع درواقع از **محمدره (خرمشهر)** تا آزارات ادامه دارد، شامل ۶ استان ایران است.

خوزستان، ایلام، لرستان، آذربایجان، کردستان و کرمانشاه. اسامی محلی جای خود دارد. لهجه‌ها جای خود دارد. دشواری زیادی دارد. این‌ها ممارست می‌خواهد با این ممارستی که به خرج می‌دهیم سعی می‌کنیم بتونیم اسناد، دقیق قرائت و منتشر بشود و دست‌مایه‌ای بشود برای کمک به کسانی که بعد از این می‌خواهند پژوهش انجام بدهند.

● خیلی ممنون. ان شاء الله بتوانیم در یک گفت‌وگوی دیگر با شما وارد بحث آموزش تاریخ بشویم و از مسائل و مشکلات آن از نظرات شما بهره‌مند شویم.

● ان شاء الله. من هم از شما تشکر می‌کنم.

ارزیابی علوم و تمدن اسلامی از نگاه علامه طباطبائی



اشاره

در ابتدای کتاب شیعه، علامه طباطبائی نکات مهمی را در باب روند شکل‌گیری علوم اسلامی بیان کرده است که علی‌رغم ایجاز، جذاب و خواندنی است و بسان چراغی است برای بررسی تاریخ و تمدن اسلامی. شما را به خواندن این تحلیل دعوت می‌کنم.

(سردبیر)

... مشکل [دیگری] که از مسئله الغای ولایت دامن‌گیر عالم اسلام شد، از بین رفتن مرجعیت علمی اهل بیت و تعطیل مدرسه تعلیم و تربیت آن‌ها بود که به موجب آیات قرآنی و احادیث متواتره (مانند حدیث ثقلین و حدیث سفینه و غیر آن‌ها) پیغمبر اکرم (ص) آن‌ها را سرچشمه فرهنگ اسلامی و مرجع تربیت و تعلیم عمومی قرار داده بود. در این قسمت نیز پیش‌بینی شیعه درست بوده است.

از یک سو، مصادر امور و خلفای وقت در عین حال که در ظاهر از اهل بیت احترام می‌کردند، در باطن امر تا می‌توانستند در تضعیف موقعیت اجتماعی آن‌ها می‌کوشیدند و آن‌ها را در هیچ شغل حساسی مداخله نمی‌دادند و طبعاً یک زندگی بی‌امتیاز و تعین، هم‌رنگ زندگی عامه برای آن‌ها تعیین می‌شد؛ و پیداست چنین زندگی بی‌آثار، با آن همه خاطره‌های تلخی که اعراب و صنادید، با عصبیت جاهلی خود از آن‌ها و خاصه

امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) داشتند، ضمیمه‌های دیگر شده و دست به هم داده، چه نتیجه تلخی می‌داد و چگونه دوستان را از دور و بر آن‌ها متفرق نموده و دشمنان را بر آن‌ها چیره می‌ساخت.

و کم‌کم امتیاز اهل بیت را نیز از دستشان گرفته، و این افتخار را به همه خویشاوندان پیغمبر اکرم (ص) حتی نسبت به زنان وی توسعه دادند.

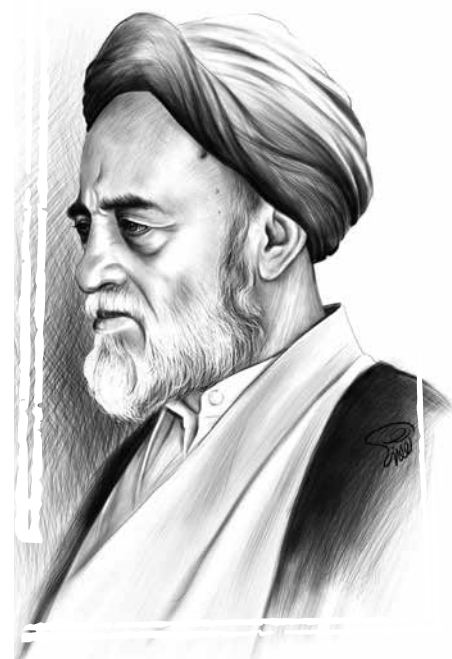
البته آنان نیز از این وضع ناراضی نبودند، تا بالاخره در عهد بنی‌امیه، اهل بیت، همان بنی‌امیه و زنان پیغمبر اکرم (ص) شناخته می‌شدند. از سوی دیگر، روزبه‌روز بر احترام صحابه می‌افزودند و اخلاصی که مردم طبعاً به یاران پیغمبرشان داشتند مضاعف می‌شد و مردم در فرا گرفتن حدیث از آن‌ها، به‌عنوان علوم قرآن تشویق می‌شدند.

البته صحابه نیز در نشر معارفی که از مشافهه پیغمبر اکرم (ص) به دست آورده بودند فروگذار نمی‌کردند، ولی قدر مسلم این است که روح تحقیق علمی در آن‌ها نبوده و حالت بحث انتقادی در میانشان وجود نداشت یا دست‌های مرموزی نمی‌گذاشت پیدا شود.

تألیف و کتابت در میانشان ممنوع و قدغن بود و در شعاع کلمه «حسبنا کتاب‌الله» خود را از هر کتاب علمی مستغنی می‌دانستند، چنان‌که با استناد به همین کلمه، طبق نوشته بعضی از تواریخ، کتابخانه با عظمت «اسکندریه» آتش زده



جماعت معتزله که در مباحث کلامی تا حدی مسلک انتقاد داشته و آزادانه بحث می کردند، در صدر اسلام پیدا شده، و تا اوایل قرن سوم هجری پیشرفت داشتند، ولی طولی نکشید که منکوب شدند



شد، و نفائس علمی و ذخایر فکری آن تا شش ماه طعمه تون حمام ها گردید و حتی بحث علمی در اطراف اصول و معارف اسلامی بدعت شمرده شد و بحث کننده، جزو جماعت مسلمین شمرده نمی شد.

بلی، جماعت معتزله که در مباحث کلامی تا حدی مسلک انتقاد داشته و آزادانه بحث می کردند، در صدر اسلام پیدا شده، و تا اوایل قرن سوم هجری پیشرفت داشتند، ولی طولی نکشید که منکوب شدند و پس از آن در حال منقرضیت و مذلت زندگی می کردند، تا در «سلطنت آل ایوب» تصفیة حسابشان موقوف به شمشیر شد و هر جا بودند، از دم شمشیر گذشته و نابود گردیدند، و جز افسانه هایی از آن ها باقی نماند.

القصة: صحابه به نشر حدیث پرداختند و مصدر تعلیم و تربیت قرار گرفته و علم حدیث را به اوج عزت و مرغوبیت رسانیدند؛ چنان که بسیار اتفاق افتاد که مردم برای درک یک نفر صحابی، یا اخذ یک حدیث راه های دراز طی کرده و هفته ها و ماه ها رنج غربت را بر خود هموار می کردند. البته، علم حدیث و جاهت خود را هم چنان حفظ کرده و احترام و اعظام صحابه را به طبقه تالی طبقه صحابه، از روات و محدثین با تعیین نقل نمود.

ولی چنان که تذکر دادیم نبودن روح تحقیق در عامه صحابه از یک طرف، و ممنوع بودن بحث و انتقاد در معارف دینی از یک طرف، و قدغن نمودن مقام خلافت (که مفترض الطاعة شمرده می شد) از کتابت و تألیف از طرف دیگر، و پیدا شدن یک عده قابل توجهی از ظاهرالاسلام های اسرائیلی - که اخبار و معارف انبیای سلف را آن طور که دلشان می خواست نقل می کردند - از طرف دیگر، و اقبال بیرون از حد و اندازه عموم مسلمین به حدیث ناقلین و محدثین آن، که طبعاً جمعی از جاه طلبان و سودپرستان را برای کسب امتیازهای اجتماعی تطمیع نموده و وادار می کرد که از هر مصدري باشد، و به هر مفهومی باشد حدیث تهیه کنند، یا طبق تمایلات و مقاصد سران امور و منتقدین وقت، حدیث جعل کرده و بازاری گرم کنند. از طرف دیگر، این ها عواملی

بودند که دست به دست داده و حدیث را از ارزش واقعی انداختند؛ زیرا:

اولاً: یک رشته احادیث مجعول یا ضعیف جزو احادیث مقبول شمرده شد، و خرافات بسیاری داخل معارف و حقایق اسلامی گردید که پیغمبر اکرم (ص) به شرح آن ها پرداخته بود.

این گونه احادیث در ابواب مختلفه حدیث یافت می شود؛ به ویژه در بخش تفسیر و بخش تواریخ انبیا و امت های گذشته و بخش غزوات و وقایع صدر اسلام.

و راستی، داستان ها و مطالب دیگری در میان احادیث پیدا می شود که هیچ عقل سلیمی نمی تواند آن ها را بپذیرد.

پیغمبر اسلام (ص) پیش بینی کرده بود که به زودی این گرفتاری دامن گیر عالم اسلام خواهد شد، لذا دستور داده بود که احادیثی را که از وی نقل می شود به کتاب [قرآن] عرضه داشته و پس از آن بپذیرند ولی غوغایی که پیشرفت حیرت آور علم حدیث در محیط اسلامی برپا کرده بود، هرگز اجازه اجرای چنین دستوری را نمی داد، و روات و ناقلین حدیث هم فرصت این کار را نداشتند. بسیار شگفت آور است که عموم مسلمین به طور تواتر یا استفاضه این دستور را از پیغمبر اسلام (ص) نقل کرده و اعتراف داشته و دارند که در عین حال که حدیث دوش به دوش قرآن صحبت دینی است، بدون عرض به کتاب ارزش حجیت را ندارد.

با این همه، نقل یک حدیث، هر دعوایی را به ثبوت می رسانید و هر موضوع اگرچه خرافی بود، با دلالت یک خبر، جزو حقایق محسوب می شد. قرن هایی وضع به این طور بود تا بالاخره در اثر عکس العملی که داد، حدیث پیش افراد مسلمان به کلی ارزش و اعتبار خود را از دست داد و در فهرست خرافات به حساب آمد، و به حدیث صحیح نیز مهر باطله زده شد!

خلاصه اینکه حدیث تاکنون پیوسته در میان افراط و تفریط زندگی کرده است.

ثانیاً: در اثر ممنوع بودن کتابت و تألیف کمیّت قابل توجهی از احادیث به دست فراموشی



Photo: Mahan Karamali

**پیغمبر اسلام (ص)
دستور داده بود که
احادیثی را که از وی نقل
می‌شود به کتاب [قرآن]
عرضه داشته و پس از آن
بپذیرند**

۵۲
۵۳

رژیم‌های اجتماعی، تحت حکومت نوامیس و قوانین طبیعی، در مسیر زندگی خود، زمان طفولیت و جوانی و کهولت خود را گذرانیده و امروز با فرا رسیدن روزگار پیری، کهنه و فرسوده گردیده! و تدریجاً جای خود را به رژیم‌های اروپایی تحویل می‌دهد.

رابعاً: علم حدیث به دست‌یاری همین علل و عوامل، يك حالت رکود و جمود در سایر علوم اسلامی به وجود آورد که فاقد نشو و نماي حقیقی شد چنان‌که: علم تفسیر عبارت بود از مجموع اقوالی که از صحابه و تابعین جمع‌آوری و روایت شده، و نظرات ساده تقریباً ادبی که از «أبی و عبدالله بن عمر و انس و ابن عباس و امثال قتاده و مجاهد و سدی» و غیر آن‌ها نقل گردیده است. قرن‌هایی آراء و عقاید آنان در آیات قرآنی، تالی خود قرآن محسوب شده و غیرقابل رد بود، و مزایای علمی قرآن همان نکات ادبی بوده و اعجازش را همان فصاحت لفظ می‌بایست شمرد!

و پس از قرن‌ها کشمکش، جز يك رشته بحث‌های کلامی و مشاجره‌های جدلی به قسمت اول افزوده نشد.

علم کلام، که به اثبات حقانیت اصول معارف اسلامی می‌پردازد، بحث‌هایش روی این اساس

سپرده شده، و مقدار زیادی را نیز که موافق امیال حکومت‌های وقت نبود، محدثین از ترس جان پنهان نموده و از افشا و نشر آن‌ها خودداری کردند و به این ترتیب از میان رفت.

ثالثاً: حدیث، تحت تأثیر عوامل و شرایطی که ذکر شد، تاریخ اسلام را از مجرای حقیقی خودش منحرف کرد و به مجرای دیگری انداخته و روح زنده يك آیین الهی را از آن گرفته و سیمت يك سازمان عادی اجتماعی را به آن داد.

کسی که با نظر محققانه‌ای به تاریخ اسلام مراجعه نموده و آن را با میزان تحقیق بسنجد، بی‌تردید در برابر دیدگانش يك امپراتوری وسیع و مقتدری مجسم خواهد شد، که برنامه زندگی آن با نیروی يك فکر حکیمانه تدوین شده و پیکره آن روی رژیم محکم و قوانینی تشریفاتی استوار گردیده است.

در بدو پیدایش [این امپراتوری] قوانین تشریفاتی آن به حسب صلاح وقت دقیقاً اجرا می‌شده، و پس از استقرار نفوذ قوانین جاریه آن تدریجاً به وضع حقیقی و جنبه تشریفی خود بازگشته و خود حکومت زمانی به عنوان جمهوریت، و زمانی با وراثت یا وصیت، و زمانی به طور استبداد و قهر و غلبه اداره می‌شد، و پیکره این امپراتوری، و به عبارت دیگر این رژیم اجتماعی، مانند سایر



**علم تفسیر عبارت
بود از مجموع
اقوالی که از صحابه و
تابعین جمع آوری
و روایت شده،
و نظرات ساده
«تقریباً» ادبی که از
«أبی و عبد الله بن عمر
وانس و ابن عباس و
امثال قتاده و مجاهد و
سدی» و غیر آن ها نقل
گردیده است**



استوار است که يك يك معارف ثابتۀ دینی را مورد بحث قرار داده، و از حقانیت آن ها دفاع نماید. البته، هیچ فرد مسلمانی تردید ندارد که هر حقیقتی از حقایق معارف این دین که پیغمبر اسلام (ص) از جانب آفریدگار جهان آورده است جز حق و صواب نیست؛ ولی اصل این فن از يك طرف سلسله ای از عقاید عامیانه را که هم سطح افکار عامه بوده و با فهم های ساده، از کتاب و سنت تلقی می شود، حقایق معارف عالیۀ اسلامی فرض کرده و به دفاع از آن ها پرداختند. چنان که عده ای با این جمله «ما اعتقاد ساده عوامی داریم» افتخار می کنند! و از همین جاست که می بینیم بسیاری از متکلمین در مقام بیان فرق میان بحث کلامی و فلسفی و ترجیح کلام بر فلسفه می گویند: «کلام از احوال مبدأ و معاد بحث می کند به نحو مطابق شرع؛ و فلسفه هم همین بحث را انجام می دهد، خواه مطابق شرع باشد و خواه نباشد»!

البته، لازم لاینفک این روش این است که در هر مسئله، نتیجه دلیل - که همان عنوان مسئله است - قبل از بحث و اقامۀ دلیل، مفروض الثبوت و مسلم قرار گرفته، و در حقیقت توقفی به دلیل نداشته باشد؛ و در این صورت فایده بحث تنها الزام خصم و خفه نمودن مدعی خواهد بود؛ اما، اعتقاد بحث کننده هیچ گونه توقفی بر دلیل

نخواهد داشت.

به عبارت روشن تر: اعتقاد به اصل مسئله، تنها متکی به تقلید از رجال مذهب بوده، و بحث و استدلال يك نوع سرگرمی یا ورزش فکری یا بازیچه قرار می گیرد؛ زیرا روش بحثی که اول مدلول را فرض نموده، و پس از آن دلیلی را که به مدلول مفروض دلالت کند جست و جو نماید، جز سرگرمی و ورزش فکری یا بازی با حقایق عنوانی ندارد.

به کار بستن این روش در بحث های علمی، مانند این است که انسان نسبت به کاری اول تصمیم بگیرد و پس از آن با دوستان خود به مشاوره بپردازد!

از طرف دیگر، اهل هر مذهب از مذاهب اسلامی، اجماع اهل آن مذهب را به اعتقادی که در میان شان دایر است حجت گرفته و در ردیف کتاب و سنت قرار دادند، و به این ترتیب حجت عقل - اگر چه هم بدیهی بود - به کلی از استقلال افتاده و دیگر یارای دم زدن نداشت، و به همین جهت در کتب کلامی، به نظریات و اقوالی برمی خوریم که نزد عقل سلیم بسی مایۀ تأسف است.

کمترین نتیجه ناگواری که این رویۀ علمی به بار آورده این است که اهل هر مذهب، اجماعات و مسلمانات مذهب خودشان را ضروری فرض کرده و دیگران را که زیر بار نظریۀ مسلمشان نمی روند، منکر ضروری و مبتدع قلمداد می کنند.

علم فقه اسلامی: این فن از حیث تنوع بحث و کثرت مسائل، وسیع ترین علوم اسلامی است، زیرا اسلام همه اعمال بیرون از شمار، و همه حرکات و سکنات اجتماعی و انفرادی بشر را در هر زمان و محیطی و تحت هرگونه شرایطی که به وجود آید، بررسی کرده و قوانین و احکامی برایش وضع نموده است. البته بحث مستوفی و کامل، در فنی به این وسعت و پهنای، به مواد علمی زیادی نیازمند است، و به عبارت دیگر آیات و اخبار زیادی می خواهد که فقیه آن ها را مواد استدلال های علمی خود قرار داده و از آن ها احکام مربوطه را استنباط نماید.

متأسفانه خبر مأثور از طرق صحابه در کلیه ابواب فقه، از شماره بسیار ناچیز، یعنی از



چند صد حدیث تجاوز نمی‌کند.

و بسیار شگفت‌آور است این همه تظاهر که در صدر اسلام به نفع دین می‌شده، و این همه ترویج که از اصول و فروع اسلام و پیشرفت عجیب و موقعیت مهم که علم حدیث داشته و این همه صحابه که تا حدود دوازده هزار نفر از آن‌ها به ضبط درآمده، در حالی که ستمی به جز نشر و ترویج احکام نگرفته، و هیچ مانعی پیش پای خود نداشته، و تقریباً یک قرن سرگرم خدمات دینی بودند، احادیث و روایاتی که از آنان به یادگار مانده از چند صد روایت فقهی، تجاوز نمی‌کند، و روی هم رفته از هر صحابی، چهار یا پنج حدیث بیشتر در دست نیست.

راستی، اگر وضع این وضع بود، مردم صدر اول اسلام با آن حکومت عجیبی که قوانین اسلامی در میان‌شان داشت، چه می‌کردند و چه حالی داشتند؟ آیا سرگرم فتوحات پی‌درپی، و مست غنائیم جنگی، و به‌دست آوردن بردگان، که از گروه گروه اسیران جنگی به‌دست می‌آوردند، بودند یا اینکه اشتغال به ادب و شعر - که یک سلیقه عربی بود، و خود صحابه نیز از آن ترویج می‌کردند و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس در برابر یک شعر بلیغ یا یک نکته ادبی هزارها و ده‌هزارها و صدهزارها دینار و درهم می‌بخشیدند، و حفظ یک شعر یا یک خطبه، از حفظ هزار حکم فقهی سودمندتر بود - احادیث فقهی را تحت الشعاع قرار داد؟ و یا اینکه دست‌های مرموزی در کار بود که مردم را از اقبال به حفظ و درست احادیث فقهی باز می‌داشت؟ در هر حال، کمی احادیث و مدارک فقهی و ابهام ادله استنباط، اثر نزدیکی که بخشید این بود که فتاوی و آرای مختلف متناقض زیادی در میان فقها پیدا شد و به فاصله کمی مسئله عمل به «قیاس» و «استحسان» پیش آمد و رواج یافت.

پیدایش این دو طریقه، به واسطه کمبود محسوس وسایل استنباط، طبیعی و ضروری می‌نمود؛ با اینکه این دو طریقه ظنی را در استنباط احکام، از قوانین عادی و سیرت‌ها و طریقه‌های اجتماعی نیز، هرگز استعمال نکرده و حجت نمی‌گیرند، در احکام اسلامی که هیچ‌گونه مسامحه را بر نمی‌دارند، استعمال کرده و حجت می‌گرفتند. پس از چندی، برای جلوگیری و هرج و مرجی

که افکار فقهی به‌وجود آورده بود، به فتاوی و آرای چهار نفر از فقها: مالک، شافعی، ابوحنیفه، و احمد بن حنبل اجماع کردند، و در نتیجه بحث تقلید بی‌چون و چرا گردید، و تا این نزدیکی‌ها نظر آزاد، در یک مسئله فقهی بدعت شمرده می‌شد.

فن تاریخ: نیز نظر به اینکه فن تاریخ، در اصل پیدایش، شعبه‌ای از علم حدیث بود، در اختلال، دست کمی از سایر فنون اسلامی نداشته و بدون اینکه در آن به تجزیه و تحلیل و بحث و انتقاد پرداخته شود و صحیح و سقیم از همدیگر جدا شوند، قابل اعتماد بود!

فنون عقلی: فلسفه، طبیعیات و ریاضیات که در اواخر خلافت امویین و اوایل خلافت عباسیین از یونانی، هندی، سریانی، و فارسی به عربی ترجمه شده بود، اگرچه در اوایل حال به زور مقام خلافت در مقابل محیط مخالفت، از خود مقاومتی نشان داد، ولی پس از چندی منکوب شده، معلمین و متعلمین آن‌ها، جزو اهل بدعت و ضلالت به‌شمار آمدند و کتاب‌های آن‌ها راه نابودی پیمودند، مگر امثال طب و حساب و هندسه که تا حدی از توفان افکار مخالف کنار ماندند.

این است شمه‌ای از جهات اختلال و بی‌نظمی که در علوم اسلامی مشاهده می‌شود. تنها علوم و فنونی که در آن‌ها تقریباً تلاش درست به عمل آمده و کنج‌کاوای با ارزشی شده، فن تجوید و قرائت قرآن و فنون ادبیات عربی است که تقریباً مجاهده مسلمین در آن‌ها به حد نصاب رسیده است، ولی بقیه فنون و علوم که میان مسلمین دایر شد، حال آن‌ها از جهت اختلال همان بود که شرح داده شد.

مشاهده این اختلال در علوم اسلامی، پس از بسته شدن در خانه اهل بیت، ایمان شیعه را به دستور قطعی پیغمبر اسلام (ص)، درخصوص ملازمت تعلیمات اهل بیت، محکم‌تر نمود.*

منبع

* طباطبائی، محمدحسین، شیعه (مجموعه مذاکرات با پروفسور هانری کربن)، به کوشش استاد سیدهادی خسروشاهی، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷. ص ۵۹ - ۵۱

علم کلام، که به اثبات
حقانیت اصول معارف
اسلامی می‌پردازد،
بحث‌هایش روی این
اساس استوار است که
یک‌یک معارف ثابتۀ
دینی را مورد بحث قرار
داده، و از حقانیت آن‌ها
دفاع نماید

فن تاریخ: نیز نظر
به اینکه فن تاریخ، در
اصل پیدایش، شعبه‌ای
از علم حدیث بود،
در اختلال، دست کمی
از سایر فنون اسلامی
نداشته و بدون اینکه در
آن به تجزیه و تحلیل و
بحث و انتقاد پرداخته
شود و صحیح و سقیم
از همدیگر جدا شوند،
قابل اعتماد بود!



زیادبن ایبه (عبید) یا زیادبن سمیه

یکی از خشن‌ترین، بی‌رحم‌ترین، نیرنگ‌بازترین و جنایتکارترین چهره‌های تاریخ اسلام که خاندان او مورد لعن و نفرین در زیارت عاشورا قرار گرفته‌اند (با عنوان آل زیاد)، زیادبن ایبه یا زیادبن عبید یا زیادبن سمیه است.

او پدر عبیدالله زیاد، حاکم کوفه و یکی از عوامل واقعه عاشورا است. او را نماد خشونت در تاریخ بصره و کوفه دانسته‌اند. به دلیل نامعلوم بودن پدرش، وی را به مادرش سمیه منسوب می‌کنند (بلاذری، ۱۳۹۷، ج ۴: ۷۵) و نیز زیادبن ایبه، زیادبن عبید و زیادبن اُمّه هم نامیده می‌شود. مادر زیاد - سمیه - از کنیزان حارث‌بن کلدّه ثقفی و از زنان بدکاره روزگار خود در طائف بود که ابوسفیان نیز با وی همستر شده بود. به همین سبب وقتی زیاد متولد شد معلوم نبود که او فرزند ابوسفیان است یا فرزند عبید - مدعی پدری زیاد - (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۷: ۹۹) از این روی وی را زیاد ابن ایبه (زیاد پسر پدرش) نامیدند.

اما در سال ۴۴ هجری، معاویه در شام محفلی آراست و زیاد را به پدر خودش ابوسفیان منتسب کرد و او را برادر خود خواند و گفت: پدر تو، پدر من است. معاویه در آن مجلس شخصی به نام ابومریم را نیز گواه ادعای خود قرار داد، از آن به بعد بود که زیاد را زیادبن ابی سفیان گفتند (ابن اعمش، ۱۴۱۱: ۷۷۴ و ۷۷۵؛ مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۱۹۲ و ...)

امام حسن مجتبی (ع) با نگارش نامه‌ای خطاب به زیاد، کار معاویه را نکوهش کرد و آن را مخالف سخن پیامبر (ص) دانست که فرموده بود: الولد للفراس وللعاهر الحَجَر. فرزند از آن شوهر است و زناکار شایسته سنگسار است. نه تنها امام حسن (ع) که بسیاری دیگر از بزرگان آن زمان، اقدام معاویه را تقبیح کردند.

امام حسین (ع) نیز در نامه‌ای که برای

زیادبن ایبه؛ چهره خشن تاریخ اسلام

دکتر محمد رضا سنگری

اشاره

در تاریخ اسلام، به‌ویژه تاریخ صدر اسلام، چهره‌های منفی، نیرنگ‌باز و خشن کم نیستند. چهره‌هایی که گاه پس از يك دگردیسی منشی و کنشی، فاجعه‌ها و جنایات دردناکی را رقم زده‌اند. زیادبن ایبه - پدر عبیدالله زیاد - یکی از این چهره‌هاست، او را نماد خشونت در تاریخ بصره و کوفه دانسته‌اند.

زیاد، روزگاری از طرف امام علی (ع) حکمرانی فارس و کرمان را عهده‌دار بود اما بعد از شهادت علی (ع)، بزرگ‌ترین دشمن شیعیان شد. در این نوشتار، به بررسی شخصیت و زندگی و علل تحول رفتاری او پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ اسلام، کوفه، بصره، زیادبن ایبه



یکی از خشن‌ترین،
بی‌رحم‌ترین،
دیرنگ‌بازترین
و جنایت‌کارترین
چهره‌های تاریخ اسلام
که خاندان او مورد لعن
و نفرین در زیارت
عاشورا قرار گرفته‌اند
(با عنوان آل‌زیاد)،
زیادبن ابیه یا زیادبن
عبید یا زیادبن سمیه
است



زیادبن ابیه با مردم بود. چون رفتار خشن و سختگیری وی را در اخذ مالیات می‌دانست و به وی گزارش شده بود.

در نهج البلاغه، امام، زیاد را از گرفتن مالیات پیش از موعد باز می‌دارد و می‌فرماید: استعمل العدل، واحذر العسف والحييف، فَإِنَّ الْعَسْفَ يَكُونُ بِالْجَلَاءِ وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ (نهج البلاغه، حکمت: ۴۷۶). ای زیاد! عدالت و دادگری را بگستران و از ستمکاری بپرهیز که ستم، مردم را به آوارگی می‌کشد و بیدادگری شمشیرها را به میدان می‌آورد و جنگ و خونریزی را پیامد دارد.

با وجود این، زیادبن ابیه نه تنها سختگیری و خشونت در گرفتن مالیات را ترك نکرد، بلکه از فرستادن خراج فارس برای امیرالمؤمنین (ع) امتناع کرد و با نیرنگ آن را نگاه داشت. حضرت به او نامه نوشت و به سبب این کار او را توبیخ کرد. امام در نامه نوشت: به راستی به خدا سوگند می‌خورم، اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کرده‌ای کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که اندک بهره شوی، و در هزینه عیال، در مانده و خوار و سرگردان بمانی (نهج البلاغه، نامه ۲۰).

معاویه که در این موقعیت‌ها در کمین افراد سست اعتقاد و آزمند و قدرت‌طلب و شهرت‌خواه بود به زیادبن ابیه دل بست تا شاید بتواند او را جذب کند و یا در مقابل علی (ع) قرار دهد. پس برای دستیابی به این هدف نامه‌ای به زیاد نوشت و فریبکارانه و مزورانه کوشید تا او را علیه علی (ع) تحریک کند.

اما زیاد نه تنها پیشنهاد معاویه را نپذیرفت بلکه عین نامه معاویه را برای امام فرستاد. علی (ع) هم در پاسخ او نوشت:

زیاد! آری، معاویه برای تو نامه‌ای نوشته تا عقل و اندیشه تو را بلغزاند و اراده‌ات را سست کند. از او بپرهیز که چون شیطان است که از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ به سوی انسان می‌آید تا در حال فراموشی او را تسلیم خود سازد و شعور و فهم او را بر بایند.

معاویه نوشت، معاویه را توبیخ کرد و این عمل را که «مولود فراش غیبید» را پسر پدر خویش خوانده است کاری وقیحانه و بی‌شرمانه خوانید (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۶: ۱۹۴؛ مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۱۹۱ و ۱۹۲).

سالزاد زیادبن ابیه پدر عبیدالله، را سال اول، دوم و حتی برخی هشتم هجری نوشته‌اند. با این محاسبه وی در هنگام مرگ در سال ۵۳ هجری، ۵۳، ۵۲ یا ۴۵ ساله بوده است. زیاد در طائف متولد شد (ابن سعد، همان: ۱۰۰).

زیاد از زیرکی خاصی بهره‌مند بود و به همین سبب به زودی موفق به کسب جایگاهی ویژه در نزد خلفا شد. افزون بر این ویژگی، جنگاوری و سلحشوری او باعث شد چه در جنگ‌ها و چه مسائل مهم حکومتی به وی مراجعه شود.

زیاد در خلافت ابوبکر اسلام آورد، و در سال‌های نوجوانی زمینه برای ورود او به دستگاه خلافت فراهم شد. وی در خلافت عمر و لشکرکشی به ایران با سعدبن ابی‌وقاص در جنگ قادسیه همراه شد و در فتح شوشتر شرکت داشت.

پس از بازگشت او از نبرد قادسیه، خلیفه دوم، وی را برای اصلاح امور یمن به آن سرزمین فرستاد (ابن عبدالبر اندلسی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۵۲۵). زیاد، در خلافت عمر و عثمان سال‌هایی را نیز به کار دبیری گذراند. او دبیر و کاتب عتبه‌بن غزو بن بود. چندی نیز در بصره کار کتابت و دبیری کرد. همچنین دبیر مغیره‌بن شعبه، ابوموسی اشعری، عبدالله‌بن عامر و عبدالله‌بن عباس در کوفه و مدینه بود (ابن حبیب، بی‌تا: ۳۷۸).

زیاد در سال ۳۹ هجری، به پیشنهاد عبدالله‌بن عباس و توصیه جاریه‌بن قدامه، از طرف علی (ع) به مأموریتی جنگی در منطقه اصطخر فارس اعزام شد و پس از آن امیرالمؤمنین علی (ع) او را به حکمرانی فارس و کرمان فرستاد. در عین حال علی (ع) نگران رفتار و برخورد

سرکوب، زندان کردن، قتل، بیرون کشیدن چشم‌ها از حلقه، قطع دست و پا و تبعید و ویران کردن خانه‌ها کرد.

زیاد هرکس از یاران علی (ع) را که می‌یافت می‌کشت و بر درختان خرما به دار می‌زد. گفته‌اند چنان کرد که احدی از شخصیت‌های معروف شیعه در عراق باقی نماند. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: اختناق به قدری شد که افراد به خادم و حتی همسر خودشان نیز اعتماد نداشتند و اگر می‌خواستند سخنی را به آنان بگویند قبلاً آن‌ها را قسم می‌دادند که مطالب را به حکومت گزارش ندهند (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۲: ۴۵).

ابن اعثم می‌گوید: زیاد به‌طور دائم در پی شیعیان علی (ع) بود و هر کجا آن‌ها را می‌یافت به قتل می‌رساند ... همچنین شیعیان را در مسجد جمع می‌کرد تا اظهار بیزاری از علی (ع) کنند (ابن عساکر، ۱۴۰۴، ج ۹: ۸۸).

معاویه به زیاد دستور داده بود که هرکس را بر پیروی علی (ع) یافت از بین ببرد. نوشته بود هرکه را از شیعیان علی (ع) یا متهم به دوستی اوست، حتی اگر دلیل و بینه‌ای نداشته باشید و صرفاً حدس و گمان باشد، از زیر سنگ بیرون بکشید (بلاذری، ۱۳۹۷، ج ۲: ۱۵۴).

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: قَتَلَهُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ وَ مَدْرٍ وَ اخْفَهُمْ وَ قَطَعَ الْاَيْدِي وَ الْاَرْجُلَ وَ سَمَلَ الْعَيْنَ وَ صَلَبَهُمْ عَلَى جَذُوعِ النَّخْلِ وَ طَرَدَهُمْ وَ شَرَّدَهُمْ (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۱: ۴۵). او شیعیان را پشت هر سنگ و کلوخی که پنهان بودند می‌یافت. شیعیان را دچار وحشت و خوف کرده بود. دست‌ها و پاها را قطع می‌کرد. چشم‌ها را کور می‌کرد. بر شاخه‌های نخل حلق آویز می‌کرد. شیعیان را پراکنده و پریشان کرده بود.

زیادبن نضر حارثی هم می‌گوید: نزد زیادبن ابیه بودم. **رُشید هجری** - یار پاک و پارسا و پاکباز علی (ع) را آوردند، زیاد از او پرسید: آیا مولای تو علی (ع) به تو اطلاع داده است که چگونه ما تو را خواهیم کشت تا مطابق گفته‌ او تو را به قتل برسانیم؟

رشید هجری پاسخ داد: آری؛ مولایم فرمود، نخست دست و پای تو را می‌برند، آن‌گاه به دارت می‌آویزند. زیاد گفت: سوگند به خدا هم‌اکنون خبر او را تکذیب می‌کنم. پس دستور داد رشید را رها کنند. اما همین که رشید خواست از نزد زیاد بیرون رود، زیاد به جلالدان گفت: به خدا سوگند هیچ مجازاتی را بدتر و شایسته‌تر از آنچه مولای او گفته در حق او نمی‌دانم. دست و پای

آری، ابوسفیان در زمان عمر بن خطاب، ادعایی بدون فکر و شیطانی کرد: ادعایی که نه نسبی را درست می‌کند و نه کسی با آن سزاوار ارث می‌شود (اشاره به استلحاق، یعنی اینکه معاویه بر پایه ادعای پدرش ابوسفیان، زیاد را فرزند پدرش ابوسفیان و در نتیجه برادر خواند) چنین ادعاکننده‌ای، چنان شتر بیگانه‌ای است که در جمع شتران یک گله وارد شده تا از آبشخور آب آنان بنوشد اما دیگر شتران او را از خود ندانسته و از جمع خود دور کنند؛ یا چنان ظرفی است که بر پالان مرکبی آویزان و پیوسته از این سو بدان سو لرزان باشد (همان، نامه ۴۴).

وقتی زیاد نامه علی (ع) را خواند گفت: «به پروردگار کعبه سوگند که امام به آنچه در دل من می‌گذشت گواهی داد». اما چیزی نگذشت که پس از شهادت امام، آمیزه‌ای از عشق به قدرت، ثروت و شهرت در شخصیت زیاد، که قبلاً از پیوستن به معاویه سر باز زده بود، چنان تأثیر گذاشت که کم‌کم متمایل به معاویه شد و به‌ویژه با ترغیب سیاست‌باز مکار زمانه، مغیره بن شعبه، از فارس به کوفه بازگشت و در آن شهر ساکن شد (طبری، ۱۴۱۲، ج ۶: ۱۷۶ و ۱۷۷).

چرخش فکری و رفتاری زیاد در این سال‌ها

پس از شهادت علی (ع)، به‌ویژه بعد از صلح معاویه و امام حسن (ع) - زیادبن ابیه به سرعت به سمت معاویه مایل شد. در سال ۴۵ هجری، یعنی پنج سال پس از شهادت علی (ع)، زیاد حاکم بصره شد و اندکی بعد، حکومت سرزمین‌های هند، خراسان و سیستان، بحرین و عمان نیز به وی سپرده شد و او توانست با سیاست‌مداری و خشونت این مناطق را رام و آرام کند. سپس در سال ۵۰ هجری حکومت کوفه به زیاد سپرده شد. پیش از او مغیره بن شعبه، سیاست‌مدار نیرنگ‌بازی که زمینه حکومت و خلافت یزید را فراهم کرد، حاکم کوفه بود. با مرگ مغیره، عراقین (بصره و کوفه) همزمان تحت حکومت زیادبن ابیه قرار گرفت و این نخستین بار بود که کسی حکومت عراقین (کوفه و بصره) را در دست می‌گرفت (همان، ج ۵: ۲۳۴).

اینک کسی قدرت را در دست گرفته بود که روزگاری دوست و همراه علی (ع) و شیعیان او بود و اکنون دشمن سرسخت آنان شده بود، و چون شناخت دقیق و گسترده‌ای نسبت به سران و رهبران و طرفداران علی (ع) داشت، شروع به

او را ببرید و او را به دار بیاویزید! رشید هجری گفت: کار دیگری هم باقی مانده که مولاایم مرا از آن آگاه ساخته است. بریدن زبان! زیاد دستور داد تا زبان او را نیز قطع کنند. در اینجا رشید گفت: سوگند به خدا، اینک راستی خبر علی(ع) برای من آشکار شد (همان: ج ۱: ۲۱۱). زیاد بن ابیه به ترور و قتل و زندان و شکنجه اکتفا نمی کرد. او در ترور شخصیت حضرت علی(ع) و اهل بیت و محو فرهنگ علوی بسیار تلاش کرد. دشنام و ناسزا، لعن علی(ع) و حذف احادیث در مدح او و فضیلت سازی برای معاویه، که از شروع اقتدار معاویه فراهم شده بود، در حکومت زیاد به اوج رسید. همین فضای اختناق و فریب و ایجاد جو بدبینی، دروغ و اتهام و کینه افکنی در دل ها بود که ده سال بعد، زمینه تجمع سی هزار نفر را در کربلا، علیه حسین بن علی(ع) فراهم آورد.

در زمان مغیره بن شعبه - چند سال قبل از حاکم شدن عبیدالله زیاد بر کوفه - روزی صعصعه بن صوحان فضایل علی(ع) را در کوفه مطرح و از او دفاع می کرد وقتی مغیره خبردار شد، صعصعه را طلبید و به او گفت: ما فضایل علی(ع) را بهتر از تو می شناسیم، اما اکنون که این سلطان (معاویه) بر سر کار آمده ما ناچاریم بر علی(ع) عیب گیری کنیم و بسیاری از آنچه را امر شده بودیم ترک کرده ایم تا خود را از شر این قوم (بنی امیه) در امان بداریم (طبری، ۱۴۱۲، ج ۴: ۱۴۴). کار این نفاق و دورویی به جایی رسیده بود که مغیره، خود در هر مجلس به علی(ع) ناسزا و ناروا می گفت (همان).

پس از مرگ مغیره و آمدن زیاد بن ابیه به کوفه، شرایط بسیار سخت تر شد. زیاد با داشتن حکم حکومت بصره و کوفه (عراقین) شش ماه در کوفه بود و شش ماه در بصره و در غیبت خود در این دو شهر یک نفر را جانشین خود می کرد. **سمرة بن جندب** از آن جمله بود که هشت هزار نفر شیعه را در بصره به قتل رساند تا جایی که مورد اعتراض زیاد هم واقع شد!

وقتی زیاد بن ابیه به کوفه آمد و در مسجد سخنرانی کرد، هنوز بر منبر بود که سنگ پرانی و ریگ پرانی به سوی او شروع شد. وقتی ریگ پرانی ها آرام شد، گفت تا درهای مسجد را بستند و دستور داد ۳۰ (یا ۸۰) نفر را که مظنون به ریگ پرانی بودند دستگیر و دست آن ها را قطع کنند (همان، ج ۵: ۲۵۶ و ۱۷۵).

در طول مدتی که زیاد حاکم کوفه بود با خشونت و سختگیری وی و جانشینانش - در کوفه و بصره - همه

صداها در گلو خفه و هر اعتراضی سرکوب شد. در بصره اعلام کرده بود بعد از نماز عشا، به مدت خواندن سوره بقره و تا رسیدن به منزل، کسی را حق رفت و آمد در شهر نیست و پس از این مهلت، هرکس در هر جا یافت شود کشته می شود. او چنان قدرتی به هم زد که به معاویه نوشت: عراق را با دست راست نگه داشته ام و دست چپم آزاد است. معاویه هم در پاسخ به این نامه حکومت مکه و مدینه و حتی یمامه را به او سپرد. نخستین کسی که حکومت نظامی را در اسلام، در بصره، برقرار کرد زیاد بود (احمد بن ابی یعقوب، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۶۶ و طبری، ۱۴۱۲، ج ۴: ۲۱۵).

نوشته اند زیاد اولین کسی است که به روی مردم شمشیر کشید، هرکس را مظنون و مشکوک می دید می کشت، امام حسین(ع) در نامه ای که پس از شهادت **حجر بن عدی** به معاویه نگاشت از جنایات زیاد از جمله کشتن مسلم بن زبیر و عبدالله بن نجی یاد کرد (ابن حبیب، بی تا: ۴۷۹).

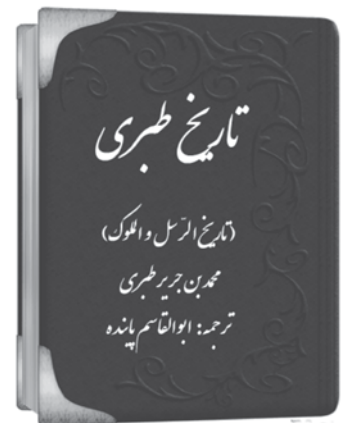
یکی از جنایات زیاد اجرای دستور قتل حجر بن عدی و یارانش، به دستور معاویه، بود. حجر از اصحاب پیامبر(ص) و از وفادارترین یاران علی(ع) بود، شخصیتی عابد، متعهد، زاهد، شجاع و از مدافعین علی(ع) در کوفه، به ویژه در مقابل مغیره بن شعبه و سپس زیاد بود. به فرمان معاویه، زیاد بن ابیه پس از چندین بار برخورد نظامی، سرانجام حجر بن عدی را دستگیر کرد و دستور داد او و یارانش را به «مرج عذرا»، نزدیک دمشق ببرند. به آن ها پیشنهاد شد سب و لعن علی(ع) کنند اما نپذیرفتند و در آنجا به شهادت رسیدند (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۱۲).

این جنایات، به ویژه شهادت حجر بن عدی به شدت از جانب امام حسین(ع) محکوم شد و امام بعداً در کربلا نیز به مسئله مظلومیت و شهادت حجر اشاره کرد. آن حضرت در نامه ای که به معاویه نوشت و خیانت ها و جنایت های او را برشمرد به شهادت حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی نیز اشاره کرد (ابن قتیبه، ۱۴۰۵، ج ۱: ۲۰۲؛ بلاذری، ۱۳۹۷، ج ۳: ۱۵۳).

در هنگام ورود به کوفه، زیاد بن ابیه خطاب به حجر بن عدی گفت: من و تو در موقعیتی پیش از این بودیم که می دانستی. هم تو علی(ع) را دوست داشتی و هم من، اما حالا وضع دگرگون شده است. من دشمن علی(ع) هستم و تو دوستدار او!، زبان خود را نگه دار و در منزل خود بمان! این مقام من می تواند جایگاه تو نیز باشد.



**امام حسین (ع) در
نامه‌ای که پس از
شهادت حجر بن
عدی به معاویه
نگاشت از جنایات
زیاد از جمله کشتن
مسلم بن زید و
عبدالله بن نجی یاد
کرد**



خواسته‌های تو را برآورده می‌کنم به شرط آنکه ملاحظه مرا بکنی. من عجل بودن تو را می‌دانم. حجر به ظاهر سکوت کرد و از نزد زیاد بیرون رفت (ابن سعد، ۱۴۰۷، ج ۶: ۲۱۸).

پس از جنایات فراوان زیاد، آوازه خشونت او به همه جا رسید. تظلم و دادخواهی و اعتراض نیز ممکن نبود. زبان معترضان قطع می‌شد و صدای آنان به جایی نمی‌رسید. معاویه نیز مدام و مستمر موقعیت زیادبن ابیه را ارتقا می‌داد.

در حدود سال ۵۳ هجری، پس از چندین سال حکومت در کوفه و بصره، و قبل از آن، بر هند و ترکستان و مناطقی از ایران، زیادبن ابیه از معاویه درخواست کرد که وی را مقام امیرالحاج بدهد. معاویه پذیرفت و نه تنها امارت حاجیان که حکومت حجاز را نیز به او سپرد (احمدبن ابی یعقوب، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۶۶).

اما همین که مردم مدینه خبر یافتند که زیادبن ابیه عازم دیار آن‌هاست، سه روز به تضرع و ناله در مسجد پیامبر (ص) جمع شدند و به مزار و روضه پیامبر (ص) پناه بردند. به هر حال زیاد به مدینه وارد شد. در همان ایام، بیماری طاعون در مدینه پدید آمده بود. دست زیاد زخم گرفت و دملی بر آن پیدا شد. گفتند علاج آن یا بُریدن دست است و یا سوزاندن (أَخْرَجَ الدَّوَاءَ الْكَلْبِيَّ)، زیاد هم از سوزاندن دست خود می‌ترسید و هم بریدن آن. پس به کوفه بازگشت. در کوفه، وقتی بر منبر نشسته بود و گرم تهدید و تصمیم بر قتل بود، ناگهان فریادی کشید. نوعی داغی در دست خود حس کرد. او را به خانه بردند. بر اثر همان زخم مُرد (طبری، ۱۴۱۲، ج ۴: ۲۱۵). (۵۳ هجری) وی را در بیرون شهر کوفه دفن کردند.

برخی گفته‌اند مرگ او با این بیماری، نتیجه نفرین امام حسن مجتبی (ع) بوده است (بلاذری، ۱۳۹۷، ج ۴: ۳۰۷). زیاد قبل از مرگ جانشین خود را بر کوفه، عبدالله بن خالد بن اُسَید، معرفی کرد

که وی نیز دو سال بر کوفه حکومت کرد تا معاویه در سال ۵۵ او را عزل و نعمان بن بشیر را جایگزین او ساخت (دینوری: ۲۷۳). نعمان بن بشیر تا آمدن مسلم بن عقیل به کوفه (سال ۶۰ هجری) در آنجا حاکم بود. عبدالله زیاد پسر زیادبن ابیه بود که بعداً به دستور یزید حاکم کوفه شد و ماجرای خونین کربلا را رقم زد.



منابع

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی
۲. ابن اثم کوفی، احمد، الفتوح، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۱ ق
۳. دینوری، احمد، اخبار الطوال، به کوشش محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۵.
۴. ابن اثیر، علی بن محمد، اسدالغابه فی معرفة الصحابه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق
۵. ابن سعد، طبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۱ ق
۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ق
۷. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف (جمل من انساب الاشراف)، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۷ ق.
۸. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت، دارالهجره، ۱۴۰۹ ق
۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)، بیروت، لبنان، ۱۴۱۲ ق
۱۰. ابن عبدالبر اندلسی، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، حیدرآباد دکن، دائرة المعارف النظامیه، ۱۳۱۹ ش.
۱۱. بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۲ ق
۱۲. ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، بیروت، لبنان، ۱۳۸۵ ق
۱۳. احمد بن اثم کوفی، الفتوح، محقق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۰ ق
۱۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، مکتبه آیه الله العظمی نجفی مرعشی، قم، بی تا
۱۵. احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی: محمد ابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۷۱.
۱۶. ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، مقاتل الطالبیین، بیروت، دارالمعرفه، ۲۰۱۷ م
۱۷. مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق
۱۸. ابن حبیب، المحبر، محقق ایلزه لیختن شنیز، بیروت، دارالافاق الحدیده، بی تا
۱۹. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، تحقیق علی شیری، بیروت، لبنان، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق
۲۰. ابن عساکر، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۴ ق



مهدی بخشی | دبیر آموزش و پرورش شهرستان قاین

نقش تاریخ شفاهی در آموزش تاریخ

mahdi.bakhshi8@gmail.com

اشاره

تاریخ شفاهی یکی از شیوه‌های پژوهش در تاریخ است که به شرح و شناسایی وقایع، رویدادها و حوادث تاریخی براساس دیدگاه‌ها، شنیده‌ها و عملکرد شاهدان، ناظران و فعالان می‌پردازد. (دانشنامه آزاد، ویکی‌پدیا) محتوای این تاریخ، حتی در صورت مکتوب شدن، صبغه‌ای گفتاری دارد زیرا در فرایند گفت‌وگو شکل می‌گیرد. فرایندی که طی آن دو عامل «مصاحبه‌کننده» و «راوی» ارتباطی رودررو دارند. مصاحبه‌کننده، به‌عنوان یک شنونده فعال، باید نقشی را ایفا کند تا مصاحبه‌شونده (راوی) بتواند در فضایی آرام و بی‌دغدغه به شرح و بسط دیدگاه‌ها و دیده‌ها و شنیده‌های خود بپردازد. به‌کارگیری شیوه‌های اصولی و استاندارد مصاحبه تاریخ شفاهی به آشکار شدن زوایای پنهان تاریخ و بازسازی دوباره آن منجر می‌شود.

کلیدواژه‌ها: تاریخ، تاریخ شفاهی، آموزش تاریخ





تاریخ شفاهی چیست؟

گفته شده که تاریخ شفاهی جدیدترین و در عین حال کهن‌ترین شیوه تاریخ‌نگاری است. کهن‌ترین است زیرا انسان‌ها تاریخ خود را از طریق نقل و روایت اشعار و افسانه‌ها به نسل‌های بعدی انتقال داده‌اند. این شیوه در ایران و اسلام نیز سابقه‌ای دارد. اما جدید است زیرا پس از جنگ جهانی دوم بود که با اختراع ضبط صوت تاریخ شفاهی به عنوان یک منبع تاریخی با ارزش پذیرفته شد. به عبارت دیگر، تاریخ شفاهی به شیوه امروز برای اولین بار در سال ۱۹۴۸ م در آمریکا، در دانشگاه کلمبیا، پایه‌گذاری شد، با تشکیل انجمن تاریخ شفاهی در سال ۱۹۶۶ م و سپس تأسیس بخش تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۶۷ م تاریخ شفاهی وسعت بیشتری یافت و به عنوان مبحثی جدی در محافل پژوهشی و تاریخی جهان شناخته شد و مورد قبول واقع گردید. در ایران نیز با وقوع انقلاب اسلامی و ایجاد ضرورت بررسی ریشه‌های انقلاب و پیامدهای آن شامل وقایع سیاسی چند دهه پیش از آن، اهمیت تاریخ شفاهی دو چندان گشت و به سرعت منجر به تأسیس مراکزی چون بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، گروه‌های تاریخ شفاهی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران و... گردید.

اساس شکل‌گیری تاریخ شفاهی گفت‌وگوی فعال آگاهانه و هدفمند میان مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده، به مثابه فردی مطلع از موضوع تاریخی، برای بازسازی و بازنمایی آن موضوع است. این کار از طریق مصاحبه صوتی یا تصویری صورت می‌گیرد و سپس نمایه‌سازی و مستندسازی شده و قابل استفاده می‌شود. تاریخ شفاهی می‌تواند راهی باشد برای اظهارنظر مردمی که خود در خلق اسناد گذشته‌شان مشارکت نداشته‌اند، و در واقع فرصتی است برای دموکراتیک کردن نگارش تاریخ. حجم وسیعی از اطلاعات تاریخی هرگز به نسل‌های بعدی منتقل نمی‌شود و همواره و در هر زمان انبوهی از اطلاعات با ارزش در سینه‌های افراد مطلع مدفون می‌گردد. از ویژگی‌های تاریخ شفاهی ارتباط با مردم عادی، گروه‌ها، حوادث، روش‌های زندگی و مهاجرت‌هایی است که به دلیل بی‌سوادی، مانعت دولت‌ها، سهل‌انگاری‌ها و با فشارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی درباره آن‌ها نوشته‌ای به‌جای نمانده است. از آنجا که امروز فرصت کمتری برای فکر کردن و نوشتن درباره آنچه فرد در طول زندگی حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای خود به‌دست آورده وجود دارد نقش تاریخ شفاهی بارزتر شده است. نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که تاریخ شفاهی جایگزینی برای اسناد کتبی نیست بلکه مکملی برای آن‌ها محسوب می‌شود؛ خصوصاً زمانی که اطلاعاتی در زمینه مورد نظر در دسترس نباشد تاریخ شفاهی می‌تواند از طریق ضبط خاطرات صوتی و تصویری و ساماندهی و به‌خصوص مستندسازی اطلاعات تا حدودی این خلأ را پر نماید. (حسن آبادی، ۱۳۸۵: ۲۱)

با این تفصیل، تاریخ شفاهی را می‌توان یکی از منابع تحقیقی به‌شمار آورد که مورخان به کمک آن می‌توانند از محدوده تاریخ سیاسی، حقوقی و دیپلماتی به تاریخ‌نگاری اجتماعی وارد شده، قشری از جامعه را که تاکنون در تجربه تاریخی نادیده گرفته می‌شدند، به سخن آورند. این منبع با ارائه اطلاعات زنده و پویا، تحقیق را از چارچوب خشک نظری خارج کرده و به روح زمان واقعه نزدیک می‌گرداند. تحقیق در تاریخ شفاهی به دو شیوه «میدانی» و «کتابخانه‌ای» صورت می‌گیرد. بدین منظور باید به سه اصل مهم توجه کرد:

می‌توان گفت سابقه شکل‌گیری تاریخ شفاهی در ایران به دو دهه قبل برمی‌گردد که همزمان با شروع جنگ، فعالیت‌هایی جهت ثبت صدای فرماندهان و رزمندگان به صورت پراکنده انجام گرفت که حاصل آن هزاران ساعت مصاحبه است که اکنون در آرشیوهای سپاه و ارتش نگهداری می‌گردد



**مهم‌ترین و
اساسی‌ترین ضعف
تاریخ شفاهی را
می‌توان نبود
استانداردهای
عمومی برای
تبدیل آن به سند
تاریخی به حساب
آورد**



است، اما چون واژه تاریخ شفاهی مفهومی تازه در تاریخ معاصر است در فرهنگ ما غریب و ناآشنا به نظر می‌رسد. خوشبختانه در سال‌های اخیر توجه به این مفهوم و استفاده از آن در تاریخ‌نگاری افزایش یافته و کتب زیادی هم در این زمینه به چاپ رسیده است.

می‌توان گفت سابقه شکل‌گیری تاریخ شفاهی در ایران به دودهمه قبل برمی‌گردد که هم‌زمان با شروع جنگ، فعالیت‌هایی جهت ثبت صدای فرماندهان و رزمندگان به‌صورت پراکنده انجام گرفت که حاصل آن هزاران ساعت مصاحبه است که اکنون در آرشیوهای سپاه و ارتش نگهداری می‌گردد. در این زمینه مؤسسه‌ای مانند «مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های تاریخ معاصر» و «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» فعالیت خود را از اواخر دهه ۶۰ و اداره آرشیو تاریخ شفاهی کتابخانه و سازمان ملی اسناد ایران دفتر ادبیات اسلامی از اوایل دهه ۷۰ شروع کردند و هر کدام در زمینه‌های خاص خود به تاریخ شفاهی پرداختند.

آسیب‌شناسی تاریخ‌نگاری تاریخ شفاهی در ایران

تاریخ شفاهی به مفهوم نوین با اختراع ضبط صوت و استفاده از آن توسط آلن نویز در دهه ۴۰ قرن بیستم گسترش فراوانی یافت به‌طوری که موجب شد در دهه ۷۰ همان قرن یک جنبش تاریخ شفاهی در جهان به‌وجود آید.

در ایران نیز با پیروزی انقلاب اسلامی توجه ویژه‌ای به تاریخ شفاهی مبذول گردید. اما مسائلی در این زمینه در ایران وجود دارد که باید برطرف شود که از جمله می‌توان به نبود اصول علمی مشترک در میان دست‌اندرکاران این شیوه از تاریخ‌نگاری، عدم توجه دقیق به ماهیت تاریخ شفاهی، به‌طوری که بعضاً آن را با خاطره و خاطره‌نگاری یکسان می‌انگارند؛ عدم توجه دانشگاه‌ها به آشنا ساختن دانشجویان تاریخ به این شیوه به‌صورت علمی و آکادمیک و نیز یک‌سویه نگری در این زمینه اشاره کرد. اگرچه رسیدن به این هدف سخت به نظر می‌رسد ولی با سعی و تلاش امکان‌پذیر است. (دمیرچی، ۱۳۸۸: ۳۸۱)

۱. تعیین جهت در تحقیق میدانی؛ محقق باید از ابتدای امر، بر پایه فرضیات خود، به جمع‌آوری شواهد بپردازد. بدین منظور در هنگام کسب اطلاعات از راوی نباید نقش بی‌طرفانه و منفعلانه داشته باشد، بلکه با طرح سؤالات درست و هدایت شده و التزام به مسیری روشن و آگاهانه، باید از گشت و گذار بی‌هدف در خاطرات پرهیز کند و از این طریق، راوی را در کشوقوس‌های خاطرات آزمایش کند تا به کمک فهم حالات روحی او، به صحت و سقم روایت پی ببرد.

۲. تعیین حدود و شرایط منبع؛ کسب شناختی دقیق از موقعیت تاریخی، فرهنگی و اجتماعی که حادثه یا شرح حادثه به آن مشروط است ضروری است. این شناخت امکان برخورد نقادانه با اطلاعات راوی را فراهم می‌سازد. به عبارت دیگر، به کمک این روش صحت و سقم اطلاعات قابل ارزیابی است. برای مثال، میزان نزدیکی یا دوری روایت به روح عصر یا زمانه‌ای که واقعه در آن حادث شده است یا شناخت تعلقات طبقاتی، سیاسی و فرهنگی راوی، که گرایش‌های وی را برای محقق آشکار می‌سازد، از این طریق ممکن می‌شود.

۳. قیاس و تطابق منابع؛ قیاس، بنیاد و اساس هر نقدی است، اما به‌صورت خودبه‌خود قابل فهم نیست، بلکه درک صحیح از تفاوت‌ها و تشابه‌ها در تطابق منابع سبب دقیق شدن تحلیل می‌گردد. به‌علاوه، روایتی معتبر تلقی می‌شود که شباهت‌ها و نزدیکی بیشتری با دیگر روایات و منابع داشته باشد.

مهم‌ترین و اساسی‌ترین ضعف تاریخ شفاهی را می‌توان نبود استانداردهای عمومی برای تبدیل آن به سند تاریخی به حساب آورد؛ به گونه‌ای که سلايق و نظريات شخصی محقق در این امر، روش تحقیق تاریخ شفاهی را دچار تنوع کرده است. (منصوری، ۱۳۸۴: ۱۵).

پیشینه تاریخ شفاهی در ایران

هرچند در کشور ما به علت غنای فرهنگی و پیشینه تاریخی آن، منابع شفاهی از اهمیت زیادی برخوردار بوده و نقل شفاهی یکی از روش‌های اصلی حفظ اخبار و انتقال مفاهیم اجتماعی بوده

موانع موجود در تاریخ شفاهی

حال باید پرسید: با توجه به مؤلفه‌های گوناگون در موضوع تاریخ شفاهی در جامعه و سطح مورد شمول آن در ایران، چه موانعی بر سر راه گسترش آن وجود دارد؟ در پاسخ می‌توان چند عامل را مطرح نمود:

۱. نوپا بودن تاریخ شفاهی؛
۲. عدم ارتباط مراکز آموزشی با تاریخ شفاهی؛
۳. نبودن متولی برای تاریخ شفاهی؛
۴. ناشناخته ماندن تاریخ شفاهی در جامعه.

اهمیت تاریخ شفاهی در مدارس

یکی از بهترین راه‌های تقویت ذائقه دانش‌آموزان نسبت به تاریخ، تاریخ شفاهی است. تاریخ شفاهی، تاریخی نزدیک و قابل لمس برای دانش‌آموزان است. تاریخ شفاهی علایق و انتظارات دانش‌آموزان را به تصویر می‌کشد. (احمدی اختیار، ۱۳۹۴)

عناصر و حوزه‌های تاریخ شفاهی

۱. مصاحبه‌گر
۲. مصاحبه‌شونده
- مصاحبه‌گر و مصاحبه‌شونده (که از طریق ابزاری همچون ضبط صوت و ... صورت می‌گیرد)
- مهم‌ترین عناصر تاریخ انقلاب و تاریخ دفاع مقدس در حوزه‌های تاریخ شفاهی ایران هستند.

مهم‌ترین مراکز تاریخ شفاهی ایران

۱. مراکز اسناد انقلاب اسلامی
۲. دفتر ادبیات انقلاب اسلامی
۳. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های تاریخ معاصر
۴. اداره آرشیو تاریخ شفاهی کتابخانه سازمان ملی اسناد ایران (نخبگان در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی)
۵. آرشیو تاریخ شفاهی مدیریت امور اسناد و مطبوعات سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
۶. انجمن تاریخ شفاهی ایران
۷. خانه سوره
۸. مراکز تاریخ شفاهی در سپاه، ارتش و بنیاد شهید

سایت‌های داخلی تاریخ شفاهی

۱. آستان قدس رضوی: www.aqlibrary.ir
۲. سازمان تبلیغات اسلامی - حوزه هنری: www.oral-history.ir
۳. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر: www.iichs.org
۴. مرکز اسناد انقلاب اسلامی: www.irdc.ir
۵. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره): www.imam-khomeini.isf
۶. موزه پزشکی

مهم‌ترین مراکز تاریخ شفاهی در دنیا

- دانشگاه کلمبیا (۱۹۴۸)
- دانشگاه کالیفرنیا (۱۹۵۴)
- دانشگاه اوکلاهاما (۱۹۵۹)
- دانشگاه کنکتیکت (۱۹۶۸)
- انستیتو بایلور (۱۹۷۰)

سایت‌های خارجی تاریخ شفاهی:

- Association (<http://www.ncf.carleton.ca/oral-history>)
- H-Oralhist is a network for scholars and professionals active in studies related to oral history (<http://www.h-net.msu>)

یکی از بهترین راه‌های تقویت ذائقه دانش‌آموزان نسبت به تاریخ، تاریخ شفاهی است. تاریخ شفاهی، تاریخی نزدیک و قابل لمس برای دانش‌آموزان است. تاریخ شفاهی علایق و انتظارات دانش‌آموزان را به تصویر می‌کشد



گفته شده که
تاریخ شفاهی
جدیدترین
و در عین حال
کهن ترین شیوه
تاریخ نگاری است



نموده است. انجام امور مربوط به حفظ و نگهداری منابع تولیدشده، فهرست نویسی و استخراج اطلاعات مرجع، از دیگر فعالیت های این اداره است.

از جمله برنامه های خاص این اداره، می توان به برگزاری نخستین همایش تاریخ شفاهی ایران در اسفند ۱۳۸۵ و چاپ کتاب «مجموعه مقالات نخستین همایش تاریخ شفاهی»، برگزاری جشنواره ملی خاطره ها در بهمن ۱۳۸۶، برگزاری نمایشگاه آثار دکتر غلامحسین بیگدلی در اردیبهشت ۱۳۸۷، برگزاری نمایشگاه زندگی و آثار دکتر ناصر گیتی در اردیبهشت ۱۳۸۸، چاپ و انتشار متن مصاحبه های مرحوم دکتر غلامحسین بیگدلی با عنوان «از کاخ های شاه تا زندان های سیبری» و رونمایی کتاب مذکور در بهمن ۱۳۸۸، برگزاری نمایشگاه زندگی نصرت الله خازنی در اردیبهشت ۱۳۸۹ و بالاخره برگزاری نمایشگاه اسناد خسارت های جنگ جهانی دوم، در شهریور ۱۳۸۹، اشاره کرد.

منابع

۱. احمدی اختیار، مهدی؛ تاریخ شفاهی، گروه تاریخ زرین شهر، تارنمای تخصصی، ۱۵ فروردین ۱۳۹۴
<http://zartarikh.blogfa.com>
۲. حسن آبادی، ابوالفضل؛ تاریخ شفاهی در ایران، ویراستار، زهرا کفاش، مشهد: سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۳. دانشنامه، آزاد، ویکی پدیا؛ تاریخ شفاهی، ۲۰ اسفند ۱۳۹۳
<http://fa.wikipedia.org>
۴. رجبی، محمدحسن؛ سبویه های تاریخ نگاری انقلاب اسلامی، تهران: خانه کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۵. رستگاری، سیدمحمد؛ نقش مصاحبه کننده در گردآوری اطلاعات تاریخ شفاهی، (چکیده مقالات نخستین همایش تاریخ شفاهی ایران)، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی، چاپ اول، اسفند ۱۳۸۵.
۶. سازمان اسناد کتابخانه ملی جمهوری اسلامی، ۲۰ اسفند ۱۳۹۳.
۷. فتوحی رود معینی، محمود؛ آیین نگارش مقاله پژوهشی، ویراست سوم، تهران: سخن، چاپ چهاردهم، ۱۳۹۳.
۸. منصوری، پروین؛ تاریخ شفاهی، کانون نشر حقایق اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴.

edu/~oralhist/

● International oral History Association
(<http://www.ioha.fgv.br>)

● Oral History Society (UK) (<http://www.oralhistory.org.uk>)

● Oral history association: <http://omega.dickinson.edu/>

edu/

● oral history society: www.ohs.uk

● <http://www.baylor.edu/OralHistory/>

● National Archives of Singapore Oral History Center

تاریخ شفاهی در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

اداره آرشیو شفاهی (در حال حاضر گروه اطلاع رسانی منابع دیداری - شنیداری) سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران در سال ۱۳۷۱، در مدیریت خدمات آرشیوی تأسیس شد. مهم ترین فعالیت های این اداره عبارت است از شناسایی شخصیت های مهم علمی، فرهنگی، سیاسی، هنری و ایجاد ارتباط با آن ها؛ مطالعه و تحقیق پیرامون موضوع مصاحبه و تهیه طرح مصاحبه با شخصیت های مذکور؛ انجام مصاحبه با شخصیت های منتخب در زمینه های مورد نظر؛ حفظ، نگهداری و آماده سازی مصاحبه از طریق پیاده سازی متن و تهیه نسخ جانبی و انجام مراحل مقابله، تصحیح، ویرایش و ...؛ ارائه خدمات به پژوهشگران با رعایت شرایط تعیین شده از سوی مصاحبه شونده و سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران؛ جذب اسناد و مدارک شخصی مصاحبه شونده که در صورت تمایل آن ها، به عنوان ضمیمه مصاحبه در آرشیو نگهداری می شود، که از این دست می توان به مجموعه های اهدایی جمشید لایق، دکتر ناصر گیتی و نصرت الله خازنی اشاره نمود.

گروه اطلاع رسانی منابع دیداری - شنیداری سازمان، به منظور حفاظت بهینه از آثار تولیدشده و تضمین ماندگاری بیشتر آن ها، اقدام به تبدیل منابع صوتی و تصویری به نسخه های دیجیتال



تاریخ شناسی

ولتر - جان لاک - دیوید هیوم - منتسکیو

دکتر عبدالرسول خیراندیش

انسان و تاریخ

اشاره

چندی پیش با استاد خیراندیش تماس گرفتیم. گفتیم که خیلی وقت است از شما مطلبی در مجله چاپ نکرده ایم. اظهار داشت «اخیراً یکی از دبیران تاریخ پرسشی از من پرسید. پاسخ آن را برایت می فرستم». استقبال کردم.

سردبیر

کلیدواژه‌ها: انسان، تاریخ، رویداد

تنها موجودی که
هم «سازنده» و هم
«شناسنده» تاریخ به
شمار می آید انسان است

۳۳



انسان در مقابل آینه که شرط شکل گیری «تصویر» انسان در آینه است.

در میان همه نگرش های تاریخی تنها مکتب ایده آلیسم آلمانی است که تا حدودی پاسخی صریح به این پرسش می دهد، زیرا بر این باور است که «تاریخ» انسان ساز است. این مکتب که از اواخر قرن هجدهم تا اوایل قرن نوزدهم دوران بالندگی خود را می گذراند نام آورانی چون هگل و شلینگ را داشت. این دو بر این باور بودند که هم انسان و هم تاریخ در تحولی پی در پی و برگشتناپذیر به سر می برند. در این فرایند که روبه تکامل دارد، در هر مرحله از تاریخ، انسان خاص همان مرحله را خواهیم داشت. بدین ترتیب انسان موجودی تاریخی است. در چنین نگرشی انسان جنبه متافیزیکی ندارد، زیرا، این نگرش، به حقیقت ثابتی برای انسان قائل نیست.

اما منتقدان این دیدگاه می گویند اگرچه فلسفه تاریخ مانند آنچه هگل می گوید باوری به «متافیزیک» ندارد اما در خود نوعی از «متافیزیک تاریخی» یا «فرا تاریخ» (meta history) را داراست که همان طرح کلی حاکم بر سیر حرکت تاریخ است؛ در نتیجه جبر تاریخی را می پذیرد.

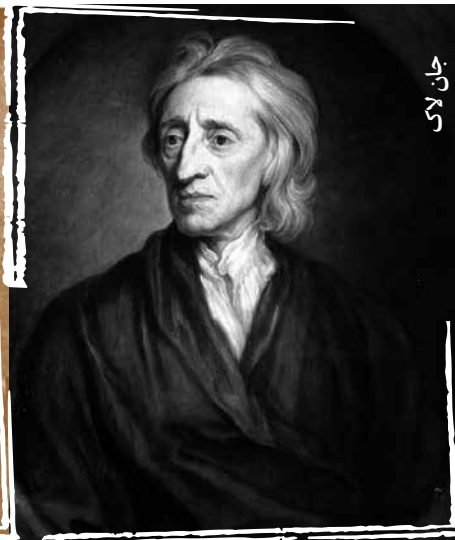
اگرچه در قرن هجدهم نقطه مقابل دیدگاه ایده آلیسم آلمانی را تاریخ نگاری ویگ (wig) یعنی سنت تاریخ نگاری محافظه کار انگلیسی نمایندگی می کرد، اما لازم است بدانیم که جریان گسترده تری در مقابل به آن وجود داشت که در ادامه بدان خواهیم پرداخت. تاریخ نگاری ویگ بر این باور است که تاریخ جریانی مستمر و رو به تکامل دارد، اما انسان با خصوصیات اساسی خود همواره همان است که از ابتدا بوده است. بدین ترتیب جریان تاریخ به معنای تحول در موجودیت انسان نیست بلکه «محیط فرهنگی و تمدنی پیرامون» انسان که عواملی چون تکنیک، ابزار، زبان، ادبیات، علوم و باورها را شامل می شود پذیرای تغییر و تکامل می شوند. بدون شک این تحول محیط جغرافیایی، فرهنگی و تمدنی بر شکل گیری موقعیت تاریخی انسان در هر عصری به نسبت دیگر عصرها تأثیر خواهد

دوست قدیم و ندیم جناب ...

پاسخ به این پرسش که «انسان تاریخ را می سازد یا تاریخ انسان را؟» در ذات خود مشکلی دارد که ناشی از پیچیدگی نسبت انسان و تاریخ با یکدیگر است؛ زیرا در تفکر جدید (modern) دو مفهوم انسان و تاریخ به یکدیگر بسیار نزدیک هم بسته و درهم تنیده هستند. در مقام توضیح این پیچیدگی ناشی از رابطه تنگاتنگ میان انسان و تاریخ، آن را می توان به ایستادن انسان در برابر آینه تشبیه کرد؛ زیرا انسان تا زمانی که در برابر آینه قرار نگیرد خود را نمی بیند و خود را نمی شناسد. در همان حال تا چیزی در برابر آینه واقع نشود تصویری شکل نمی گیرد؛ به عبارتی آینه ای در کار نخواهد بود. این همه همزمان صورت می گیرد و تقدم و تأخری میان آن ها وجود ندارد. از این روست که گفته اند تاریخ و انسان درواقع یکی هستند. تا انسان نباشد تاریخی مطرح نخواهد بود. زیرا تنها موجودی که هم «سازنده» و هم «شناسنده» تاریخ به شمار می آید انسان است. نیز لازم است توجه داشته باشیم که اگر تاریخ نباشد انسان هم معنایی نخواهد یافت، زیرا تاریخ سرگذشت انسان به شمار می آید. در همان حال معنای انسان به کاری است که انجام می دهد و جایی (دانشی = گزارشی) که انعکاس دهنده کلیت و تمامیت کار انسان به شمار می آید، تاریخ اوست. چنین شرایطی را معتقدان به بعضی از مکاتب فلسفی، مانند اگزیستانسیالیست ها، به معنای «موجودیت» یافتن و بعضی «هویت» یافتن انسان دانسته اند. بدون شک طرح چنین رابطه دیالکتیکی میان انسان و تاریخ بیم پیش آمدن این پرسش قدیمی را خواهد داشت که اول مرغ به وجود آمد یا تخم مرغ؟ پرسشی که منجر به دور می شود و می دانیم دور هم باطل است. درواقع میان انسان و تاریخ تقدم و تأخری در کار نیست و اگر هم چنین نسبتی را در نظر داشته باشیم از نوع تقدم ژتبی یا مرتبه ای است نه تقدم ترتیبی. تقدم ترتیبی مبتنی بر يك «مدت» از زمان میان امر متقدم با امر متأخر است، در حالی که در تقدم مرتبه ای پیدایش امر متأخر «منوط» به امر متقدم است. مانند «ایستادن»



وگت



جان لاک

لازم به توضیح است که اهمیت دادن به محیط پیرامون در مسائل انسانی از اواخر قرن هجدهم و توسط متفکران انگلیسی مانند جان لاک و دیوید هیوم آغاز شد. سپس این موضوع توسط متفکرانی مانند منتسکیو که به تأثیرگذاری محیط جغرافیایی باور داشتند، توسعه یافت.



که از آن به عنوان «نژاد و نسب» در متون کهن یاد می‌شد. با قول به برابری انسان‌ها که به دلیل پذیرش اصل برادری میان آن‌ها بود، راه برای پذیرش دموکراسی باز شد و در نتیجه از قرن هجدهم انقلابات دموکراتیک با شعارهای آزادی، برادری و برابری امکان‌پذیری و پیروزی یافتند. نباید از نظر دور داشت که حداقل بخشی از نظریه تأثیر محیط پیرامون ناظر به «محیط اجتماعی» بوده است.

در قرن هجدهم تحولات تاریخ‌نگاری به سمتی رفت که در تلفیق با مبحث محیط اجتماعی به عنوان بخشی از محیط پیرامون، موجب شکل‌گیری «تاریخ اجتماعی» شد؛ تا آنجا که پیشگامان تاریخ اجتماعی روند اصلی تاریخ «تاریخ جامعه» و به عبارتی بُعد اجتماعی تاریخ دانستند. تنها کسی که در برابر این جریان مقاومتی محدود از خود نشان داد **توماس کارلایل** بود. کارلایل معتقد به نقش «قهرمان» در تاریخ بود. براساس دیدگاه او، قهرمان به عنوان یک «فرد» می‌تواند جریان تاریخ را تغییر دهد و شرایط جدیدی را به وجود آورد. اینجانب، بدون آنکه به جنبه‌های نفی و اثبات درباره این دیدگاه وارد شوم، خاطرنشان می‌سازم که طرفداران رویکرد اجتماعی به تاریخ، در مقابل

داشت. اما به معنای پیدایی انسانی که تا آن زمان هرگز نبوده است نخواهد بود. بدین ترتیب مکتب ویک با اهمیت دادن بسیار به محیط پیرامون تا آنجا پیش می‌رود که سخن از «انطباق یافتن انسان با محیط» می‌گوید که بالطبع با بهره‌گیری از اندیشه و ابزار صورت می‌گیرد، و بدین ترتیب به تاریخ‌سازی انسان نظر دارد. لازم به توضیح است که اهمیت دادن به محیط پیرامون در مسائل انسانی از اواخر قرن هجدهم و توسط متفکران انگلیسی مانند **جان لاک** و **دیوید هیوم** آغاز شد. سپس این موضوع توسط متفکرانی مانند **منتسکیو** که به تأثیرگذاری محیط جغرافیایی باور داشتند، توسعه یافت. قول به تأثیر محیط پیرامون را نمی‌توان به طور مستقیم در راستای نظراتی دانست که در قرن هجدهم متمایل به فرو گذاشتن مبحث متافیزیک بودند؛ بلکه این نظریه همبسته با تحول اجتماعی بود که طی آن طبقه «نژاده فئودال» موقعیت خود را در برابر رشد روزافزون طبقه «غیرنژاده بورژوا» (بعدها طبقه سوم یا متوسط) از دست می‌داد. در نتیجه این تحول، باور به شرایطی «ذاتی» (درونی) که براساس آن هر انسانی موقعیت متناسب خود را می‌یافت کم‌رنگ می‌شد. این شرایط ذاتی همان بود

کارلایل، این پرسش را پیش کشیدند که آیا قهرمان، خود محصول جامعه خویش نیست؟ بدون آنکه پاسخی اعم از مثبت یا منفی بدین پرسش بدهم، یادآور می‌شوم در شرایطی که دموکراسی روبه رشد و پیشرفت بود، نظریه نقش قهرمان در تاریخ، مقبولیتی عمومی نیافت. اما برای درک تحولی که به موازات این مباحث پیش آمده بود لازم است توجه کنیم که نظریه قهرمان را نباید در فضای فکری قرن هجدهم به معنای «فردگرایی» تلقی کرد. فردگرایی که امروزه عموماً، در استنباطی خلاف واقع، به معنای «تک‌روی» تلقی می‌شود در قرن هجدهم در مقابل «جامعه‌گرایی» نبود، بلکه مفهومی از «خردگرایی» را در خود داشت؛ از آن‌رو که در برابر «سنت‌گرایی» قرار گرفته بود. آنچه در آن زمان، که آغاز مدرنیته بود، به عنوان «سنت» دانسته می‌شد، میراثی به شمار می‌آمد که نه براساس «عقل» بلکه براساس «نقل» پذیرفته شده بود. خردگرایان با نقدی عقلی، این سنت را مورد پرسش و حتی طعن و تعرض قرار می‌دادند. اگرچه در نخستین مراحل ایستادگی روشنفکران قرن هجدهم در برابر سنت، اقدامات فردی و پیشقدمی کسانی چون **ولتر** در پیش چشم می‌آید، اما هیچ‌گاه به معنای «واکنشی شخصی» در برابر سنت در کلیت و تمامیت آن دانسته نشد، بلکه این به منزله جریان و حرکتی اجتماعی قلمداد می‌شد که صرف مغایرت آن با سنت موجب تولد مفهوم «مدرنیته» (تجدد، نوگرایی) شده بود. کما اینکه این جریان



اجتماعی در اواخر قرن هجدهم زمینه‌ساز پیدایی «نظریه تکامل اجتماعی» شد. با این تفصیل، اکنون می‌توان به پرسش آغازین این بحث پرداخت و آن اینکه آیا انسان تاریخ را می‌سازد یا تاریخ انسان را؟ اگر منظور از انسان «یک فرد» و به عبارتی قهرمان باشد، این برداشت در تاریخ‌نگاری جدید مورد پذیرش قرار نگرفته است. اما اگر انسان را «نوع بشر» بدانیم و تاریخ را فرایند عمومی تکامل جامعه و تمدن بشری تلقی کنیم، در این صورت انسان تاریخ‌ساز است. به عبارتی دیگر تاریخ ساخته دست و اندیشه انسان به شمار خواهد آمد. آنچه تا اینجا آمد بدون یک تکمله در پایان به نتیجه نخواهد رسید و آن اینکه مباحث بالا همه در مجموع ذیل نگاه وجودشناسانه یا انتولوژیک (anthologic) به تاریخ قرار دارد. دیدگاهی که تاریخ را مجموعه «رویدادهایی» می‌داند که توسط مورخ به عرصه شناخت وارد می‌شوند. این دیدگاه تا اواخر قرن نوزدهم نیز کمابیش مطرح بود. اما از قرن بیستم جای خود را به نگاه معرفت‌شناسانه یا اپیستمولوژیک (epistemologic) داد، این دیدگاه که تاریخ را مجموعه «ادراکات» (concepts) پی‌درپی می‌داند، در «فلسفه علم تاریخ» بر آن است که تاریخ را به معنای «اخبار رویدادها» بدانند. در این صورت «واقعیه» (fact) فقط از آن هنگام که در ساحت شناخت مورخ قرار گیرد و به عبارتی به صورت «خبر» درآید «تاریخ» به شمار خواهد آمد. این بدان معنا خواهد بود که تاریخ سراسر پدیده‌ای انسانی است؛ زیرا هم «رویداد»، هم «خبر رویداد» و هم نتایج حاصل از «تفسیر رویداد» همه ادراکات انسانی هستند. به دیگر سخن، فاعل تاریخ، فاعل شناسایی تاریخ، موضوع شناخت تاریخی و غایت نتیجه شناخت تاریخی همه برآمده از «انسان» هستند. «انسان» هم تاریخ‌ساز است و هم مفسر تاریخی است که ساخته خود او به شمار می‌آید. از این‌روست که **کالینگ وود**، مورخ بریتانیایی در قرن بیستم، می‌گوید: «تاریخ از آن‌رو علم است که انسانی است».

اهمیت دادن به محیط
پیرامون در مسائل
انسانی از اواخر قرن
هجدهم و توسط
متفکران انگلیسی
مانند جان لاک و دیوید
هیوم آغاز شد

«انسان» هم
تاریخ‌ساز است و هم
مفسر تاریخی است
که ساخته خود او به
شمار می‌آید



تصویرگر: وحید خانمی



اعظم جوزانی | دبیر تاریخ منطقه ۱۴ تهران

ایدئولوژی‌های حاکم بر حکومت سربداران (۷۸۲-۷۳۶ هـ / ۱۳۸۰-۱۳۳۵ م)

مقدمه

نهضت سربداران یکی از جنبش‌های اعتراضی نسبت به حاکمیت بیگانگان در قرن هشتم هـ/ چهاردهم م بود که توانست با تکیه بر ایدئولوژی و رهبری خود بر سریر قدرت دست یابد. چگونگی رخداد این نهضت و انگیزه‌های آن پژوهش‌های زیادی را پدید آورده است. آنچه مطمح نظر این مقاله است بررسی و تحلیل تعامل و تقابل دو ایدئولوژی حاکم بر این نهضت است.

کلیدواژه‌ها: سربداران، شیخ حسن جوری، حکومت‌های شیعی

آغاز نهضت

نهضت سربداران با شیخ خلیفه آغاز شد. شیخی که در مسجد جامع شهر سبزوار ساکن شده بود و به ارشاد مردم می‌پرداخت. از محتوای سخنان شیخ خلیفه در منابع ذکری به میان نیامده است. اما روشن است که تعالیم او سازگاری با عقاید علمای اهل سنت نداشته، چرا که آنان فتوایی علیه او جمع‌آوری کرده و حکم قتل وی را از ابوسعید ایلخانی خواستار شده بودند. البته ابوسعید سیاستمدار خود را از این امر کنار کشید و گفت: «من متعرض خون درآویش نمی‌شوم، خود مطابق شریعت مطهر نبوی اقدام کنید.»

(حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۷۹/۱) هر چند مردم اجازه ندادند، شیخ طبق فتوا، به قتل رسد، اما مخفیانه به دار آویخته شد. (کایا، ۱۳۵۴: ۴۱۴)

پس از قتل شیخ خلیفه، مریدان وی گرد شیخ حسن جوری حلقه زدند. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۷۹/۱) عملکرد شیخ حسن جوری، نمایانگر آن است که وی به دنبال شکل دادن یک نهضت گسترده بوده، چرا که او، طبق نوشته‌های حافظ ابرو، در شهرهای مهم آن زمان چون مشهد و ابیورد و خوشان به تبلیغ می‌پرداخته، و آنان که با وی پیمان می‌بستند، اسامی آن‌ها

را می‌نوشته و از آنان می‌خواسته‌است که این پیمان را پوشیده دارند، تا زمان خروج را شیخ [خلیفه] معین کند. شیخ حسن جوری حتی در شهرهای کرمان، نیشابور و عراق نیز جهت تبلیغ سفر می‌کرد. (همانجا)

اکثر مریدان شیخ حسن از طبقات پایین اجتماع؛ شهرنشینان صاحب حرف و یا روستاییان بودند. سه سال تبلیغات او به طول انجامید و مریدان وی در این مدت به جمع‌آوری سلاح می‌پرداختند تا اینکه خودش توسط ارغون شاه جانی دستگیر گردید. (کایا، ۱۳۵۴: ۴۱۵)

از دیدگاه جان ماسون اسمیت^۱ نهضت سربداران، زودتر از آنچه شیخ حسن تعیین کرده بود، آغاز شد و علت آن قتل عامل مالیاتی مغولان به‌دست عبدالرزاق-فرزند یکی از خرده مالکان محلی و از سادات علوی- بود که به شیخ حسن نیز ارادت داشت. (اسمیت، ۱۳۶۱: ۵۹) آنان مدعی بودند که هدف از این قیام، رفع ظلم و ستمی است که مغولان بر آنان روا می‌داشته‌اند. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۷۱/۱) قیام از باشتین در سال (۷۳۷ هـ/ ۱۳۳۶ م) آغاز شد و سپس سبزووار و جاجرم و اسفراین به تصرف عبدالرزاق درآمد. با کشته شدن عبدالرزاق توسط برادرش، وجیه‌الدین مسعود، رهبری نهضت در دست وی قرار گرفت و او توانست شهرهای نیشابور و جام را از دست نیروهای ارغون شاه و سپس طغاتی‌مورخان رها سازد و قدرت را در این مناطق به‌دست گیرد. (کایا، ۱۳۵۴: ۴۱۶)

ایدئولوژی‌های حاکم بر نهضت سربداران

در ساختار قدرت سربداران، پس از پیروزی بر مغولان، همراهی دو اندیشه تشیع و تصوف به چشم می‌خورد. این دو اندیشه حاکمیت توأمان داشتند اما تنش‌هایی از همان ابتدا میان آن‌ها چهره نمود که از دو اصل ناشی می‌شد:

اول محبوبیتی بود که شیخ حسن جوری به‌عنوان یک مرشد داشت، به‌ویژه در میان اهالی سبزووار که اکنون پایتخت شده و جمعیت آن شیعه بودند و مسعود را یارای رقابت با این نفوذ نبود. دوم اختلاف نگرش میان آن‌ها در نوع حکومت بود. به‌طوری که شیخ حسن جوری در پی ایجاد دولتی شیعه و تئوکراتیک بود و مریدانش در اندیشه پیشبرد عقاید تندروانه شیعی بودند. اما مسعود نه تنها از اندیشه سیاسی او تبعیت نمی‌کرد، بلکه معتقد به حکومتی معتدل و میانه‌رو بود. این دو اندیشه، لزوماً دو پایگاه متفاوت اجتماعی داشت که یکی وابسته به اشرافیت خرده زمیندار محلی بود که مسعود و عبدالرزاق از آنان بودند و به سنن ایرانی «آنچه در شاهنامه آمده بود پای‌بند» و تمام تلاششان در برکندن حکام ظالم مغولی خلاصه می‌شد؛ و دیگری به

روستائیان و عوام شهرها که اشتیاق زیادی برای ایجاد عدالت اجتماعی نشان می‌دادند و مهدویت در آرمان سیاسی آنان نقش عمده داشت. (امورتنی، ۱۳۷۹: ۲۹۹/۶-۳۰۰)

همبستگی میان پیروان هر دو گرایش که عنصر ستم‌ستیزی وجه اشتراک آنان بود، دستیابی به اهداف نهضت را تضمین می‌کرد و مشخص است همین اشتراک باعث گردید که مسعود با شیخ حسن جوری همراه گردد. گرایش توده‌ای مردم، به‌ویژه سبزواریان، به شیخ حسن در آن زمان بی‌بدیل بود. نقلی از میرخواند وجود دارد که می‌تواند فهم این موضوع را آسان‌تر کند.

خواجه اسد، یکی از مریدان شیخ حسن جوری، در برخورد با ارغون شاه، که زمانی در بند او بود، چنین درخواستی دارد:

«تصدیع این بنده به جهت آن است که اگر شیخ در قید حیات باشد هر روز مرا صد چوب بزنی و یک نوبت رخصت فرماید تا او را ببینم. اگر زنده نباشد مرا بکشید» ارغون از این سخن او چنان شگفت‌زده شده که می‌گفته: «هر که را مثل اسد ده مرید باشد عالمی را خراب کند». (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۰۳/۵)

هم چنین می‌توان شرایط اجتماعی زمانه و قدرت شیخ حسن را در جوابیه‌ای که وی به امیر محمد بیگ، که او را از دخالت در حکومت منع کرده بود، دریافت. شیخ حسن اظهار داشته است که قصد فرمانروایی ندارد، از تظلم‌خواهی مردم سخن گفته و در هر شهری که می‌رفته، از او می‌خواسته‌اند که آن‌ها را در رفع ظلم رهبری کند و وی به سبب ازدحام مردم و اتفاق آنان بر این اشعار که «به دفع ظلم می‌باید خاست» آن شهر را ترک می‌کرده‌است. (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۰۵/۵ و عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۸۱/۱)

میرخواند می‌گوید وقتی با اصرار وجیه‌الدین مسعود، شیخ حسن جوری پذیرفت که پیشوایی نهضت را بر عهده گیرد، موجب آن شد که «مریدانش از گوشه‌ها بیرون بیایند» چنانکه «خلق عظیمی» پدیدار گردید و «هر روز آثار سیاست و بأس ایشان مزید تمکن می‌یافت و مساحت مملکت ساعت به ساعت بسط می‌گرفت». (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۰۳/۵) حافظ ابرو نیز به نفوذ گسترده شیخ اشاره دارد و این نکته را نیز از نظر دور نداشته که شیخ در نهان، راضی به این رهبری و پیشوایی بوده‌است. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۱/۱)

اما زمانی که حکومت مسعود، قدرت خود را تثبیت کرد، حضور شیخ به دلیل همان نفوذی که از آن، برای کسب قدرت بهره گرفته شد، هراسناک می‌نمود. لذا مسعود فرمان قتل پنهانی وی را در نبرد هرات صادر کرد. (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۸۱ و میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۱/۵)

برخورد میان دو نیروی سربداران تا زمان سلطنت خواجه علی مؤید (۷۸۸-۷۷۶ هـ/ ۱۳۸۶-۱۳۷۴ م) ادامه داشت



در ساختار قدرت سربداران، پس از پیروزی بر مغولان، همراهی دو اندیشه تشیع و تصوف به چشم می خورد

(نک به: شوشتری، ۱۳۵۴: ۳۶۶/۲) و حکومت وی به مفهوم تفوق اندیشه شیخیه [اندیشه شیخ حسن جوری] به رهبری درویش عزیز بر اندیشه اعتدالی بود. (مزاوی، ۱۳۸۸: ۱۴۵ و اسمیت، ۱۳۶۱: ۹۰)

حکومت سربداران؛ تشیع یا تسنن

باید توجه داشت که میان مورخان و محققان درباره شیعه بودن سربداران اختلاف است. برخی از منابع، از جمله سفرنامه/ابن بطوطه، تمام حکمرانان سربدار را بر مذهب «روافض» می داند. (ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۶۶/۱) اما قاضی نورالله شوشتری، نویسنده مجالس المؤمنین از دوازده تن امیر سربداری فقط خواجه علی مؤید را شیعه معرفی می کند. (شوشتری، ۱۳۵۴: ۳۶۶/۲) برخی از پژوهندگان معتقدند که عقیده عمومی مبنی بر اینکه حکمرانان سربدار شیعه تندرو بوده اند، ناشی از کاربرد بدون نقادی اطلاعات ابن بطوطه است. بر پایه این نظریه، دولت سربداران رسماً از سال (۷۴۸ هـ/ ۱۳۴۷ م) تا سال (۷۵۹ هـ/ ۱۳۵۸ م) سنی مذهب بود (اسمیت، ۱۳۶۱: ۸۵) و سکه های ایشان مؤید این نظر است. (همان، ۲۶۰-۲۶۲ و ۹۷ و ترابی طباطبایی، ۱۳۵۵: ۱۵/۷)

در اینجا نکاتی بسیار قابل تأمل وجود دارد. اول آنکه: امیران سربدار، اگر چه سنی بوده اند، بر خلاف طریقت شیخیه، در امور مذهبی بسیار منعطف و مصلحت گرا بودند؛ چنان که پژوهشگران معتقدند، اگر فردی چون وجیه الدین مسعود، سنی هم بوده، مصلحت های سیاسی او را به شیخ حسن جوری نزدیک می کرده و در صورت شیعی بودن هم، ترجیح می داده، میانه روی پیشه کند. این گرایش در تمام امیران سربدار وجود داشته است. چنانچه تمام مورخان بر شیعه بودن علی مؤید تأکید دارند اما این امیر شیعی، همواره مصلحت سیاسی را بر مذهب ترجیح می داده و یا از مذهب شیعه به عنوان ابزار بهره می گرفته است. مشهور است وقتی امیر تیمور از موضع مذهبی وی پرسش می کند، پاسخ او چنین است: «مردم بر دین پادشاهان خود باشند. مذهب او، مذهب امیر صاحب قران است.» (اسمیت، ۱۳۶۱: ۸۹)

در نقطه مقابل این موضوع، فصیح خوافی می گوید امیر مؤید همواره ادعای تشیع داشت و به هنگام صبح و شامگاه «اسب صاحب الزمان را می کشید و رعایت سادات و علویان بسیار می نمود.» (خوافی، ۱۳۴۱: ۹۶/۳) روابط او با عزیز جوری نیز در جهت همین موقعیت مذهبی او است. چرا که پس از آنکه عزیز به مقصود رسید و وجود او، برای منافع سیاسی و اقتصادی خواجه علی مؤید، نامطلوب گردید، وی را از میان برداشت. (کایا، ۱۳۵۴: ۴۲۴) نکته دوم آن است که منافع سیاسی امیران سربدار، موجب شد که برای حفظ حمایت توده ها، چه سنی و چه شیعه، در هر شهری بنا بر مقتضیات مذهبی آن، سکه ضرب کنند. چنان که امیر ولی، سکه هایی که در مازندران ضرب کرده است فرمول شیعی دارد و سکه های مناطق دیگر فرمول سنی. (اسمیت، ۱۳۶۱: ۹۷)

برخی مورخان چون اسمیت بر این اعتقادند که فقط در زمان خواجه علی مؤید، به طور فراگیر به نام دوازده امام، سکه ضرب شده و به این مذهب رسمیت بخشیده شده است. (اسمیت، ۱۳۶۱: ۲۵۸) او حتی برای جاری شدن احکام آن، نماینده ای نزد محمدبن مکی (شهید اول) فرستاده و از او دعوت به عمل آورده که [از لبنان] به خراسان بیاید. محمدبن مکی از آمدن، عذر خواست، ولی کتاب خود «لمعة دمشقیة» را برای خواجه فرستاد. (شوشتری، ۱۳۵۴: ۵۷۹/۱) نکته دیگر در خصوص این مسئله که نباید از نظر دور داشته شود، آن است، که سربداران ناگزیر از حفظ حیات سیاسی خود در میان همسایگان سنی بودند.

بنابراین می توان این گونه نتیجه گرفت که حکمرانان سربدار، چه معتقدان به مذهب اهل سنت و چه شیعه، با درویش شیخیه روابط نزدیکی داشتند و این رابطه، نه براساس تعصب مذهبی، بلکه برای حفظ اقتدار سیاسی و تثبیت حمایت مردمی خود بوده است. آنان هیچ گاه فعالیت های افراطی رهبران طریقت رانمی پسندیدند.

موضوع دیگری که در دوام دولت سربداری تأثیر شایانی داشت و حتی حکومت آنان را متفاوت از سایر حکومت ها می کرد، داشتن وجهه مردمی آنان بوده است. هیچ گاه نظام سلطنتی با ماهیت و ویژگی های خاص آن، در حکومت آنان رایج نشد.

نتیجه

نهضت سربداران اولین قیام شیعی بود که توانست پس از استیلای مغولان بر ایران حکومتی مستقل تشکیل دهد. بهره‌گیری از مقتضیات پدید آمده یعنی همسویی و قرابتی که میان تصوف و تشیع از زمان هجوم بیگانگان مغول به وجود آمده بود در به ثمر نشستن این نهضت نقش اساسی داشت و دولت‌هایی چون مرعشیان، مشعشعیان و کیانیان به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، تحت‌تأثیر آنان پدیدار گردیدند که از این حیث الگویی برای دیگر نهضت‌ها در قرون بعدی از جمله صفویه گردیدند.



دربارهٔ احوال شمس‌الدین علی مؤید آمده است که در کار غسالان شهر شریک می‌شد و در عین حال در آباد کردن قلمروی خود تلاشی بی‌وقفه داشت. موجب خدمتگزاران را نقداً می‌پرداخت که بیش از هجده هزار نفر بودند. در زمان اوروستاییان رفاه نسبی یافتند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱۶/۵؛ یحیی کرابی، ۷۶۰-۷۵۴ هـ/ ۱۳۵۸-۱۳۵۳) نیز، جهت همسویی با مردم، لباس پشمینه می‌پوشید و همواره سفرهٔ عام می‌گسترد. (کایا، ۱۳۵۴: ۴۲۱) سربداران، در زمینهٔ امور آبیاری و احیای کاریزها و قنوات مساعی فراوان داشتند. به‌ویژه در طوس و سبزوار که در آن زمان به یکی از بزرگ‌ترین بلاد ایران مبدل گشته بود. (پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۳۷۸) حافظ ابرو قلمرو ایشان در زمان علی مؤید را از بسطام تا فرهاد جرد بیان داشته و دربارهٔ رفاه مردمان آن گفته است: «اهالی سبزوار با توابع و لواحق در زمان دولت او مرفه به فراغ بال و حال روزگار می‌گذرانیدند.» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/ ۴۵۳)

چنان که مشهور است حکمرانان سربدار در جذب نیروی مادی و معنوی افراد تلاشگر را به کار می‌گرفتند. زیرا آنان در منطقه، قدرت قاهری به‌شمار نمی‌آمدند. به نظر می‌رسد تجربیات سیاسی-مذهبی آنان الگویی برای نهضت‌ها و حکومت‌های بعدی قرار گرفت. به‌ویژه تکیه بر محبوبیت عام تصوف شیعی، در آغاز راه نهضت، که بعدها صفی‌الدین اردبیلی و احفاد او نیز از این مؤلفه بهره گرفتند.

پی‌نوشت

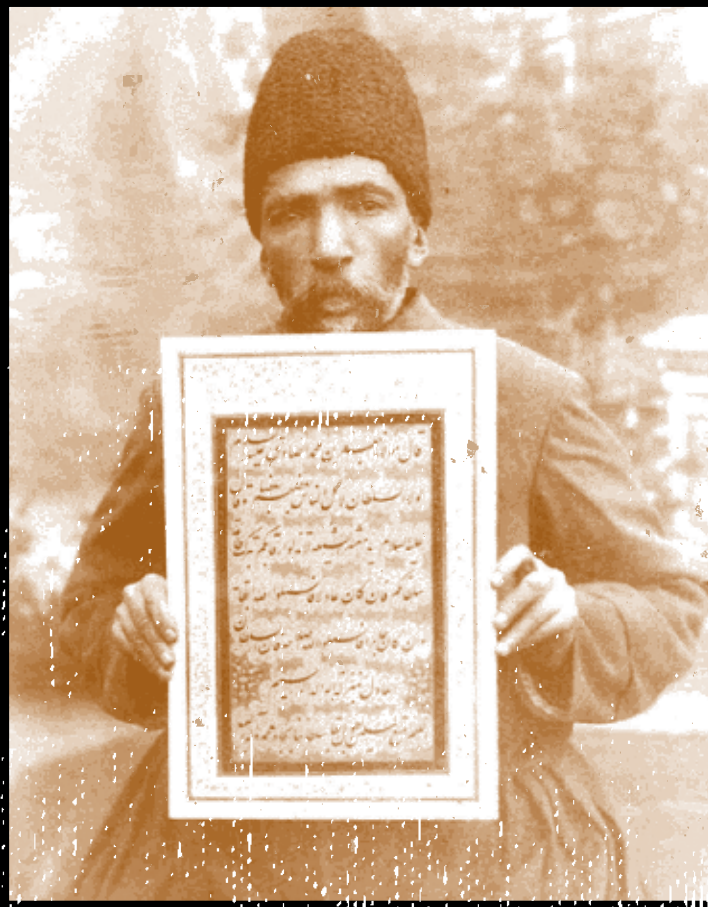
1. John Maso Smith

منابع

۱. ابن بطوطه محمد بن عبدالله طنجی؛ سفرنامه ابن بطوطه (رحله)، ترجمه محمدعلی موحّد، تهران: انتشارات علمی فرهنگی. ۱۳۶۱.
۲. اسمیت جان ماسون؛ خروج و عروج سربداران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۶۱.
۳. امورتی. ب. س؛ «مذهب در دورهٔ تیموریان» تاریخ ایران دوره تیموریان، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد ششم، ترجمه یعقوب آژند، نشر جامی. ۱۳۷۹.
۴. ترابی طباطبایی، سیدجمال؛ سکه‌های آق‌قویونلو و مبنای وحدت حکومت صفویه در ایران، نشریهٔ شماره ۷ موزهٔ آذربایجان. ۱۳۵۵.
۵. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی؛ زبدة‌التواریخ، مقدمه و تصحیح سیدکمال حاج سید جوادى، تهران: سازمان چاپ و انتشارات. ۱۳۸۰.
۶. خوافی، فصیح‌احمدین جلال‌الدین محمد؛ مجمل فصیحی، تصحیح محمود فرخ، تهران: انتشارات طوس. ۱۳۴۱.
۷. دولتشاه سمرقندی؛ تذکرة الشعراء، به اهتمام ادوارد براون، تهران: انتشارات اساطیر. ۱۳۸۲.
۸. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، مطلع السعدین و مجمع البحرین، به اهتمام عبدالحسین نوایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران. ۱۳۷۲.
۹. شوشتری قاضی نورالله؛ مجالس المؤمنین، تهران: انتشارات اسلامیه. ۱۳۵۴.
۱۰. کایا، پیگولوس و دیگران؛ تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام. ۱۳۵۴.
۱۱. مزاولی، میشل؛ پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستر. ۱۳۸۸.
۱۲. میرخواند محمد بن خاوند شاه بن محمود؛ روضه الصفا فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء، تصحیح جمشید کیان‌فر، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.

زمانی که حکومت مسعود، قدرت خود را تثبیت کرد، حضور شیخ به دلیل همان نفوذی که از آن، برای کسب قدرت بهره گرفته شد، هراسناک می‌نمود. لذا مسعود فرمان قتل پنهانی وی را در نبرد هرات صادر کرد





مقاله

محمدعلی علوی کیا | پژوهشگر، کرمانشاه

زندگی و آثار میرزا محمد رضا کلهر

اشاره

در نیمه دوم قرن سیزدهم، در عصر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، خط نستعلیق وارد دوره جدیدی از تغییر و تحولات خود شد. در این دوره با ورود صنعت چاپ به ایران نیاز بود تغییراتی در خط نستعلیق ایجاد شود. میرزا محمد رضا کلهر (۱۳۱۰-۱۲۴۵ ه.ق) با نبوغ خلاقانه و نوآوری بی نظیرش این نیاز را درک کرد و با اعمال تغییراتی در سبک میرعماد، پاسخگوی محدودیت‌های موجود در جامعه و نیاز زمان خود گردید. کلهر سبکی را به وجود آورد که تا امروز با نام مکتب کلهر (جدید) معیار و مدار خوشنویسی نستعلیق شده است. این مقاله به روش کتابخانه‌ای و با استفاده از منابع موجود، با تکیه بر زندگی و زمانه و سیاق معیشت میرزا محمد رضا کلهر، به نقش وی در ماندگاری و تکامل خط نستعلیق می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: خط نستعلیق، میرزا محمد رضا کلهر، چاپ سنگی، ناصرالدین شاه.

مقدمه

تاریخ عصر ناصری صحنه بروز و ظهور مردانی در عرصه‌های گوناگون فرهنگ، ادب، هنر و سیاست ایران بود. پاره‌ای از این مردان، بخت آن را داشته‌اند که به مدد اسناد و مدارک تاریخی، شرح احوال و آثار آنان و خدمات و تأثیراتشان ماندگار شود و کتب و مقالاتی نوشته شود. از جمله آن مردان میرزا محمدرضا کلهر هنرمند و خطاط بزرگ است. او عمری به جد و جهد کوشید تا میراث گذشتگان را به کمال برساند. شیوه‌ای منحصر به فرد از خویش ابداع کرد و سیاقی را پایه گذاشت که امروز خط ایرانی - اسلامی نستعلیق الگوها و قواعد خود را از سیاه‌مشق‌های او می‌گیرد. این مقاله را در معرفی این هنرمند بزرگ ایران به نگارش درآورده‌ایم.

ایل کلهر

میرزا رضا مردی از ایل کلهر، ایلات و عشایر غرب ایران بود که در پاسداری از مرزهای غربی ایران نقش بسزایی داشتند. ایل کلهر بزرگ‌ترین ایل گُردزبان کرمانشاه بود. مردان ایل، نخبه‌سوارانی بارشادت بودند و سر تنرس داشتند و در مصاف با دشمنان سرزمین مادری بی‌باکانه می‌جنگیدند. کلهران، باساخت و مهمان‌نواز بودند و با نشاط و سرخوشی روزگار می‌گذراندند.

در دوران محمدعلی میرزای دولت‌شاه حاکم کرمانشاه و کردستان در سال‌های ۱۲۲۰ تا ۱۲۵۱ حاج شهبازخان ریاست ایل کلهر را داشت. «شهبازخان» که در جنگ با کیهیار پاشا مصدر خدماتی شایان شده بود (سنجایی، ۱۳۸۰: ۵). مردی آبادگر نیز بود و به کمک برادرانش مسجد و مدرسه حاج شهبازخان را ساخت که اکنون در چهارراه اجاق واقع است.

ایل دارای بهترین املاک و مراتع بود و از حیث تقسیمات نظامی و بنیچه قدیمی یک فوج مرکب از ۸۰۰ نفر سرباز داشت. براساس سالنامه ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ قمری، ضمیمه کتاب تاریخ سلاطین ساسانی، تألیف مرحوم محمدحسین خان ذکاءالملک، فوج کلهر با نمره ۶۹، علی‌خان سرتیپ فرمانده و سایر صاحب‌منصبان جز ۲۹ نفر بودند.^۱

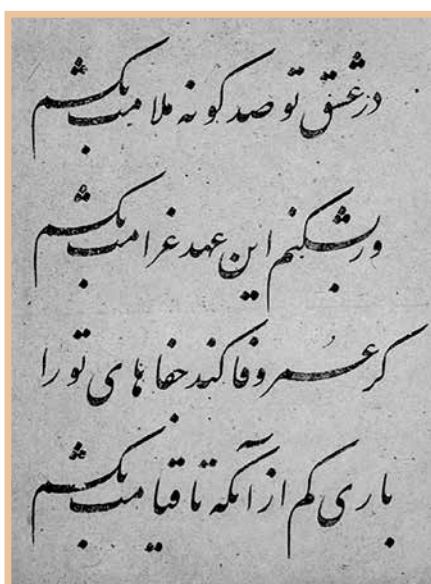
در احوال میرزا رضا کلهر

دربارهٔ بدایت احوال میرزا کلهر اطلاعاتی اندک و روایاتی خرد داریم. او به سال ۱۲۴۵ قمری دیده به جهان گشود. پدرش محمدرحیم بیگ سردسته سواران فوج کلهر از تیره شیرگه و ورزیار منشعب از طایفهٔ خمان کلهر بود. برادر بزرگ‌ترش نوروزعلی بیگ در امور ایل قائم‌مقام پدرش بود. (سلطانی، ۱۳۶۶: ۷)

محمدرضا روزگار کودکی و نوجوانی خویش را به قاعدهٔ زندگی در ایل میان همگنان و همسالان خویش گذراند و پرورش یافت. سوارکاری، تیراندازی و شکار آموخت. او می‌کوشید تا در زمان خود در رزم جنگاور و چابکسوار گردد، ضرب‌شصت نشان دهد و در کروف‌های ایلی شرکت نماید.

در آن ایام نوجوانان به جبر زندگی در فضای ایل و سبک و سیاق و زندگی و معیشت آنان، چندان فراغت احوال نداشتند تا در کسب خط و کتابت بکوشند و هنر را نزد استاد فرا گیرند. ویژه آنکه در فرهنگ ایلی «میرزا بودن» مقامی درخور نبود و افراد و آدمیان به این عنوان به تکریم و عزت خوانده نمی‌شدند.

آموزش خط و کتابت (سوادآموزی) در میان بدنه ایلات و عشایر مرسوم نبود. جز اندکی از خان‌زادگان، آن هم از اولاد ذکور، دیگران مجالی برای کسب سواد و کتابت نداشتند و در میان خان‌زادگان نیز جز تنی چند که دل و جان به دانش



میرزا مردی بلند
همت بود و زیستن
درویش وارو به آزادی
رامی پسندید. وظیفه
بگیری و خدمت در
دیوان خانه بار و حیات
او سازگار نبود



و هنر می سپردند، دیگران قلم و دوات را به یک سو نهاده و در پی فرصت برای شیطننت و بازیگوشی بر می آمدند و گاه میرزای آموزگار را به سخره می گرفتند.

درباره آموزش در میان خان زادگان ایل کلهر روایتی در دست نداریم اما شاید بتوان نمونه ای از آن را در گزارش علی اکبر خان سنجابی که خود خان زاده ای در ایل همجوار و همسایه کلهر بود و اندک زمانی بعد می زیست به قیاس نزدیک به واقعیت پذیرفت. علی اکبر خان سنجابی به یاد می آورد که پدرش برای آموزش آنان، میرزایی را به خدمت گرفته بود که از سواد و خط و ادب بهره کافی داشت. او هر بامداد بر بالین او و برادرش می آمد و از بستر بیرونشان می کشید و آن ها را به کنار حوض می برد و با دست های استخوانی و انگشت های بلندش دست و روی آنان را می شست و موهای ژولیده شان را شانه می زد. «سپس شکنجه شروع می شد الف ب پ ت ث، الف دوزبر آن و دو پیش آن ... چه عذاب دردناکی! میرزا برای جلوگیری از فرار، گوشه های قبايم را در زیر پنجه نیم ذرعی پایش فرو می برد و پنجه نفرت انگیزش با انگشتان درشت و بلند بسان گردن لاک پشت مرا به زمین میخکوب می کرد.» (سنجابی، همان: ۷۶)

باری، زندگی در ایل محمدرضای خان زاده کلهر را جوانی قوی هیکل، تنومند و با سلامت مزاج ساخت. در محیط وی سنت بزرگی از گردآوری و پهلوانی در میدان رزم و چابکسواری بر گرده اسب تیزرو و جنگ و گریز از مهلکه وجود داشت. محمدرضا شاید گاه به رسم عشایر این خطه به ضرورت، جنگ و غارتگری را نیز تجربه کرده بود. یادگاری که از این دوران برای وی تا پایان عمر باقی ماند، ناشنوایی یک گوش او بود که بر اثر وارد آمدن ضربتی سنگین بر او در یکی از آن کر و فرهای ایلی بر او بود. کلهر از حرفه پدری اسب و شمشیر جوهری و تربیت سگ شکاری را خوب آموخت و بر حسب عادت و وراثت سگان شکاری را بسیار دوست داشت. (مستوفی، ۱۳۷۱: ۲۴۵؛ آشتیانی، ۱۳۲۳: ۳۹)

پیدا نیست که کلهر جوان نزد کدام میرزا یا ملا کلام دانایی و واژگان معرفت را آموخت، یا نام و آوازه خطاطان بزرگ روزگار را از که شنید، و نمونه های عالی درخشان هنر خوشنویسی قدیم را در کجا دید، و ورق های ناب نستعلیق را در کدام کتابخانه با چشم و دل دید و سرمشق گرفت. تاریخ در این باره خاموش است، اما پیدا است که حافظه شفاهی ایل پر بود از داستان های حماسی و نغمه های شاعرانه مردانی از ایل که نامشان در کتب رجال و دواوین از آن ها یاد شده بود. سرانجام میرزا تصمیم خود را آشکار ساخت و دل از دیار و خانمان برکند. کوهستان های زیبا و دشت های خرم سرزمین مادری اش را پشت سر گذاشت و زیستن در ایل چون پدران و

برادران را، با همه ستایش و احترامی که برای ایشان قائل بود ترک کرد و راهی دارالخلافه ناصری گردید.

در دارالخلافه طهران

در این ایام ناصرالدین شاه در میانه سلطنت خویش به استواری ایستاده بود. بحران های سال های نخست سلطنت را گذرانده بود و با تبختر و شکوه تمام پادشاهی می کرد و عنوان «قبله عالم» داشت. سفرهایش به فرنگستان از او پادشاهی هنردوست و اصلاح طلب ساخته بود و در اندیشه نوآوری و تجدید سازمان و تشکیلات اداری و نوسازی نهادهای فرهنگی تحت اختیار و با مدیریت خود بود. گویا اینکه مردی اهل ذوق و هنر نیز بود. طرح ها و گراورهای نقاشی اش بد نبود؛ خط را خوش می نوشت و به عکاسی عشق می ورزید. کتابخانه سلطنتی اش مرکز نگهداری گنجینه هایی نفیس از آثار نقاشان و خطاطان و هنرمندان، و چون موزه ای کوچک بود. شاه در خرید و جمع آوری نسخه های نایاب برای آن خساست به خرج نمی داد. به چاپ و نشر کتاب و روزنامه علاقه مند بود؛ به ویژه اگر در ستایش از اقدامات خودش می بود و گزارش های سفر و شکارهایش در چاپ های متعدد.^۲

زمانی که میرزای کلهر در تهران اقامت گزید دیگر جوانی خام نبود. براساس قرائن و شواهد در آن سال ها در حدود ۳۰ تا ۳۵ سال داشته است. قلم را با صلابت در دست می گرفت و در خود استعداد و هنری ذخیره شده می دید که منتظر ظهور و غلیان بود. در تهران، کلهر ابتدا یک چند نزد میرزا محمد خوانساری شاگرد آقا محمد مهدی تهرانی، که کتیبه ازاره مسجد امام تهران به خط او نوشته شده بود و از استادان بنام نستعلیق بود، رفت. اما این ایام به درازا نکشید و کلهر توان و استعداد خویش را فوق استاد خود دید و در پی کسب مقامات بالاتر و ابداعات نیکوتر برآمد و چون استادی شایسته ندید به مشق کردن از روی خطوط اصلی استادان قدیم، مخصوصاً **میرعماد قزوینی** پرداخت و برای این کار به قزوین و اصفهان سفر کرد. به نوشته عباس اقبال «قسمتی از ایام جوانی اش به مشق کردن از روی کتیبه سردر یکی از حمام های قزوین و کتیبه قبر میرفندرسکی در اصفهان، که هر دو از بهترین نمونه های خط میرعماد است، گذشت. مخصوصاً از روی کتیبه میرفندرسکی که متضمن غزل معروف حافظ است، به مطلع:

روضه خلد برین خلوت درویشان است

مایه محتشمی خدمت درویشان است (آشتیانی، همان)

میرزا مدت ها مشق کرد و یا به اصطلاح حکاکان چربه آن را برداشته بود به همراه داشت و آن را بهترین سرمشق خود می شمرد^(۳)

چیزی نگذشت که آوازه نام میرزای کلهر زبانزد خاص و عام شد و هنرستان او معیار زیبایی و حسن خط گردید، چنان که در کتاب «المآثر و الآثار» در این باره آمده است «در خط نستعلیق بعد از میرعماد بهتر از وی کسی را نشان ندادند.» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴)

شهرت میرزا چندان فراگیر شد که ناصرالدین شاه او را به حضور خود طلبید تا پیش او مشق خط کند. چنان که گاه گاهی از روی تفنن از روی سرمشق‌های او می‌نوشت. سپس پیشنهاد داد تا در اداره انطباعات قبول عضویت کند. اما میرزا مردی بلند همت بود و زیستن درویش‌وار و به آزادی را می‌پسندید. وظیفه بگیری و خدمت در دیوان‌خانه با روحیات او سازگار نبود. به احترام نمایاند که هر وقت مایل باشد برای اداره انطباعات کتابت کند و اجرت آن بگیرد. (آشتیانی، همان)

محمدحسن خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) یک چند هر از گاهی میرزا را می‌دید و خدمتی در هنر کتابت از او می‌خواست. او دربارهٔ خلیقات و سلوک میرزا می‌نویسد «مردی درویش منش، خوشخوی، سبکروح، بذله‌گو است. محضری مطبوع دارد و طلعتی محبوب با همه اشتهاش در آفاق و تقدمش بر قاطبه خطاطان، علی‌الاطلاق، هنوز از دیوان عالی‌رتبه‌ای نخواسته و جرایه‌ای نگرفته است. برگ و ساز معاش از اجرت کتابت می‌کند و به هنر بازو و سر پنجه خویش روزگار می‌گذراند.» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴: ۲۷۵)

نام «میرزا» در این ایام سند اعتباری بود که افراد هنر و صنعت خود را بدان ممتاز می‌کردند. در اعلانی که اداره انطباعات در معرفی صنعت حکاک چاپ نمود به مناسبتی از میرزا نصرالله حکاک یاد می‌کند که «وحید و فرید زمان است و مخصوصاً آنکه خط را که بیشتر مدار حکاک بر آن است به تعلیم عمادالعصر والزمان استاد الکلم میرزا محمدرضا به کمال رسانیده»، (قاسمی، ۱۳۷۹: ۲۸)

ورود صنعت چاپ و ابداعات کلهر

دوران خوشنویسی میرزای کلهر با ورود صنعت چاپ به ایران مصادف بود. ظرافت کاری خط نستعلیق و نازکی (ضعف) برخی از قسمت‌های حروف و کلمات به‌ویژه آخر دوایر، برخی اتصالات و ارسال‌ها و غیره در سبک میرعماد با ساختار و عمل چاپ سنگی هماهنگ نبود؛ چرا که به هنگام چاپ این نواحی چاپ نمی‌شد و در اصطلاح صنعت چاپ خورده می‌شد یا می‌ریخت. همچنین از دیگر مشکلاتی که صنعت چاپ بر سر راه خوشنویسی قرار داد مرکب چاپ بود. این مرکب مخلوطی از مواد صنعتی نسبتاً غلیظ بود که برای نگارش با قلم نی مناسب نبود. این محدودیت‌های

چاپ‌نویسی میرزای کلهر را بر آن داشت که تغییراتی در ساختار و شاکله خط نستعلیق به وجود آورد.

میرزا محمدرضا کلهر با تکیه بر نبوغ سرشار خود و براساس اصول و خواست و نیاز زمان بر پایه سبک میرعماد سبک جدید را پی ریخت و قلم نستعلیق را با صنعت چاپ آشتی داد. وی طی فرایندی در ساختار حروف و کلمات نستعلیق، با پرهیز از نازک‌نویسی و تیزنویسی، نوعی چاق‌نویسی را مرسوم ساخت که در آن دوایر کوچک‌تر و تنگ‌تر نوشته شده و کشیده‌ها و فاصله‌ها، پیوند حروف و کلمات کوتاه‌تر و ضخیم‌تر شد (انصاری، ش ۱۱: ۴۱)

در اردوی همایونی

بدین‌گونه میرزا زندگی را آزاد و بی‌خواهش می‌گذراند. اما زمانی که از او خواسته شد تا در رکاب قلمبه عالم شود و با او در سفر خراسان همراه گردد، به شوق زیارت مزار شریف حضرت علی‌بن موسی‌الرضا(ع) و درک آستان پرفیض او، به میل تمام پذیرفت. شاید یک دلیل اقبال او به این سفر و مشاهدهٔ آثار بی‌نظیر خط و کتابت کتیبه‌نگاران آستان قدس رضوی بود که تا آن زمان توفیق بدان نیافته بود.

بدین‌گونه میرزای کلهر در سفر دوم ناصرالدین‌شاه به خراسان (پنج شعبان ۱۲۹۰) شرکت نمود و چون قرار بود که در اردوی ناصرالدین‌شاه، در طی راه روزنامه‌ای به خط نستعلیق به چاپ سنگی به طبع برسد، میرزا بی‌هیچ عذر و بهانه کتابت آن را پذیرفت.

برای چاپ روزنامه، اعتمادالسلطنه تمام لوازم و دستگاه چاپ را به اردوی همایون آورد و نوشتن نسخه اصلی این روزنامه، که بر آن نام «اردوی همایون» گذاشتند، به میرزا رضا کلهر محول شد. بدین ترتیب در هر منزل شماره‌ای از آن را که می‌باید به طبع برسد می‌نوشت و گماشتگان اداره انطباعات آن را به چاپ می‌رساندند. اردوی همایون، روزنامه هفتگی در قطع یک ورق و ۸ صفحه بود و مجموعاً ۱۲ شماره آن انتشار یافت.

شمارهٔ اول اردوی همایون یازدهم شعبان ۱۲۹۰ و آخرین شماره، شمارهٔ ۱۲ در روز یکشنبه دوازدهم ذی‌الحجه همان سال منتشر شد. محل انتشار شماره‌های نشریه اطراق‌گاه‌ها و منازل بین راه بود که به ترتیب عبارت بودند از دماوند، چشمه‌علی، (دامغان)، بسطام، بجنورد، قوچان، چم، مشهد، سبزوار، مزینان، شاهرود و تهران. مدیر نشریه محمد حسن خان صنیع‌الدوله و سردبیر آن میرزا محمدحسین فروغی بود. (قاسمی، همان: ۱۴۶)

همان‌طور که اشاره کردیم، روزنامه «اردوی همایون» را میرزای



**میرزا محمدرضا
کلهر با تکیه بر
نبوغ سرشار خود
و براساس اصول
و خواست و نیاز
زمان بر پایه سبک
میر عماد سبک
جدید را پی ریخت
و قلم نستعلیق
را با صنعت چاپ
آشتی داد**



کلهر از سر شوق و رغبت می نوشت و امروزه یکی از بهترین نمونه های خط چاپ سنگی است.

کتابت شرف

از مشاغلی که میرزای کلهر یک چند به تناوب بدان اشتغال می ورزید کتابت «روزنامه دولتی شرف» بود. محمدعلی فروغی در خاطرات خود درباره شرف نوشته است که سال ۱۳۰۰ هجری قمری بنا به میل ناصرالدین شاه اعتماد السلطنه یک روزنامه مصور به نام شرف تأسیس کرد. روزنامه به خط مرحوم میرزا محمدرضا کلهر که در نستعلیق نظیر میرعماد بود نوشته می شد و ساختن تصاویر به میرزا ابوتراب محول گردید. (فروغی، ۱۳۶۲: ۱۷۰)

سیاق معیشت و زندگی روزمره میرزا محمدرضا کلهر

از غرایب کتاب روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه یکی این است که در آن اندک اطلاعی درباره بزرگترین خطاط عصر که در سفر شاه به مشهد به نگارش «روزنامه اردوی همایون» می پرداخت نمی بینیم، در حالی که به جزئیات زیادی از جنگولک بازی های ملیجک در این سفر پرداخته است! اما خوشبختانه یکی از شاگردان کلهر، یعنی عبدالله مستوفی در کتاب ارزشمند «شرح زندگانی من» جزئیات جالبی از نحوه زیست و گذران زندگی روزمره میرزای کلهر در اختیار ما قرار داده است که عبارتهایی از آن را با تصرف، نقل می کنیم.

خانه و کلاس مشق میرزا

خانه میرزا رضای کلهر در خیابان جلیل آباد در گوشه شمال غرب جلو خانه عضدالملک بود. کوچه از شرق به غرب امتداد داشت که به محله سنگلاچ می رفت. در این کوچه جز یک در بسته، که به اندرونی عضدالملک بود و ظاهری آراسته داشت، بقیه خانه ها محقر و خراب بود. در انتهای کوچه و در ضلع شرقی، خانه میرزای کلهر بود که آن را به ماهی دو تومان اجاره کرده بود.

این خانه برخلاف خانه های اعیانی شهر در شمال آن بنایی نداشت. مدخل خانه حدود یک متر و نیم بود که واردین را به صحن حیاط می رساند. در این راهرو دری به اتاقی که کلاس مشق تابستانی استاد بود باز می شد و شاگردان بی آن که وارد حیاط شوند به این اتاق در می آمدند. کلاس درس میرزای کلهر یک اتاق کاهگلی بود که دیوار سمت کوچه آن نمناک و چند بار تعمیر شده بود. با این وجود آثار خوردگی و رطوبت در دیوار تا نزدیک طاقچه هویدا بود. در یک گوشه اتاق حصیری افتاده بود، در گوشه دیگر گلیمی بود. در محل آبرومند کلاس نمدی آهکی افتاده بود که بر روی آن فرش کرباسی بود که از روز خرید رنگ صابون ندیده بود. در زمستان مجلس مشق ما از این اتاق به اتاق دیگری منتقل می شد که سقفی کوتاه داشت. خشک و سفیدکاری شده بود اما دیوار و سقف اتاق از دود چراغ، رنگ سربی پیدا کرده بود. (مستوفی، همان: ۲۳۸)

لباس میرزای کلهر ساده بود. مطابق عرف میرزاهای آن زمان، و اندکی ساده تر. یک چشم میرزا اندکی پیچ داشت و گوش او سنگین بود. قدی متوسط داشت با ریش نوک دار قرمز. سر را تمام می تراشید. در منزل لباس راحتی بر تن داشت، بدین گونه که تابستان ها پیراهن و زیرپوش می پوشید و گاهی در حین مشق پیراهن را از تن در می آورد و در زمستان ها هم نیم تنه برک و پوستین بر آن اضافه می کرد.^(۱)

سیاق مشق نویسی میرزای کلهر

میرزای کلهر در موقع مشق دوشکجه را دولا می کرد و در زیر ران چپ می گذاشت. روی کاغذ صابون خشک می زد و می گفت این عمل موجب نرمی کاغذ و آسانی گردش قلم بر روی آن می شود و در میان سیاهی خط و روی کاغذ گل های مدور زیبایی ایجاد می کند و به حسن خط می افزاید. چنان که گفته شد میرزای کلهر عاشق مشق بود. در شبانه روز جز پنج شش ساعتی که صرف خواب و یکی دو ساعت صرف خوراک و نماز مختصر می کرد، تمام اوقات در مشق مستغرق بود. در زمستان به واسطه

برای چاپ روزنامه،
اعتمادالسلطنه تنهام
لوازم دستگاه چاپ را
به اردوی همایون آورد
و نوشتن نسخه اصلی
این روزنامه، که بر آن
نام «اردوی همایون»
گذاشتند، به میرزا
رضا کلهر محول شد

هر چند جنبش
آزادی خواهی در روزگار
کلهر هنوز پیانگرفته
بود اما ارادت و تکریم
او نسبت به چهره‌هایی
از رجال دین چون شیخ
هادی نجم‌آبادی که به
خرافه‌زدایی و مهار استبداد
و اصلاح اندیشه دینی
می‌کوشید، سمیت و سوی
فکری او را نشان می‌دهد



میرزا محمدرضا کلهر ابداعات و تغییراتی در اصول
خطنویسی میرعماد ایجاد نکرد اما سلیقه و شیوه
خود را در آن اعمال کرد. مدها را کوتاه کرد، دوایر
را کوچک و ظریف نمود و تغییراتی در سایر ترکیبات
حروف و خط وارد کرد.

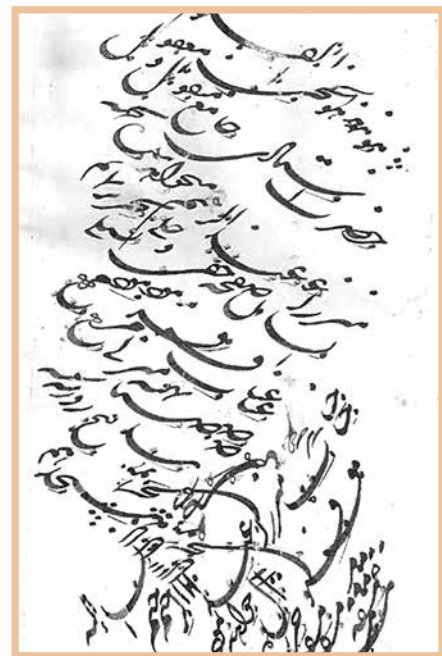
سلیقه و نگاه کلهر در خط به سادگی پذیرفته
نشد. خطاطان زمان شیوه میرعماد را کامل و در
کمال می‌دیدند، از این رو با سیاق کلهر مخالفت
می‌کردند. اما میرزا رضا تسلیم موج غالب نشد و
چندان بر شیوه خود ایستاد و زیبایی نقش خط و
کلک خویش را نمایان ساخت که به تدریج میل عام
یافت و سبک و سیاق او پس از چند قرن سرمشق
خط نستعلیق شد و معیار خوشنویسی گردید.

شیوه او در نستعلیق به تدریج از شیوه‌های میرعماد
جلو افتاد و گراورهای نستعلیق از روی خط او
الگوبرداری شد، که خطاطان آن را از روی کتب
چاپ خط او اقتباس کردند. عمادالکتاب یکی از
حلقه‌های انتشار شیوه کلهر بود بی‌آنکه شاگردی
میرزا کرده باشد. میرزا زین‌العابدین شریف قزوینی،
ملک الخطاطین، یکی از شاگردهای میرزا بود که
هم مشق می‌داد هم کتابت می‌نوشت. از دیگر
شاگردان او سید محمود معروف به صدرالکتاب
بود. ولی هیچ کدام به پایه میرعماد در توسعه و
انتقال شیوه‌های کلهر مؤثر نبود. عمادالکتاب که
روش کلهر در خطاطی را از کتب چاپی اخذ کرده
بود به علت قرار گرفتن در دوره پایانی قاجار و
ابتدای پهلوی حلقه ارتباط خوشنویسی دوره قاجار
با دوره معاصر گردید. (تیموری، ۱۳۸۹: ۱۶)

از ویژگی‌های خط کلهر استحکام و قدرت قلم
اوست. او به وقت نوشتن نفس را در سینه حبس
می‌کرد و وقتی مشغول خط بود گویی دارد کار بدنی
سنگین انجام دهد. در تراش قلم تصرف کرده بود.
قلم را از دست راست می‌تراشید و بعد از جانب چپ
گوشه‌ای در میدان قلم ایجاد می‌کرد. پشت مقطع
قلم را برنمی‌داشت. می‌گفت قوت قلم در پوست
آن است. فاق را خیلی کم کوتاه و باز می‌کرد. در
چاپ‌نویسی، مویی هم لای فاق قلم می‌گذاشت.
انگشت میرزا به سبب کثرت اشتیاق به نوشتن و
مشق خط پینه می‌بست. همیشه دو انگشت نر و
سبابه او پینه داشت. به وقت نوشتن با قلم ریز، پینه
انگشت‌هایش را با چاقوی تیزی می‌گرفت. قلم

بلندی شب‌ها و در تابستان به جهت خنکی هوا
در تمام سال پیش از طلوع فجر بیدار بود و تا وقت
خواب غیر از مشق خط کاری نمی‌کرد. وسط روز
در تابستان یک ساعتی می‌خوابید و در زمستان ده
بسیست دقیقه میان پوستین چرتی می‌زد.

عبدالله مستوفی که خودش خط را پیش میرزای
کلهر تعلیم دیده بوده جزئیات جالبی را از شیوه
مشق او بیان می‌دارد: «طرز مشق کردنش
منحصر به فرد بود، مثلاً یک هفته مشق دایره
می‌کرد. از گوشه بالایی کاغذ دوایر متصل به هم
روی کاغذ رسم می‌نمود. سطر اول که تمام می‌شد
سطر دوم را چنان به سطر اول نزدیک شروع
می‌کرد که فاصله بین دو سطر دیده نمی‌شد.
همین که صفحه را تمام می‌کرد، جز حاشیه چند
میلی‌متری، تمام صفحه سیاه بود و ندرتاً نقاط
میکروسکوپی سفید در آن باقی می‌ماند. بعد از
یک هفته مشق دایره عکس می‌کرد. سطرها را
بر خلاف مشق دایره از چپ شروع و به راست خط
می‌کرد و صفحه سیاهی می‌ساخت. بعد از آن مثلاً
یک هفته مشق مد می‌کرد؛ خطوطی به بلندی دو،
سه سانتی‌متر موازی و پشت سر هم رسم می‌کرد.
این مشق را به مناسبت صدای قلم بر روی کاغذ
خرت‌خرت موسوم کرده بود (مستوفی، همان: ۲۴۱)



از مشاغلی که
میرزایی کلهر یک
چند به تناوب بدان
اشتغال می‌ورزید
کتابت «روزنامه
دولتی شرف» بود



را که روی کاغذ می‌گذاشت یک قلم یک کلمه را تمام می‌کرد. کمتر کسی در نوشتن این قدر قدرت داشت. خط تحریر را به شکسته نستعلیق به همان زیبایی می‌نوشت. میرزا در آموزش مشق خط رسم نداشت که سرمشق بدهد. حد چند مصرع از اشعار را مرتب کرده بود که در آن‌ها کلمات مناسب با گروه مبتدی متوسط و منتهی وجود داشت. (مستوفی، همان: ۲۴۳)

میرزا به هنر حکاکی علاقه‌مند بود و کسانی را در این زمینه تعلیم خط می‌داد. در خرید اقلام و ادوات مورد نیاز خود وسواس و دقت داشت و صنعتگران ایرانی را، که در ساخت ادوات مورد نیاز خطاطان استادی و دقت داشتند، به سهم خویش تشویق و معرفی می‌کرد. در روزنامه اطلاع، به مناسبتی از چاقوهای استاد احمد اصفهانی

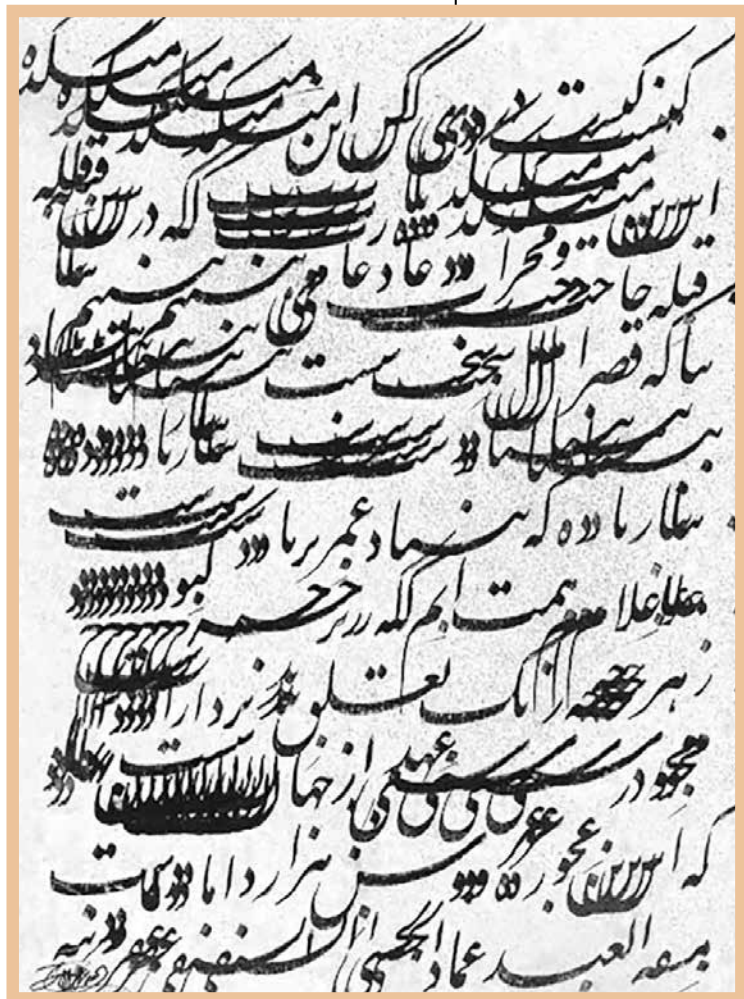
توصیف و تمجید شده بود. میرزا فرصت را در معرفی یک صاحب صنعت ایرانی مغتنم دانسته و در نامه‌ای به اداره جریده می‌نویسد «صاحب صنعتان دیگری نیز هستند که در فن خود کامل و ماهر و زبردست می‌باشند». او از استاد محمدصادق چاقوساز اصفهانی مقیم و ساکن تهران یاد می‌کند که با اسبابی مختصر صنعت و فناوری خود را به درجه کمال رسانید و می‌نویسد: «بنده که به مناسبت خطاطی محتاج قلم تراش می‌باشم بعد از امتحان انواع و اقسام چاقوهای ممتاز فرنگی، امروز قلم تراشی که به کار می‌برم فقط کار استاد محمدصادق است.» سپس آدرس محل کار وی را برای خوانندگان علاقه‌مند خطاطی ذکر می‌کند (قاسمی، ۱۳۸۰، ج: ۲، ۱۶۸۶)

درآمد میرزای کلهر

درآمد میرزا مختصر بود، که می‌توانست بهتر باشد اما گویی با دل خویش زندگی می‌کرد و آزادوار بودن برایش مهم‌تر بود. دست و پایش را به کار دیوانی بند نمی‌کرد. درآمد کلهر از مجلس درس و مشق به این قرار بود که از هر شاگرد ماهانه یک تومان می‌گرفت، چون شاگرد سنجیده و به‌وسواس می‌گرفت، بیش از پنج شش تومان نمی‌شد. معلم سرخانه شدن را نمی‌پسندید و بدان اکره داشت و جز چند خانه که به ملاحظات می‌پذیرفت جای دیگر نمی‌رفت. از دو سه خانه‌ای که برای مشق می‌رفت هشت-نُه تومان عایدی داشت. از چاپ‌نویسی هم ماهی سه چهار تومان عایدی داشت. سر هم همه درآمد میرزا بیش از پانزده تا هجده تومان نمی‌شد. با این درآمد زندگی می‌کرد. (مستوفی، همان: ۲۳۹)

کلهر و سیاست

میرزای کلهر سیاست‌پیشه نبود. او مردی وارسته و از تعلقات دنیایی آزاد بود. وطن خویش را آباد و آزاد می‌خواست و جهل و فقر را دشمن بود و توزیر و تلبیس کسان او را آزاده می‌ساخت. او در مجلس درس و مشق خود بی‌پرده و بی‌محاسن می‌گفت. پیشه چاپ‌نویسی برایش دهان‌بند نبود تا از بیم و از دست دادن، خود را سانسور نماید.



میرزا محمدرضا کلهر
ابداعات و تغییراتی
در اصول خط‌نویسی
میرعماد ایجاد نکرد
اما سلیقه و شیوه خود
را در آن اعمال کرد. مدها
را کوتاه کرد، دوایر را
کوچک و ظریف نمود
و تغییراتی در سایر
ترکیبات حروف و
خط وارد کرد

مرگ کلهر

میرزا محمدرضا کلهر در بازگشت از شهر مقدس مشهد به مرض وبا که در تهران آن روز بیداد می کرد در سن ۶۵ سالگی در بیست و پنجم محرم الحرام ۱۳۱۰ قمری چشم از جهان فرو بست. مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی بر جنازه او نماز گزارد. پیکر او را در محل آتش نشانی امروز در میدان حسن آباد که در آن ایام قبرستان بود به خاک سپردند و بر دیوار آتش نشانی سنگ یادبودی به نام او نصب کردند که تا امروز باقی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. منطقه جغرافیایی سرزمین کلهر عبارت بود از شمال تا شمال باختری به سرپل ذهاب، از جنوب به ایلام از غرب و جنوب غربی به بخش‌های قصر شیرین و گیلان غرب و از شرق و جنوب شرقی به ماهیدشت.
۲. رجوع شود به مقاله ناصرالدین شاه و خوشنویسی نوشته مهدی صحراگرد، گلستان هنر، تابستان ۱۳۸۶
۳. چربه: کاغذ تنک با پوست آهو که نقاشان بر نقش و یا تصویر دیگر گذاشته نقش آن را برمی دارند. گاهی خوشنویسان نیز چنان می کردند.
۴. پرک نوعی پارچه نرم و چسبان و ضخیم بود که از پشم شتر یا کرک بز با دست می یافتند.

منابع

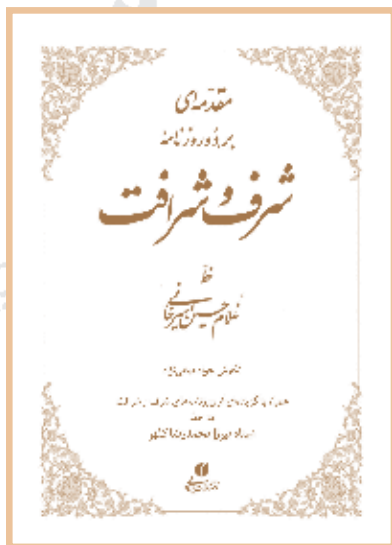
۱. آشتیانی، اقبال؛ **میرزا محمدرضا کلهر**، مجله یادگار، شماره ۷، ۱۳۲۳.
۲. اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان؛ **المآثر و الآثار** (چهل سال تاریخ ایران) به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.
۳. انصاری، صالح؛ **مطالعه تطبیقی در سبک رایج نستعلیق**، چیدمان، سال چهارم، شماره ۱۱.
۴. تیموری، کاوه؛ **عمادالکتاب**؛ (دباجه خوشنویسی معاصر ایران)، رشد آموزش هنر، ۱۳۸۹، شماره ۲۴
۵. سنجابی، علی اکبر؛ **ایل سنجابی و مجاهدت ملی ایران**، تحریر و تحشیه کریم سنجابی، تهران: شیرازه، ۱۳۸۸.
۶. سلطانی، محمدعلی؛ **به یاد میرزا رضا کلهر**، کیهان فرهنگی، سال چهارم، شماره ۷، ۱۳۶۶.
۷. صحراگرد، مهدی؛ **ناصرالدین شاه و خوشنویسی**، گلستان هنر، تابستان ۱۳۸۶.
۸. فروغی، محمدعلی؛ **یاد کمال الملک**، آینده سال نو شماره ۳ و ۴ اردیبهشت ۱۳۶۲.
۹. قاسمی، فرید؛ **سرگذشت مطبوعات ایران**، ج، تهران: ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۰. قاسمی، فرید؛ **مشاهیر مطبوعات ایران**، ج ۱، تهران: ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۱. مستوفی، عبدالله؛ **شرح زندگانی من**، تهران: زوار، ۱۳۷۱.

ناز او را می خریدند تا روزنامه دولتی و دست‌نوشته شاهی را به خط خود مزین نماید. اگر چه درویشانه می زیست، بی نیازی را مشق می کرد. درویش بازی را دوست نداشت و به اندک مال و کمینه حقوق بسنده می کرد و گرسنگی مردم او را آزاده می ساخت و زبان به خشم می گشود. چنان که مستوفی در شرح احوال او می نویسد «از رفتار حکومت بدون هیچ پرده پوشی نقادی می نمود. میرزا یوسف آشتیانی مستوفی الممالک، صدراعظم ناصرالدین شاه، را به واسطه درویش بازی سرزنش می کرد و بر آن بود که تمام عادات زشت ناصرالدین شاه که در آن ایام به ظهور می رسید از رویه‌ای است که میرزا یوسف و پدرش میرزا حسن مستوفی الممالک به او آموخته اند. از امین السلطان انتقاد می کرد زیرا «این مرد همه اهل کشور را گدا می کند» (مستوفی، همان: ۲۴۲)

هر چند جنبش آزادی خواهی در روزگار کلهر هنوز پا نگرفته بود اما ارادت و تکریم او نسبت به چهره‌هایی از رجال دین چون شیخ هادی نجم آبادی که به خرافه زدایی و مهار استبداد و اصلاح اندیشه دینی می کوشید، سمت و سوی فکری او را نشان می دهد.

معاشران کلهر

دایره دوستان و رفقای هم صحبت میرزای کلهر محدود بود و با چند کس بیشتر حشر و نشر داشت. از مهم ترین رفقای او یکی سیدی یزدی بود به نام سید لطفعلی. این لطفعلی در جوانی مردی بزن بهادر بود؛ یک لوتی زنجیرکش و بی باک. در یزد کارش زورگیری و باجستانی بود. از تجار و بازرگانان باج می گرفت و سوراخ سنبه هر کار را خوب بلد بود. به همین علت توسط حکومت به دارالخلافه تهران تبعید شده بود. این ایام روزگار پیری اش بود. با میرزا شوخی های لفظی زیادی داشت و برای میرزا از روزگار جوانی و زندگی اش داستان ها می گفت. ساعات میرزا با این سید یزدی همه به شوخی و بذله گویی می گذشت. البته سید لطفعلی به جز این در شناخت چاقو و سنگ و کاغذ تحریر زبردست و استاد بود و میرزا این اقلام را که بسیار نیاز داشت، از او می گرفت.



ویل دورانت در ایران

مسعود جوادیان

اشاره

«دو زندگی‌نامه»، نام کتابی خواندنی و آموزنده از مورخ نامدار **ویل دورانت** و همسرش **اریل دورانت** است، کتابی که در واقع شرح و چگونگی تدوین تاریخ عظیم ویل دورانت براساس خاطرات این زوج است. کتاب، روش نگارش تازه‌ای دارد. در هر موضوعی نخست اریل دورانت موضوعی را شرح می‌دهد و به جایی می‌رساند و ادامه ماجرا را به قلم شوهر می‌سپارد. این کتاب حاوی مطالب و اطلاعات ریز و درشت فراوانی است که شرح و توصیف آن خارج از این مقال است. در ضمن مطالعه کتاب، به آنجا رسیدیم که ویل دورانت سفر خود به ایران را طی نامه‌ای به همسرش شرح می‌دهد و حیغم آمد آن را در معرض مطالعه همکاران قرار ندهم. ضمناً سال ۱۹۴۸ برابر سال ۱۳۲۷ شمسی است، یعنی یک سال قبل از کودتای ۲۸ مرداد و در اوج مبارزات ملی شدن صنعت نفت.

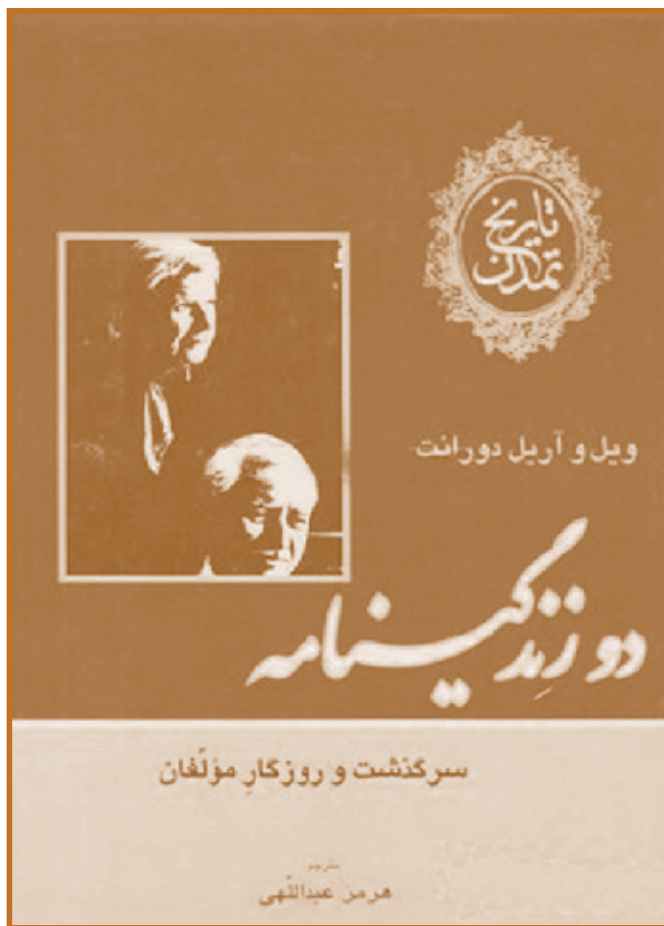
کلیدواژه‌ها: ویل دورانت، اریل دورانت، دو زندگی‌نامه

حیرت و شگفتی شده‌ام. باید ساعت ۹/۴۵ صبح هتل را ترک کنم (حالا ۹/۳۸ است) تا با دکتر گرنی به موزه مردم‌شناسی بروم؛ پس از آن در جلسه مجلس ایران شرکت کنم و بعد در ضیافت ناهاری که وزیر آموزش و پرورش ترتیب داده حضور به هم رسانم. دیروز از مدرسه هنرها و صنایع مستظرفه ایران بازدید کردم، بعد به مسجد سپهسالار رفتم و در کلاس فلسفه آنجا حاضر شدم؛ آنگاه روانه کاخ گلستان شدم و از کتابخانه نسخه‌های خطی مذهب آن که شهرت عالمگیر دارد دیدن کردم؛ بعد از ظهر از مجموعه جواهرات سلطنتی بازدید کردم.

در ساعت شش در مهمانی حضور یافتم و درباره «ایران در تاریخ تمدن». ۲۰ دقیقه سخنرانی کردم. دکتر صدیق مرا به مهمانان معرفی کرد و گفت که تا چه اندازه از خواندن کتاب «تاریخ فلسفه» لذت برده است و از این قبیل حرف‌ها. سخنرانی خوب پیش رفت و پسر نخست‌وزیر سابق آن را به فارسی ترجمه کرد. دکتر صدیق چنان خوشش آمد که بلافاصله دستور ترجمه «تاریخ تمدن» را به فارسی داد. همچنین به اصفهان و شیراز تلگراف زد تا از من در سفر چهار روزه‌ام به آن دو شهر در مقام مهمان افتخاری پذیرایی کنند...

هیئت نمایندگی محققان ایرانی برای استقبال به فرودگاه آمدند و مرا در عرض چند دقیقه از تشریفات گمرک گذرنامه، و سایر کارهای پرمشقت خلاص کردند. دکتر عیسی صدیق، سرپرست هیئت نمایندگی، مردی محترم است. یک نگاه به موهای سپید او کافی بود تا همه کارکنان فرودگاه با عجله گذرنامه‌ام را به خودم برگردانند و اجازه دهند چمدان‌هایم بدون بازرایی رد شود. او قبلاً رئیس دانشگاه و پس از آن وزیر آموزش و پرورش بود. یکی از مقامات وزارت کشور، دکتر ف. ت. گرنی وابسته سفارت آمریکا، مدیران دو موزه، و دو عضو وزارت آموزش و پرورش همراهش بودند...

در اینجا هر کس هر کاری از دستش برآید انجام می‌دهد تا همه چیز را برایم دلپذیر کنند. یکی با ماشین دولتی مرا برای گردش در شهر می‌برد، سفارت آمریکا روز سه‌شنبه برای ناهار و چهارشنبه برای شام دعوت می‌کند. کاش تو هم در این اعزاز و اکرام‌ها و البته محنت و سختی‌ها شریک بودی... (۱۹۴۸/۴/۲۲) مرا ببخش که گذاشتم دو روز بگذرد بی آنکه به تو نامه‌ای بنویسم. این دو روزه همه‌اش از این موزه به آن موزه دویده‌ام و از دیدن مجموعه غنی هنرهای تزئینی زیبا و باور نکردنی آن‌ها غرق



تازه از ضیافت ناهاری که دکتر علی اکبر سیاسی، وزیر آموزش و پرورش، ترتیب داده بود، برگشته‌ام... عملاً تمام اعضای هیئت دولت و دکتر حکیمی، نخست‌وزیر، چند تن از استادان، و برخی از اعضای سفارت در این ضیافت حضور داشتند. دکتر سیاسی سخنرانی مشعشعی به زبان انگلیسی ایراد کرد و من نیز با سخنانی بالیداهه پاسخ دادم. دکتر صدیق از بداهه‌گویی من نیز خوشش آمد.

اکنون روز از چرخش خود باز ایستاده و من سرم را بر بالین می‌گذارم تا بخواهم با این آرزو که کاش می‌توانستم تو را با سحری معجزه‌آسا از فراز دریاها و بیابان‌ها به اینجا بکشانم و تو را در دیدنی‌های سهمیم کنم. اصفهان، (۱۹۴۸/۴/۲۴)

ای کاش تو هم با من بودی تا از زیبایی خیره‌کننده بناهایی که چهارصدسال پیش در زمانی ساخته شد که اصفهان پایتخت ایران بود شگفت‌زده و حیران می‌شدی. چیزی از آن ثروت و مکنّت قدیمی به‌صورت دلکش‌ترین خیابانی که در شرق میانه دیده‌ام به‌جا مانده و آن چهارباغ است - خیابانی وسیع که حدود پنج کیلومتر طول دارد با دو جاده [خیابان] آسفالت و دو جاده [گذرگاه] شوسه - یکی برای دوچرخه‌ها (که اینجا فراوان به چشم می‌خورد) یکی هم برای تفرج‌کنندگان. فرسنگ‌ها بازار و مغازه‌های کوچک که در آن‌ها بزرگ و کوچک در صنایع دستی قدیمی کار می‌کنند و دستاوردهایشان را عرضه می‌دارند...

در میان فقر عمومی چهار مسجد عظیم و با شکوه سر برافراشته است، سردرهای کاشیکاری رنگارنگشان، مناره‌هایشان، گذرگاه‌های طاقدارشان، و گنبد‌هایشان در پرتو خورشید می‌درخشند. شاهکار اینجا مسجد شاه است. سردر شکوهمندی را مجسم کن (مثل کارتی که به پیوست این نامه است)، که به حیاط باز و بزرگی با یک حوض در وسط منتهی می‌شود؛ در هر طرف حیاط چهار سردر شکوهمند قرار دارد، دو برابر بلندتر و پهن‌تر از (کارت) پیوست، همه پوشیده از کاشی - که اغلب آن‌ها قطعات کوچک کاشی موزائیک هستند [کاشی معرق] که در آن کار گذاشته شده‌اند - با رنگ‌های شکوهمند و طرح‌های زیبایی از گل‌ها، یا اسلیم‌ها، یا خط کوفی - با الفبای عربی سفید در زمینه آبی؛ نمای گسترده‌ای که زیباترین

کاشی‌کاری در تاریخ بشری است. هر یک از سردرهای شکوهمند به صحنی منتهی می‌شود که داخل آن نیز با کاشی‌هایی در ده دوازده رنگ و طرح‌های پیچیده پوشیده شده است. بالای یکی از محراب‌ها گنبدی برافراشته چنان شکوهمند که آن را زیباترین گنبد در ایران می‌شمرند - به نظر دکتر پوپ این زیباترین گنبد در جهان است. سطح آن نیز پوشیده از کاشی‌های معرق است که با استادانه‌ترین طرح‌ها تزیین شده است. این گنبد مسجد شاه بر شهر مشرف است و از فرسنگ‌ها دور از شهر پیداست. من به ایران آمدم تا ببینم آیا این مسجد - بنا به ادعای دکتر پوپ - زیباتر از کلیسای شارتر است. ...

روز بیست‌ودوم در مجلس حاضر شدم و بسیاری از سران آن را ملاقات کردم. دیشب در تهران سفارت مرا به ضیافت شامی دعوت کرد که در آن بار دیگر فرصت کردم رهبران مجلس را ببینم. در اینجا



**در اصفهان چهار مسجد
عظیم و باشکوه
سر برافراشته است،
سردرهای کاشیکاری
رنگارنگشان،
مناره‌هاشان، گذرگاه‌های
طاقدارشان، و
کنیده‌هاشان در پرتو
خورشید می‌درخشند**



بسیاری از رهبران سیاسی درجهٔ دکترا دارند. البته میان سنان‌تورهای ما هم به همین نسبت مردان تحصیلکرده و قابل پیدا می‌شود....

در اینجا (اصفهان) وزیر آموزش و پرورش برای دیدن آثار تاریخی و دیدنی‌ها و هر کار دیگری که داشته باشم ماشین و رانندهٔ مجانی در اختیارم گذاشته و بنابراین به خوبی از من پذیرایی کرده‌اند و تمامی آنچه دکتر پوپ وعده داده بود تمام و کمال انجام گرفته است. تهران، (۱۹۴۸/۴/۲۸)

کارم در اینجا به خوبی به پایان آمده است و به قدر کافی احساس و مطلب گرد آورده‌ام و در عرض سه روز اینجا را به قصد قاهره ترک خواهیم گفت....

بگذار ماجراهای بعد از دیدار از اصفهان را برای بازگو کنم. گفته بودم که قرار است به جای اینکه با سواری دربست (که کرایه‌اش ۳۵۰۰ ریال یا ۵۲ دلار و ۵۰ سنت بود) به شیراز (در فاصله ۴۵۰ کیلومتری) بروم با اتوبوس می‌روم (که کرایه‌اش ۱۸۵ ریال یا ۲ دلار و ۷۰ سنت می‌شد). هیچ هواپیمایی در دسترس نبود. بالاخره با اتوبوس سفر کردم اما تقریباً نیمه جان شدم. وقتی اتوبوس به اصفهان رسید پر از مسافر شیراز بود، به جز چهار صندلی در قسمت عقب که درست روی تاپرهای ماشین قرار داشت جا نبود. ناچار یکی از آن صندلی‌های عقب را انتخاب کردم. هر چند می‌دانستم جاده ناهموار است و پر از دست‌اندازهای هولناک.

وقتی، سرانجام پس از سفر سرگیجه‌آور در بیابان‌ها و کوهستان‌ها، در ساعت ۴ بعدازظهر ستون‌های شکوهمند تخت جمشید در منظر نگاهمان قرار گرفت، حالم خوب شد. در آنجا، چنان‌که می‌دانی، داریوش و خشایارشا ۵۰ سال قبل از میلاد کاخ سلطنتی ساخته‌اند. دکترشم سرپرست هیئت باستان‌شناسی تخت جمشید، گفت که به او دستور داده‌اند که از من به‌عنوان میهمان دولت پذیرایی کند و از دکتر حافظی هم دعوت کرد که همراه من بماند. اتوبوس به راهش ادامه داد، ما غبار راه از دست و صورتمان شستیم و با عجله به طرف موزه تخت جمشید راه افتادیم. سپس حدود دو ساعت در میان خرابه‌های تخت جمشید پرسه زدیم - تالار داریوش، تالار صد ستون خشایارشا، تالار اردشیر، و

غیره. کتیبه‌های زیبای میخی را روی سنگ مرمر دیدیم که ۲۴۰۰ سال قدمت داشت و نیز نقوش برجستهٔ با شکوه را. شامی دلپذیر. آنگاه خواب.

روز بیست و هفتم، ساعت ۶ صبح، دکترشم از جادهٔ هولناکی به مسافت هشتاد کیلومتر ما را به شیراز رساند. این شهر درست همان‌طور بود که مشاهیر درباره‌اش می‌گویند: در کمال زیبایی همچون کالیفرنیا خودمان در میان تپه‌ها قرار گرفته است؛ پر از باغ و باغچه، گل‌های سرخ، عمر خیامی، و منزلگاه بزرگ‌ترین شاعران ایران. ما از مسجد شیراز که با کاشی‌های رنگارنگ گل آذینش تشعشع خیره‌کننده‌ای داشت، و آرامگاه سعدی و حافظ دیدار کردیم. یکی از شعرهای سعدی روی طاق آرامگاهش نقش شده بود.

الا ای که بر خاک ما بگذری
به خاک عزیزان که یادآوری
که گر خاک شد سعدی او را چه غم
که در زندگی خاک بوده ست هم
به بیچارگی تن فرا خاک داد
و گر گرد عالم بر آمد چو باد
بسی بر نیاید که خاکش خورد
دگر باره بادش به عالم برد
مگر تا گلستان معنی شکفت
برو هیچ بلبل چنین خوش‌نگفت
عجب گر بمیرد چنین بلیلی
که بر استخوانش نروید گلی
دکتر حافظی در این بازدید با فروتنی دلنشینی رفتار کرد و چند عکس از ما بر سر آرامگاه گرفت. شام در خانهٔ دکتر قربان بودیم و شب را در مهمانخانهٔ شیراز. امروز ۶ صبح با هواپیمایی از میان چاه‌های هوایی و از فراز هزاران کوه به تهران پرواز کردم. دکتر گرنی از سفارت آمریکا در فرودگاه به استقبال آمد و به من خبر داد که قرار است جمعه شام را با جولین هاکسلی صرف کنم. یکشنبه ۷ صبح به سوی قاهره پرواز می‌کنم.^۱



پی‌نوشت

۱. ویل و آریل دورانت؛ دو زندگی‌نامه، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۷۲، صص ۴ - ۳ - ۳۰.

سکینه سلیقه دار، دبیر تاریخ شهر تهران

گشت و گذاری در قونیه



مسجد
شمس تبریزی

مقدمه

شهر قونیه که در بخش آناتولی مرکزی ترکیه واقع شده است، آثار تاریخی زیادی متعلق به دوران سلجوقیان روم دارد و پر از جاذبه‌های معماری مانند مساجد و مدرسه‌هایی است که شکوه و زیبایی معماری آن دوران را به نمایش گذاشته‌اند.

نماد شهر قونیه مزار مولانا جلال الدین است که اندیشه‌های او، نماد صبر و تسامع در جامعه ترکیه است.

اندیشه‌های مولانا به‌رغم گذشت چندین قرن از زندگی وی همچنان الگو و راهنمای مردمی در سراسر جهان است. در مورد مولانا مطالب زیادی نوشته شده و می‌شود. همچنان می‌توان از بزرگی شخصیت مولانا و آثار او سخن گفت. این نوشتار تلاشی کوچک است، هم در توصیف فضای شهر قونیه در زمان نگارش مثنوی اثر عظیم مولانا، و هم در توصیف حال و هوای امروز این شهر.

کلیدواژه‌ها: قونیه، مولانا، ترکی، سماع



مقبره مولانا

و یَحِبُّ الْجَمَالَ». هنرمند مسلمانی که این کلام متبرک را فهم کرده و در جهان واقعی این «جمال» را جست‌وجو می‌کند، می‌داند آن چیزی که او تفحص می‌کند همان خداوند متعال است. امروز نیز همه این آثار ارزشمند به شایستگی نگهداری و مرمت می‌شوند. هنرمندان امروز ترکیه حاصل تلاش و ذوق هنرمند دیروز را تخریب نمی‌کنند بلکه از آن ایده می‌گیرند و در خلق آثار جدید به کار می‌برند. مسلمانان ترک در طول چند قرن در سرتاسر این

نگاهی به هنر ترکی-اسلامی

وجود بناهای اسلامی و مساجد تاریخی بی‌نظیر در کشور ترکیه همچنان محکم و با شکوه ایستاده و برکل جامعه مدرن امروز ترکیه تسلط دارند. رساتر از هر صدا و تبلیغی بوی اصالت و پاکی می‌دهند و عظمت و جلال و یگانگی خداوند را فریاد می‌زنند. هنر معماری، در دنیایی که فنا و زوال ویژگی اصلی آن است رنگ و بویی از ابدیت دارد. «الله جمیل

برخی ویژگی‌های شهر قونیه

کاوش‌هایی که در «تیپ‌علاءالدین» در مرکز این شهر صورت گرفته، نشان می‌دهد که ۲ هزار سال قبل از میلاد، مردمانی در این مکان زندگی می‌کرده‌اند. شواهد باستان‌شناسی موجود نشان می‌دهد که سکونت در این منطقه به عصر نوسنگی باز می‌گردد. بنابراین باید گفت که این شهر شاهد تمدن‌های عصر مس، عصر برنز، هیتی‌ها، ایرانیان، رومیان و بیزانس بوده است.

قونیه در ابتدا تحت فرمان هیتی‌ها بود. از آثار هیتی‌ها در قونیه می‌توان به افلاطون پیناری اشاره کرد که تخته‌سنگی با نقش‌های برجسته است و روی چشمه‌ای بنا شده است. گفته می‌شود مزار افلاطون نیز در قونیه قرار دارد. یاقوت حموی در کتاب «معجم‌البلدان» به این نکته اشاره کرده و در کتاب «مناقب‌العارفین» شمس‌الدین احمد افلاکی نیز به این مکان با نام دیر افلاطون اشاره شده است. (افلاکی، ۱۳۸۶: ۲۷۶)

- در نیمه دوم قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی بعد از شکست دیوژن از آلپ ارسلان سلجوقی در نبرد ملازگرد، آسیای صغیر به دست مسلمانان افتاد و قونیه به سلیمان پسر قتلмыш از خاندان سلجوقی سپرده شد و این شهر تا سال ۷۰۰ هـ / ۱۳۰۰ م میلادی پایتخت سلجوقیان آسیای صغیر بود. از سال ۴۷۰ هـ / ۱۰۷۷ م میلادی تا ۷۰۰ هـ / ۱۳۰۰ م شانزده سلطان سلجوقی در قونیه سلطنت کردند تا سرانجام سلسله آنان به دست مغولان و ترکان عثمانی منقرض شد. در گذشته قونیه را «دارالمعرفه»، «دارالارشاد» و «دارالموحیدین» گفتند.

نگاهی به قونیه امروز

- وقوع جنگ جهانی اول، آثار منفی زیادی بر شهر قونیه گذاشت که از جمله کاهش نیروی انسانی و تخریب بافت‌های شهری بود اما در مجموع شهر تا امروز بافت اصلی خود را حفظ کرده است.

- یکی از دیدنی‌ترین آثار قونیه شهر زیرزمینی باستانی آن است که زمانی پناهگاه مردم در زمان جنگ بوده است. این شهر زیرزمینی همانند شهرهای معمولی دارای کلیسا، انبار غذا،

منطقه به فتوحات زیادی دست‌یازیده‌اند و در پی آن به توسعه مساجد، مدارس، عمارت‌ها، حمام‌ها، بیمارستان‌ها، قنات‌ها، چشمه‌ها، و مقابر مقدسه و متبرکه اقدام کرده‌اند.

این فعالیت‌ها چنان ثمرات پربرکتی داشته است که علی‌رغم گذشت سال‌ها می‌توان در منطقه آسیای صغیر بناهایی را مشاهده کرد که پس از پشت سر گذاشتن قرن‌ها هنوز سر پا ایستاده‌اند.

قونیه

قونیه^۱ از شهرهای آباد و قدیمی ترکیه است. در قرون دوازدهم و سیزدهم این شهر پایتخت ترک‌های سلجوقی بود. قونیه برای ما ایرانی‌ها شهری بسیار آشناست و آن به خاطر مرقد شاعر و عارف، جلال‌الدین محمد مولوی است. به همین دلیل هم عاشقان شعر و ادب فارسی همواره علاقه دارند به قونیه سفر کنند. مولوی خود زاده بلخ یا وخش در خراسان بزرگ (که اکنون بخش‌هایی از آن واقع در افغانستان و تاجیکستان است) بود. وی در خردسالی با خانواده‌اش به آسیای صغیر هجرت کرد. دیوان مثنوی در قونیه سروده شد.

نام قونیه

نام قونیه در منابع کهن به صورت ایکونیون^۲ ایکونیوم^۳ و استانکونا^۴ آمده است. ایکونیون از کلمه ایکون^۵ به معنی شمایل گرفته شده است. در اساطیر یونان آمده که براین شهر اژدهایی چیره شده بود که گه‌گاه حمله می‌کرد و گروهی از زنان و دختران را می‌بلعید. سرانجام پرسپوس^۶ ژوپیترا^۷ این اژدها را کشت و مردم شهر را از بلای او رها کرد. مردم شهر نیز به پاس این رشادت، تصویر پرسپوس را به یکی از دروازه‌های شهر آویختند و شهر را ایکونیون (تصویر) نام نهادند. این وجه تسمیه وقتی که در حفاری از این شهر سکه‌هایی به دست آمد که بر روی آن‌ها تصاویری از پرسپوس و اژدها دیده می‌شود، تأیید شد. رومیان این شهر را ایکونیوم می‌خواندند که در دوره سلجوقیان به اختصار قونیه خوانده شد که در منابع فارسی و عربی هم به شکل قونیه تلفظ می‌شود. اما در ترکی امروز به آن کونیا گویند.

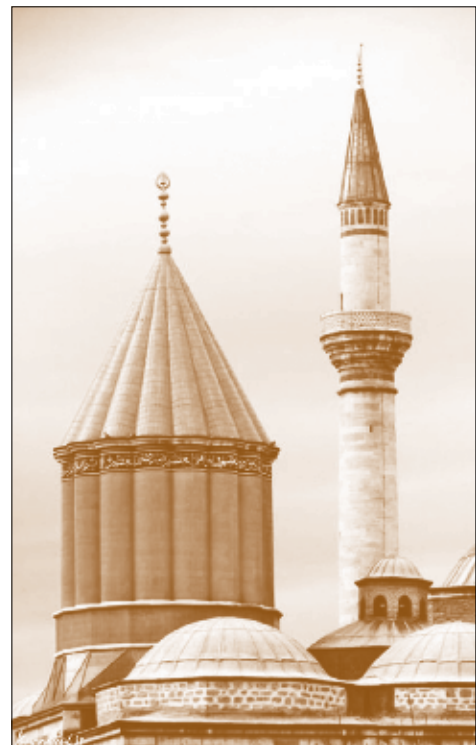
در گذشته قونیه

را «دارالمعرفه»،

«دارالارشاد» و

«دارالموحیدین» گفتند

مقبره مولانا



یکی از دیدنی‌ترین آثار
قونیه شهر زیرزمینی
باستانی آن است که
زمانی پناهگاه مردم در
زمان جنگ بوده است.
این شهر زیرزمینی
همانند شهرهای
معمولی دارای کلیسا،
انبار غذا، قبرستان
انبار آب و ... می‌باشد

۵۵



را خاموش و خموش و خامش دانسته‌اند. زبان مادری وی فارسی بوده است. مولوی متولد ۶۰۴ ه. ق در بلخ (سرزمینی در شمال شرق خراسان) است و در زمان تصنیف آثارش (همچون مثنوی) در قونیه می‌زیست. بنا به روایات مستندی که در دست است بهاءالدین محمد بن حسین بن احمد خطیبی پدر مولانا جلال الدین بلخی در سال ۶۱۷ یا ۶۱۸ هجری از بلخ بیرون آمد و از راه بغداد به مکه رفت و از آنجا به ارزجان و ملطیه سفر کرد و چهار سال در آنجا اقامت گزید و پس از آن به لارنده رفت و سپس به دعوت سلطان علاءالدین کیقباد به قونیه و باقی عمر در آنجا بود تا بدرود حیات گفت. (احمدی ۱۳۹۴: ۴۱۹)

دوران سلطنت علاءالدین کیقباد با وجود تهدیدهایی که از جانب ایلخان مغول وجود داشت، از درخشان‌ترین سال‌های حکومت سلجوقیان در آسیای صغیر به حساب می‌آید. قونیه در این دوره پایتخت بود و بر اثر علاقه و توجه ویژه سلجوقیان به علم و هنر و همچنین فاصله بسیار این شهر از فتنه مغول عدّه بی‌شماری از اکابر علم و دانش در آنجا مجتمع شده بودند. به عبارت بهتر قونیه در قرن هفتم محل تلاقی سه فرهنگ اساسی دنیای قدیم به شمار می‌رفت، زیرا از یک طرف به دلیل مهاجرت ایرانیان و دانشمندان ایرانی، زبان فارسی و شعر و ادب فارسی، در این شهر رواج گسترده پیدا کرد و از طرف دیگر زبان عربی که زبان قرآن و معارف دینی است، در آنجا دارای تشخص و امتیاز بود و به موازات آن فرهنگ و تمدن یونان نیز که از طریق امپراتوری روم به آنجا وارد شده بود، رونقی داشت. (همان، ۴۲۰) مولانا جلال الدین در چنین شرایطی بالید و در قونیه نشو و نما یافت و قسمت عمده‌ای از زندگانی پربرکت خود را در این شهر سپری کرد و همچون پدر خود در آنجا دار فانی را وداع گفت. قونیه در این زمان از طرفی مرکز اختلاط مذاهب و از طرف دیگر مجمع اهل تصوف بود و به عبارتی یک شهر چند ملیتی به شمار می‌آمد. اقوام مختلف در سایه دولت سلجوقی و به تسامح و رواداری آن‌ها درباره ادیان و مذاهب با یکدیگر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داشتند و با یکدیگر ارتباط فرهنگی

قبرستان، انبار آب و ... می‌باشد.
- از دیدنی‌های دیگر قونیه **کاخ سلجوقی** است که در دوره سلطان قلیچ ارسلان بنا شده و سپس به وسیله سلطان علاءالدین کیقباد وسعت یافته است که به آن کاخ علاءالدین هم می‌گویند.
- **تپه علاءالدین** قونیه، یک تپه مصنوعی یا به عبارتی پارکی در وسط شهر است. در این تپه مسجد قدیمی علاءالدین، بقایای یک کاخ قدیمی و یک کتیبه مرمری بسیار کهن موجود است.
- **موزه باستان‌شناسی قونیه**، که آثاری از یونان و روم باستان گرفته تا دوران نوسنگی، عصر آهن و ... را در خود جای داده از دیگر دیدنی‌های قونیه است.

- **مسجد جامع عزیزیه**، مسجدی قدیمی با نقاشی و رنگ‌آمیزی منحصر به فردی از معماری است..
- **مسجد سلطان سلیم** در کنار موزه مولانا قرار دارد و یکی از آثار زیبای معماری کلاسیک دوره عثمانی است.
- **مقبره آتش باز** که بنایی متعلق به آشپز و خدمتکار وفادار مولاناست.
- ترکیبی از جاذبه‌های طبیعی که زیستگاه بسیاری از حیوانات این منطقه است و دارای گونه‌های جانوری کم‌نظیر است، مجموعاً جاذبه طبیعی این شهر را تشکیل می‌دهد.

قونیه و مولانا جلال الدین

مثنوی را به گلی تشبیه کرده‌اند که بوی عطرش مشام جهانیان را آکنده است. با آنکه آثار مولوی به عموم جهانیان تعلق دارد، ولی ایرانیان و فارسی‌زبانان بهره خود را از او بیشتر می‌دانند، چرا که آثار او به زبان پارسی سروده شده، و از فرهنگ ایرانی بیشترین تأثیر را پذیرفته است. داستان‌های مثنوی عموماً با فرهنگ ایران آن روزگار منطبق بوده است. داستان کبودی زدن قزوینی نمونه‌ای بارز از این گونه تأثیر فرهنگی ایران بر مثنوی و مولوی است. (مولوی، ۱۳۶۲: ۱۴۷)

نام کامل مولوی محمد بن محمد بن حسین حسینی خطیبی بکری بلخی است و با القاب مولوی، مولانا، مولوی رومی و ملای رومی نیز نامیده می‌شود. در برخی از اشعارش تخلص او



**آثار مولانا تأثیر زیادی
روی ادبیات و فرهنگ
ترکی نیز داشته است.
به دلیل اینکه اکثر
جانشینان مولوی در
طریقه صوفی گری
مربوط به او از ناحیه
قونیه بودند، برخی
مولوی شناسان بر این
باورند که در دوران
مولوی، زبان مردم
کوچه و بازار شهر
قونیه، زبان فارسی
بوده است. مولانا
بسیاری از اشعار
مشهور فارسی خود را
در این شهر سروده است**



قونیه - مسجد علاءالدین

برقرار می کردند. مثنوی عظیم مولانا جلال الدین که در واقع حاصل تمام معارف و تجارب عرفانی مسلمان است تنها از حیث کمیت نزدیک دو برابر کمدی الهی دانتیه و یا به اندازه مجموع دو منظومه ایلیاد و اودیسه یونانی است؛ اما از حیث کیفیت چنان اوج و عظمت روحانی بی نظیری را ارائه می کند که در تمام قله های بزرگ شعر انسانی جلوه و شکوه دسترس ناپذیر و خیره کننده دارد. این شاهکار عظیم تصوف و عرفان ایران تقریباً نیم قرن یا کمتر، قبل از کمدی الهی دانتیه به وجود آمد. با این همه، در هنگام ولادت آن، شعر عرفانی ایران نزدیک به چهار قرن سابقه را در پس و پشت خویش داشت. (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۲۷۳) آن همدلی و تعمقی هم که برای فهم مثنوی لازم است از آن روست که مثنوی در واقع بیشتر با دل و جان خواننده سر و کار دارد تا با عقل و ادراک او، و از همین روست که خود او می گوید «محرم این هوش جز بیهوش نیست» و گویی از خواننده می خواهد که علاوه بر فهم نکته یاب، دلی حساس هم داشته باشد. بدون این همدلی ادراک احوال صوفی و عارف میسر نیست و وقتی خود او می گوید: «سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق» در واقع نشان می دهد که جز با نوعی همجوشی و همدلی نمی توان در قلمرو مثنوی نفوذ کرد. (همان، ۲۷۶)

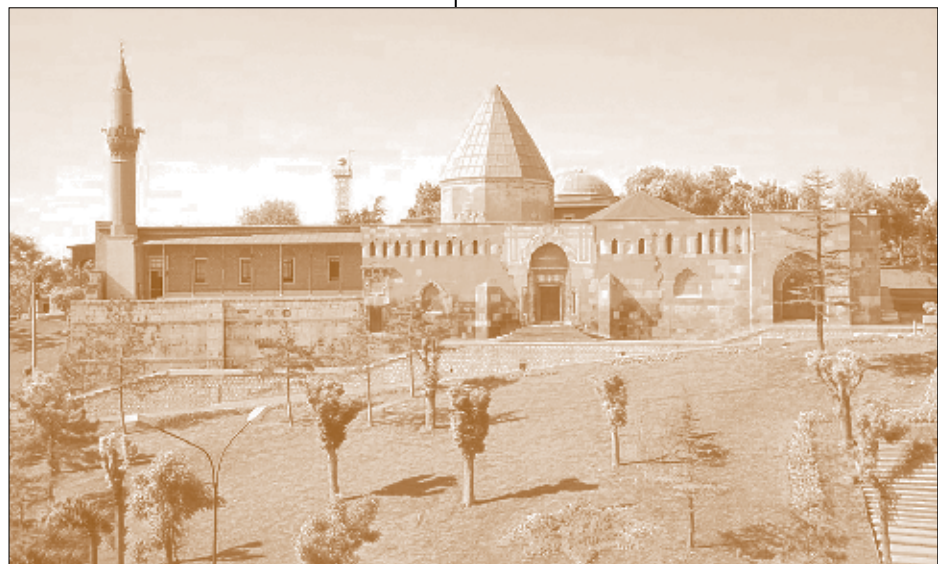
آثار مولانا تأثیر زیادی بر ادبیات و فرهنگ ترکی

نیز داشته است. به دلیل اینکه اکثر جانشینان مولوی در طریقه صوفی گری مربوط به او از ناحیه قونیه بودند، برخی مولوی شناسان بر این باورند که در دوران مولوی، زبان مردم کوچه و بازار شهر قونیه، زبان فارسی بوده است. مولانا بسیاری از اشعار مشهور فارسی خود را در این شهر سروده است. در خصوص اینکه چرا مولانا عنوان خاموش را در بعضی غزل هایش آورده است، می توان گفت مولانا در پایان چندین سال انتظار و جست و جو، وجود شمس را که به دنبال یک غیبت ناگهانی او آنرا گم کرده بود در وجود خود باز یافت و از همین احساس اتحاد با او بود که غزل های خود را از همان آغاز عشق شمس با تخلص و نام او سرود و عنوان خاموش هم که در مقطع بعضی غزل ها آورد یا اشارت به شمس بود که گویی مولانا از زبان او سخن می گفت یا اشارت به مولانا که گویی نی ای بی زبان محسوب می شد و هر آوازی از او برمی آمد از شمس بود که در او دمیده بود. بدین گونه، مولانا که خود مجموعه غزلیات دیوان کبیر خویش را دیوان شمس تلقی می کند، با این کار نه فقط الهام غزل ها را به شمس منسوب می یابد. بلکه شمس را گوینده واقعی آن غزل ها می نگیرد. (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۱۰۷)

آرامگاه مولانا

آرامگاه مولانا با منظره خیره کننده و کاشی های سبز خود مشهورترین ساختمان قونیه به شمار می آید.

این مقبره که در حال حاضر به عنوان سمبل شهر قونیه از آن یاد می شود، در واقع محل سکونت پدر و خانواده مولوی به هنگام اقامت ایشان در قونیه بوده است. پدر مولانا پس از مرگ در همین خانه به خاک سپرده شد و مجالس سماع مولانا نیز در همین خانه برگزار می شده است. مولانا نیز پس از مرگ در همین مکان دفن شد. در مراسم تدفین او که مشایخ بزرگ شهر از جمله صدرالدین قونوی و سراج الدین ارموی بر وی نماز خواندند. نه فقط انبوه کثیری از مسلمانان همراه با اعیان و امرای بزرگ ولایت حاضر بودند، تعداد زیادی



یهود و نصاری شهر هم به خاطر تسامح بی نظیر دینی او حضور یافته بودند.

همچنین بهاءالدین، پسر مولانا، بعضی از اقوام و یاران و مریدان وی از جمله صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی نیز در این مکان آرمیده‌اند. این تربت در سال ۱۳۹۶ با مناره‌ای از چینی روکشی شده است. این مکان که به‌عنوان تربت مولانا جلال الدین شناخته شده بود در سال ۱۹۳۸ به‌عنوان موزه مولانا بازسازی شد و در آن آثار مربوط به زمان مولانا، سازهای موسیقی، نمونه‌های خط و قالی به نمایش گذاشته شده است. در کنار آرامگاه مولانا، مدرسه دینی درویش‌ها قرار دارد که به موزه تبدیل گردیده و در آن دست نوشته‌های مولانا و انواع هنرهای دستی آن دوره به نمایش گذاشته شده است. مقبره مولانا دارای گنبد بزرگ سبز رنگ ۱۶ وجهی است که مخروطی در بالای آن قرار دارد که با هنر کاشی کاری آیه‌الکرسی بر آن نقش بسته است. این گنبد در سال ۱۳۹۷ میلادی توسط کاراین اوغلو ساخته شد. در بالای در ورودی مقبره، این بیت شعر به زبان فارسی نوشته شده است:

کعبه العشاق باشد این مقام

هر که ناقص آمد اینجا شد تمام

هر ساله دوستداران مولانا در ۲۷ آذر (۱۷ دسامبر) که مصادف با سالگرد وفات مولانا است و شب عروس (Arus) نامیده می‌شود از اطراف و اکناف ترکیه و جهان بر مرقد او حاضر می‌شوند تا شاهد مراسم ویژه بزرگداشت وی در شهر قونیه باشند. در این روزها بوی عود و نوای نی فضایی روحانی به‌وجود می‌آورد. پس از عبور از کنار قبرها می‌توان از موزه نیز بازدید کرد. (قبرهایی که فاقد کلاه مخصوص می‌باشند متعلق به بانوان است) همچنین در این موزه آثار به‌جا مانده از گذشتگان از جمله البسه، کلاه، تسبیح، جانماز، قرآن‌های دست‌نویس و کتب نفیس دیگر، دیوان حافظ و سایر اشیای قدیمی به نمایش گذاشته شده است.

توجه مولانا به سماع در جاودانه شدن این آئین در میان درویشان به‌ویژه مولویه بی‌تأثیر نبوده است. مولانا ابتدا همانند پدرش، بهاء‌ولد، مشغول درس گفتن و وعظ و مجاهده بود و هرگز

سماع نکرده بود اما تأثیر ناگهانی شخصیت شمس تبریزی بر او وی را در تاریخ به جایی رساند که مسند تدریس و حلقه مریدان را فرو گذاشت و تمام وجود خود را وقف تجارب روحانی و عرفانی کرد. حتی رقص و سماع را که نزد غالب فقها و مفتیان وقت با کراهیت تلقی می‌شد رسم و شیوه خود کرد. (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۲۸۵)

از دیگر موزه‌های مهم و دیدنی قونیه، می‌توانیم به موزه اثرهای چینی قاره‌ای، موزه اینچه مناره، موزه باستان‌شناسی، موزه آتاتورک، موزه آنتوگرافی، موزه قویون اوغلی، موزه چوب و سنگ‌های کنده‌کاری شده، موزه کاشی (مدرسه کارتای) اشاره کنیم.

قونیه علاوه بر موزه‌ها دارای اماکن دیدنی دیگری نظیر دهکده تاریخی سیله در هشت کیلومتری شمال غربی قونیه، مسجد زیبا و دیدنی سلیمیه، کاروانسرای سلطان هانی، تپه علاءالدین، شهر سنگی باستانی کلیسترا در دهکده گوگورت قونیه، و باغ‌ها، کلیساها، مساجد و ... است.

پی‌نوشت‌ها

1. konya
2. Iconion
3. Iconium
4. Stuncona
5. Icon
6. Perseus
7. Jupiter

منابع

۱. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد؛ **مثنوی معنوی**، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۲.
۲. احمدی، محمد؛ **فصلنامه نسیم شرق**، مأخذ اصلی **تمثیل خورندگان پیل بچه در مثنوی**، مجله مطالعات ایران‌شناسی و زبان و ادبیات فارسی، شماره سوم، تهران، ۱۳۹۴.
۳. زرین کوب، عبدالحسین؛ **جست‌وجو در تصوف ایران**، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶.
۴. زرین کوب، عبدالحسین؛ **سر نی**، تهران: نشر علمی، ۱۳۹۰.
۵. افلاکی، شمس‌الدین احمد؛ **مناقب العارفین**، تهران: نشر اقبال، ۱۳۸۶.
۶. تاتلی، بکیر؛ **فلسفه هنر ترکی - اسلامی**، ترجمه فخرالدین غلام‌زایی، مجله علمی تخصصی اطلاعات حکمت و معرفت شماره ۴، ۱۳۸۶.
7. planetware

قونیه



از دیگر موزه‌های مهم

و دیدنی قونیه،

می‌توانیم به موزه

اثرهای چینی قاره‌ای،

موزه اینچه مناره،

موزه باستان‌شناسی،

موزه آتاتورک، موزه

آنتوگرافی، موزه قویون

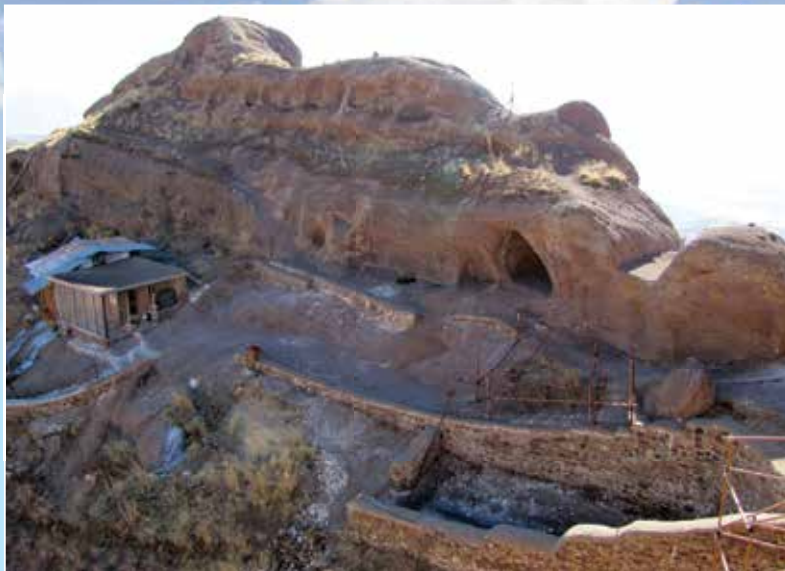
اوغلی، موزه چوب و

سنگ‌های کنده‌کاری

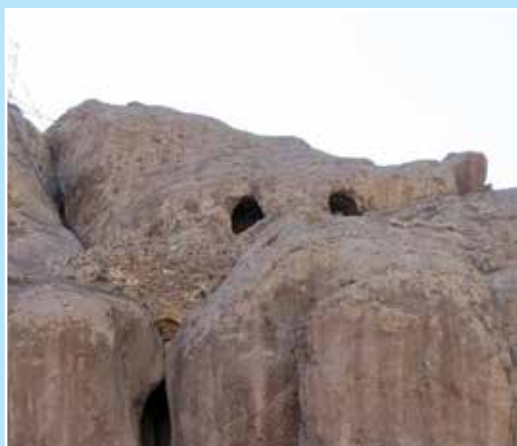
شده، موزه کاشی (مدرسه

کارتای) اشاره کنیم

قلعه الموت با ارتفاع ۲۱۶۳ متر از سطح دریا و همچنین بر بالای صخره‌ایی که بیش از ۲۰۰ متر بلندی دارد، قرار گرفته است، برای رفتن به قلعه نخست از چندین پله از ضلع شمال شرقی آن بایستی عبور کرد. دیواره‌های آن را شیب‌های تند و پرتگاه‌هایی با ارتفاع ۱۵۰ متر تشکیل می‌دهند. ضلع جنوبی قلعه تماماً صخره‌ای و صعب‌العبور است. طول قلعه حدود ۱۲۰ متر و عرض آن در نقاط مختلف بین ۱۰ تا ۳۵ متر متغیر است. این قلعه از دو قسمت «جورقلا» و «پپلاقلا»، به معنای قلعه بالا و قلعه پایین تشکیل شده است.



ضلع شرقی قلعه یا قلعه پایین



نمایی از مخزن‌های آب قلعه



نمایی از دیده‌بانی الموت

قسمت غربی قلعه یا قلعه بالا



۱۳ آبان
روز دانش آموز
و روز ملی مبارزه
با استکبار جهانی
گرامی باد.

